

لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو على كل شئ قدير ملك الموت  
گفت یا رسول الله هر که این کلمات را بر گورستان بخواند خدای تعالی جمله گورهای آن مقبره را روشن گرداند  
و خواننده را پیامزد و دویست و هزار نیکی در نامه اعمال او بنویسد و هزار درجه بنام او ببرد و هزار حور یا بد بعبده  
فاتحه و آیه الکرسی بخواند و بریت مردگان دارد خدای تعالی در گور هر مرده از مشرق تا مغرب چهل نور بدر  
و برایشان گور با فراخ گرداند و هر مرده را درجه دهد و خواننده را ثواب شصت حج بنویسد و خدای تعالی از  
هر حرفی فرشته آفریند تا بقیامت تسبیح گوید و ثواب آن خواننده را می نویسد شرط است که بعد از سلام گفتن  
بر مرده فاتحه و آیه الکرسی بخواند بعد ده بار سوره اخلاص بخواند و این دعای مأثوره بخواند که الحمد لله الذي  
لا يبيد ولا يجمع ولا يبدل ولا يملكه اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد  
الحا واحدا وتوالم يتخذ صاحبة ولا ولد لا لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد واشهد ان محمدا  
عبدا ورسوله صلى الله عليه وسلم جزى الله محمد النبي الامي ما هو اهل شهيد الله انه لا اله  
الا هو والملائكة واولو العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم ان الدين عند الله الاسلام  
ومن يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين وانا على ذلك من الشاهدين  
الله القادر الكريم على من يشأ لك الحمد والشكر ولك المنة فضلا وسع عليه مدخله ونوره قبره  
وفرجه عنا وعنهم الدنيا وعذاب الآخرة نقل است که از کتاب دقائق الحقائق در خبر است که چون  
بنده مؤمن را در قبر گذارند و سر قبر را استوار کرده و دوستان از سر قبر باز گردند و او را در آن کنج زاویه تنگ و  
تاریک گذاشته اند بعد از آن حضرت حق سبحانه و تعالی بکمال لطف و بنده نوازی با بنده خود خطاب فرماید که  
عبدی فریداً و حیداً ای بنده درین کنج زاویه گذاشته ام اندی و آن دوستان و یاران که از برای ایشان  
عصیان میورزیدی و استرضای ایشان را برضای ما میگزیدی امروز ترا در اینجا گذاشته اند فانا ارحم  
اليوم و رحمة يتجيب الخلاق منها امروز آن است که ترا بر حمت خود بنوازم چنانکه همه خلایق از آن متعجب  
بمانند و افاشفق عليك من الوالد بولد ها و من مهربان ترم بر تو ای بنده از مادر به نسبت فرزند خود  
الکون از خویش و پیوند دور افتاده انگاه بگناه خطاب فرماید که ای ملائکه غریبی است که از وطن و مسکن خود جدا  
دور افتاده از یار و قرین و دوست و هم نشین خود جدا دیده و از مصاحبان و رفیقان تنها مانده و از زن و فرزند  
و حمیش و پیوند خود دور افتاده امروز در کنج زاویه گذاشته ام من است میخواستم که انچه ممکن است بر تو کرم و  
احسان نمایم و بر بدن پر مخن وی انتشار روح و روحان فرمایند و گلدستهای جنت بر سر بالین بنده من  
برید و در آن بوستان سرای جنت در لحد بنده من بکشایند و مشعل نور بر بالین بنده من نهید و او را با من



باز گذارید که بمقتضای مونس کل و صدر رحمت من قرین و مونس و همنشین بنده من خواهد بود تا آن وقت که  
بیزم وصال در سراج دار الجلال تربیت نمایم و نقاب احتجاب از پیش جمال بدست شوق وصال بکشایم  
در بزم عیش و سرور و شراب طهور و سیرستان بزم است پیایم ندانم ملکوت و صداد و جبروت اندازم

عاشقان جمال ما مستند	باده خوردند جام شکستند	من سر و پای بگو می عشق شدند
عقل از دست پای بر بستند	از سر هر دو کون خواستند	تا به بزم وصال نشستند
گنجها در درون جان دارند	گرچه از نقد جان متی دستند	سوخته عود دل بر آتش عشق
آزاد و دود و وارستند	آنجنان در فنا شده اند	که ندانند نیست یا هستند
در ازل خورده اند جام است	تا به داند شراب سر مستند	حیف کاین طائران عالم قدس
دل درین دام آب و گل بستند	گر بر آرد سر بطارم عرش	همچنان نزد عارفان پستند
شاهبازان عالم ملکوت	رشته آب و خاک بگستند	تا که زد طبل ارجی شه عشق
همه زین دام که برون بستند	نانه بگستند رشته تن	باشه خوشی تن نه پیوستند

در تفسیر از اول المذکرین و دو عالم الخالق تصنیف ابواللیث سمرقندی آورده که حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه و آله وسلم فرمودند سپاسه دیدم از فرشتگان که بر سر هر یک تاجهای مروارید و جامها از طلا و کبریا  
از یاقوت و زمرد و پاجاها از نور پوشیده عدد ایشان را خداوند داندمی آمدند و میرفتند از ملک الموت پرسیدم  
که ایشان کیانند گفت اذان روزی که خدای تعالی مرا بیا فریاد بچنین می بینم که می آیند و میروند که  
مقصود ایشان را نمیدانم باز از ملک الموت پرسیدم که حقیقت موت را بر من بیان کن ملک الموت گفت  
یا رسول الله خدای تعالی بیا فریاد موت را و بپوشید او را بهزار پرده بزرگی هر پرده برابر هفت آسمان زمین  
ست و هفت او را بهشت و هزار زنجیر و درازی آن هزار ساله راه است و نمیدانم آن موت را بپوشید از  
فرشتگان گمراهنیکه می شنوند آواز او را ملک الموت گفت یا رسول الله بپیدا کرد خداوند عالم حضرت آدم علیه السلام  
را و در موت را گذاشت و مسلط گردانید من گفتم یا خدا یا بنما مرا موت خدای تعالی حکم کرد که بردارند جامها را  
تا اینکه به بیند موت را چون برداشتند جامها و ایستاده شدند فرشتگان و عدد آن فرشتگان خدای تعالی  
دانند چون بسوی موت دیدند همه بهوش شدند و هزار سال چون بهوش آمدند فوق دیدند گفتند ای پروردگار  
پیدا کردی تو موت را از موت هم بزرگتر کس هست فرمود الله تعالی که آفریدم موت را از موت بزرگتر منم یا رسول الله  
بعد از آن فرمود حق تعالی ای عزرائیل بگیر موت را گفتم خدایا چگونه بگیرم موت را که او بسی بزرگ است از خدا تعالی  
مرا قوت عظیم و گرفتار موت را و موت ساکن شد بعد حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام دست ملک الموت را



گرفتند و گفتند که ای ملک مقرب از تو درخواستی دارم اگر قبول فرمائی بگویم گفت هر چه فرمائی بجانم قبول دارم نظم

در آن دم گرفت دست او مصطفی	ز تو هست درخواست اینجام	اگر گفته ام را قبول کنی
که تا گویش با تو آن گفتنی	بگفتا که ای خواجه دو جهان	هر آنچه بگوئی بسازم بجان

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند میخواهم که بامت من برفق و سهولت معامله کنی که فرقه ضعیف و نحیف اند تا بفضلال روح گفت یا رسول الله خاطر مبارک خوش دار بعزت معبودی که خلعت غایتیت انبیا و رسل بر قد تو آراسته هر شبان روزی هفتاد هزار بار حضرت ذوالجلال با من این خطاب می فرماید که ای عزرائیل بامت جیمیم سهل و آسان گیری و در وقت کار شفقت نمائی بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که ای ملک الموت هدیه تو چیست گفت هر یمن سه چیز است اول فریضه گذاردن بجامعت و خصمان را خوشنود کردن پیش از مرگ بآهستگی و از خیر دادن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم این بشنیدند شکر خدای تعالی بجا آوردند باز حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که یا ملک الموت در دنیا وقت مردن بنده را بکدام علامت بشناسم که نیک بخت کیست گفت شباسبه چیز نگاه دارید اول آنکه چون آن کس بکرات موت افتد روی او پر خنده شود و عرق بر پیشانی او نشیند و آب از چشم او در گذرد و آن علامت معادوت مندان است و اگر روی او تاریک گردد و خفه در گلو افتد و کفک در دهان آرد آن علامت شقاوت بود پس گفتم یا عزرائیل صعب تر چیزی هست بعد از مردن گفت هست گفتم آن چیست گفت سوال منکر گیر است بعد از آن ملک الموت گفت یا رسول الله نعم الجمیع جئت بشیر بکرامه ربک علیک و علی امتک فان الله کلیبت نبیا اکرم منک و کلامه اکرم من امتک پس گفتم الحمد لله رب العلمین ای ملک الموت دل خوش دار بر خواستم بر بالای براق سوار شدم و از آن جا گذشته راهی شدم

**فصل چهارم در ذکر آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بیون بیت المعمور و اوقات**  
**کردن فرشتگان بخت طبقه آسمان با سید انس و جان صلی الله علیه و آله وسلم و فضیلت نماز جمعه**

در کتاب اصول المعراج تصنیف حضرت فخرالدین عینی آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون از آنجا بگذشتند و روان شدند در بیت المعمور رسیدیم دیدم که هزار قائمه داشت و مسافت هر قائمه هفتاد و هزار فرسخ بود و فرشتگان او را برافراشته بودند و این تسبیح را می گفتند که سبحان قدوس رب الملائکه و الروح پیغمبر علیه السلام فرمودند که در آنجا فرشته دیدم که بر کرسی از نور نشسته و دستار با جواهر مکتل بر سر نهاده و حلقه جنت در بر کرده و کمر بند از یاقوت بر میان بسته و پا جامه از نور پوشیده و فوجی از فرشتگان گرد او گرداد



ایستاده اند و منتظر فرمان او بودند و هر یک دستارهای بجا هر مکمل بر سر حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند  
یا جبرئیل این کدام فرشته است گفت یا رسول الله نام این فرشته مهجائیل است که اخبارات لوح محفوظ را  
از حیات و ممات و مقدرات بسیم عزرائیل علیه السلام میرساند و عزرائیل علیه السلام تخمه که در پیش اوست  
می بیند مطابق گفته مهجائیل و موافق تخمه خویش قصد گرفتن روح می کند فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه وآله وسلم چون در بیت المعمور نظر کردم فرشته برخاست بانگ ناز گفت چون بگفت الله اکبر الله اکبر  
نزد آمد که صدق عبدی انا اکبر انا اکبر چون فرشته بگفت اشهدان لا اله الا الله ندا در رسید که  
صدق عبدی لا اله الا ان چون فرشته گفت اشهدان محمدا رسول الله ندا در رسید که  
صدق عبدی محمد علیه السلام عبدی و رسولی ارسلته الی خلقی فمن اجابه بنجابه من عذابی  
نقل است از تفسیر کبیر فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون نزدیک آن خانه رسیدم آن خانه را  
از یک دانه یا قوت سرخ دیدم و ده هزار قندیل از زمرد سبز و گوهر داشت و هر قندیل را روشن تر از ماه بود  
پرسیدم که یا انخی جبرئیل این کدام خانه است گفت یا رسول الله این خانه بیت المعمور است و خداوند تعالی  
در کلام مجید یاد کرده است و بدان سو گند خورده است که وال بیت المعمور و بزرگی وی نخبه صد ساله راه است  
و او را چهار رکن می باشد یکی از یا قوت سرخ دوم از زبرجد سبز سوم از زبرجد سرخ چهارم از نقره خام و مرا و را  
دو در بود از زمرد سبز و در پیش او مناره ایست از نقره خام برافراشته دار تعلق آن مناره نخبه صد ساله راه  
است و آن خانه در برابر کعبه است و کتاب سیر منظوم

چو آدم بدنیار سید از بهشت  
فرستاد این خانه از آسمان  
بهر گاه آدم شدی سوی آن  
بروند آن خانه بر آسمان

بدفع طلائش غیب دان  
کجا کعبه امروز دارد بپای  
چو طوفان فوج آمد اندر جهان

غنی شد چو فروس باقی بهشت  
هنادند وادی تنگ نای  
هنادی روی روی بر روی آن

در کتاب معارج النبوت آورده که جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله ازان روزی که  
این خانه مخلوق گشته است تا بیخ صور هر روز هفتاد هزار فرشته از زیر عرش در پایی در یابی نور بدر آیند  
و غسل پاک کرده از انجا بیرون آیند و روباها ی نور بر دوش افکنده آوازها برآرند و حرام بسته در گرد  
بیت المعمور طواف نموند گیرند و باد گردند دیگر تا بقیامت نوبت بایشان نرسد آن حضرت صلی الله  
علیه وآله وسلم از بالای براق فرود آمدند بعد ازان جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت و در بیت المعمور  
در آورد و گفت یا حبیب الله فرشتگان هفت آسمان را در اینجا ماست بکن چنانچه در زمین امام همه پیغمبران  
بودی در آسمان نیز امام همه فرشتگان باش فرمودند و در رکعت نماز ادا کردم فرشتگان هفت آسمان بامن



اقتدا کردند چون نماز را تمام کردند خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که چون آن جماعت مشاهده کردند مرا  
 آرزوی آن شد که استم را نیز مثل آن جمعیت پدید آید عالم المستر و الخفیات مافی الضمیر مراد آنست که فرمان داد  
 که ای جمیع مثل این جمعیت در امت تو پدید آوردم و آن روز جمعه ست و عبادت این عابدان را درین  
 مقام شریف در کار امت ضعیف تو کردم چنانچه در کتب اهل تذکر در نظر این فقیر چنین در آمده که چون  
 روز جمعه شود ملائکه ملائکه و کربان عالم بالا در بیت المعمور جمع گردند جبرئیل علیه السلام بران مناره  
 برآمده بانگ نماز گوید و اسرافیل علیه السلام بر منبر برآمده خطبه بخواند و میکائیل علیه السلام امامت کرده  
 نماز جمعه را بگزارد و فرشتگان هفت آسمان با و اقتدا کنند بعد از آنکه نماز را ادا کنند جبرئیل علیه السلام فرماید که  
 ای جمیع ملائکه گواه باشید که من ثواب اذان خود را بموذن امت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بخشیدم  
 و اسرافیل علیه السلام گوید که ثواب خطبات خود را بنحلیبان امت حضرت محمد علیه الصلوة والسلام بخشیدم  
 و میکائیل علیه السلام گوید که ثواب امامت خود با امان از امت حضرت محمد علیه الصلوة والسلام بخشیدم و همه  
 فرشتگان یکبار آواز بر آرند که هر ثوابی که ما را درین نماز بود بگزارند گان نماز جمعه از امت محمد علیه الصلوة  
 والسلام بخشیدم فرمان حضرت رب العزت در رسد که بحضرت ما سخاوت عرضه می کنید خالق سخاوت منم  
 گواه باشید که امتان محمد صلی الله علیه وآله وسلم بخشیدم و از عذاب آخرت ایمن کردم در انیس الواعظین  
 آورده که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که چون جبرئیل علیه صلوات الرحمن خطاب آمد که دو رکعت  
 نماز را نزد یک محمد علیه الصلوة والسلام به برو نیز هفتاد هزار فرشته را با وی فرستاد که دو رکعت نماز را بر مثال آئینه  
 روشن بخواجه عالم علیه الصلوة والسلام نمود چون خواجه عالم در نظر کردند نقطه سیاه در میان آن معاینه نمودند  
 سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که یا انخی جبرئیل این چیست گفت این آئینه روز آدینه ست درین  
 روز نیکی ترا و امت ترا و این نقطه سیاه گناه امت است که با تو می نمایند بدانکه گناه تمام امت تو در مقابل فضیلت  
 روز جمعه و نماز جمعه نقطه زیاد نیست و بدو آتیه آنکه جبرئیل علیه السلام گفت این نقطه سیاه ساعت ست  
 و هر مومنی که در آید و هر چه از خدای تعالی بخواهد بیاورد و یا برای او ذخیره شود و یا بدی او دور گردد جبرئیل گفت  
 یا رسول الله عبادت یک روز جمعه بهتر از عبادت صد ساله ست نزد خدای تعالی و اهل بهشت این روز را  
 یوم المزیه گویند و گفت انما لیلة الجمعة اربعة وعشرون ساعة و لله فی کل ساعة ست مائة الف  
 عتق من النار یعنی شب و روز بست و چهار ساعت ست مر خدای را در هر ساعت شش صد هزار بنده  
 آزادی شود و از آتش هکذا فی المصابیح گفت ما من دابة الا وهی مسبحة یوم الجمعة من حین الصبح  
 حتی تغرب الشمس شفقاً من الساعة الا الحین والانس و فی ساعة لا یصادفها عبد مسلم



لیسئل الله شیئا الا عطاها ایاه گفت جبرئیل علیه السلام لا یسأل الله تبارک یوما الجمعة من حین الصبح  
 حتی تغرب الشمس شفقاً احد من المسلمین الا غفر له فرمودند رسول علیه السلام من فوج بدخول الجمعة  
 خلق الله تعالی من ذلك الفرح ملک له الف الف راس فی کل راس الف الف فم فی کل فم الف الف لسان و  
 فی کل لسان الف الف لغة لیسئل به بكل لسان الی یوم القيمة اعطی فرحة لا یحصر بعد هائی منی هر که بدر آمدن روز جمعه  
 شاد شود بیا فرید حق تعالی ازان شادی فرشته که در هزار هزار سر باشد و در هر سر هزار هزار دبان و بر هر دبان هزار هزار  
 دبان و بر هر دبان هزار هزار لغت تسبیح می گوید مر خدای تعالی را و ثواب آن تا روز قیامت خدا تعالی او را شادی  
 دهد که بعد ازان هرگز اند و بگین نگر و قوله الجمعة حج للمساکین و از روی تشبیه ثواب تشبیه کردن چیز به چیز  
 در صفت جانت است چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت صاحب شجاعت را که این است از بهت  
 مشابیهت قوت نه حین و اینچنین بسیار است و تشبیه جمعه به حج آنست که حج عرفه است نماز جمعه نیز عرفه است و در عرفه کما زود  
 حج غسل سنت است و در روز جمعه نیز غسل سنت است و در حج خطبه سنت است و در روز جمعه نیز خطبه سنت است و در حج نماز سنت است و در روز  
 نیز نماز سنت است و در حج سعی سنت است و در روز جمعه نیز سعی سنت است قال الله تعالی فاسعوا لی فکرا لله پس مشابیهت بسیار  
 است میان آن هر دو سوال چون ادای جمعه از غنی و فقیر یکسان بود مخصوص حج المساکین چرا فرموده اند  
 جواب بعضی گویند که چنانچه حج بر اغنیاء واجب جمعه بر فقرا واجب اگر چه جمعه بر اغنیاء هم واجب است چون  
 فقیران را مخصوص جمعه فرض شد اضافت بایشان شد بعضی گویند که چون حج بر اغنیاء فرض شد فقیران  
 غمناک شدند که با قدرت رفتن بآن چگونه بود بدان ثواب میرسدیم از برکت شکستگی خاطر ایشان جمعه  
 نازل شد چون از برکت ایشان جمعه آمد اضافه بایشان شد مگر جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله  
 هر بنده روز جمعه به نیت جمعه بر خیزد غسل کند و اگر غسل جنابت هم داشته باشد هم نیت کند کفایت باشد و  
 فضل غسل روز جمعه نیز حاصل شود و هر که روز جمعه غسل کند خدای تعالی او را پیامزد و از رحمت ظاهر و باطن نگاه  
 دارد و گفت من اغتسل ثم سغی الی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت حتی یفرغ الامام من خطبته  
 ثم یصلی معه غفر له ما بینه و بینه لجمعة الا خرامی و هر موی که در سر و ریش او باشد نیکی در دنیا و نوری  
 در روز قیامت یا بد و هر قطره که از و چکه و در چه در بهشت یا بداد و در و یا قوت و زبرد و میان دو درجه صد سال  
 راه بود و با سوار تیز رود و درجه ازان شهر با و قصر با بود که شمار آن کس نداند مگر خدای تعالی و در هر شهر  
 قصری از یکدانه گوهر قصر با و سراپها و حجر با و صفا با و خانه با و خیمها و فرشها و جنتها از عور العین و مانده با  
 و کاسه با و اصناف آوند با و جوها و درختها و فواکه و حلها که هیچ صفت کننده صفت نتواند کرد پس چون  
 روز قیامت از گور برخیزد از هر موی او نور بر خیزد و استقبال کند او را بمقام هزار فرشته در پیش و راست



وچپ و در بهشت کشاده شود برای می در آید در بهشت و آن فرشتگان بر دند پیش او تا برسد در شهر  
 که بیرون او از یاقوت سرخ باشد و درون آن از زبرجد سبز و در دوران الوان نعمتها علم علما از دانش آن  
 عاجز و فرشتگان گویند که هیچ میدانی ای دوست خدای تعالی این شهر چیست گویند بگویند این ثواب  
 از غسل است که روز آدینه در دنیا کرده بودی و ثواب نماز جمعه بیشتر خواهی یافت بیشتر روان شود تا به بنی پس  
 بالاتر از انجار و فرشتگان نیز دنبال او بروند پس برسد در مقامی که خواست خدای تعالی باشد و ملاقات کند  
 صورت آدمی را که روشنائی او از آفتاب روشن تر باشد و تاج بر سر آن بود و در آن تاج هفتاد هزار گوشه  
 بود و در هر گوشه او حور باشد که ازان روشن باشد از مشرق تا مغرب دوم مشک زند پس گوید آن  
 صورت که مرادیدی می شناسی بنده گوید نمی شناسم و لیکن می بینم ترا از همه خوبتر گوید که من و آنچه در گردن من است  
 بدان چشم تو روشن می شود و دل تو شاد میگردد و من نماز جمعه ام و آنکه غسل کردی و خود را پاک کردی و جامه خوب  
 پوشیدی و بسوی مسجد میرفتی و خطبه می شنیدی و خاموش می بودی پس بگیر دست او را و بالاتر شود و  
 و بدرجهای هر روز بالاتر رود و نعمتهای مزید تر و نیکوتر بیندابد و آباد هر چند بالاتر رود و فروترین را فراموش کند  
 مومن را باید که آراسته و پاکیزه کند خود را و پاکی آنست که موی سر و ناحن ببرد و موی لب راست کند و جامه نو  
 پوشد که خدای تعالی بجامه سفید دوست دارد و بوی خوش بکار بندد و هر که تعظیم دهد جمعه را حق تعالی بلند کند  
 درجه او را و هر که خوشبختی کند خود را برای نماز آدینه و هر که بوی ازان برسد بشمار آن ثواب آزادی برده یا بد  
 و پگاه مسجد رود که افضل است در زوال آخرت آورده که هر که در مسجد چلغ برافروزد تا اتم که چراغ می سوزد  
 از کنگره عرش تا ثریه همه ملائکه و روحانیان آنکس را آمرزش میخواهند از خدای تعالی و امروز روز  
 شادی کو و گمان است که از مکتب آزاد شوند و شادی عروسان است که خود را بپارایند و یک از نامهای  
 این روز یوم السرور است روز شادی است برای یگنان چنانچه برای روز عید غسل است و رین روز نیز  
 غسل است روز عید جامه نو پوشند و رین روز نیز جامه نو پوشند روز عید عطر مالند و ران روز رحمت بار و رین  
 روز هم بار و بلکه روز جمعه از همه روزها فاضل تر است ان الله ذین الايام بالجمعه چنانچه روز عید حضرت  
 خواجه عالمیان علیه الصلوة والسلام از حضرت رحمن خواستی و رین روز جمعه هم خواستی چنانچه در روز عید خدا  
 تعالی گناهکاران را آمرزد و روز جمعه هم آمرزد و چون زندگان را روز عید است مردگان را نیز روز جمعه و شب جمعه  
 عید است چنانچه عید اهل الجنة فی الجمعه روز جمعه مابل بهشت را نیز عید است خاصه روز آدینه که نور  
 شان از برکت کار مؤمنان مزید میگردد و جمال شان می افزاید و در خیر است که روز آدینه اهل بهشت را  
 فرمان شود تا خود را بپارایند و بسوی مؤمنان که از برای نادر از خانه میروند می آیند و فرامی قیامت چون



مومنان در بهشت باشند هر جمعه ایشان را عید باشد پیغمبران و شهیدان و غازیان و عارفان و صالحان  
و عالمان و زاهدان و متقیان و در درج جلال جمع شوند و از انجا دیدار خدا می تعالی چون و بیچگونه نه شهبه  
و بے نمونه بینند که وجوه یومئذ ناصرة الی ربها ناطرة در هر یک از حوسه و جاسه افزاید چون بر حوران  
آیند ایشان را شناسند و گویند که چنین نبودند که این زمان آمدند و نماز جمعه بحکم نص آیت شده است  
که چنانچه حضرت عزت در کلام مجید خود میفرماید که یا ایها الذین امنوا اذا نادی للصلاة من یوم الجمعة  
فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع خداوند کریم پادشاه رحیم نمایند راه مستقیم و بخشنده و انعم نگاهدارنده از  
نارجمیم در قرآن عظیم چنین می فرماید که یا ایها الذین امنوا ای گردندگان و ای موحدان و ای مومنان قوله  
تعالی اذا نودی للصلاة چون ندانده شود بر لب نماز و جمعه پس بشتابید و کاهلی نکنید و بگذارید خرید  
و فروخت را و زاده و الاخره آورده که جبریل علیه السلام فرمودند که اول کسی که در قیامت حله پوشد یا رسول  
تو باشی و انگه ابراهیم خلیل اسد علیه السلام و انگه پیغمبران مرسل و بعد از پیغمبران مؤذنان باشند و مؤذنان می آیند  
روز قیامت بر بختیان شسته که تن آن بختیان از یاقوت سرخ باشد و پایهای ایشان از زبرجد سبز و پشت  
ایشان از مروارید سفید کیش و جهاز آنها مکمل بیا قوت و جواهرهای گوناگون و مؤذنان هر قدمی که نهند  
خدا می تعالی هزار رحمت در دیوان آنها مینویسد چون روز قیامت مؤذنان از گور برخیزند هفتاد هزار فرشته  
گردوی در آیند در آن روز پیش هر مؤذنی هفتاد هزار حله باشد از نور انگه او را باین جمال و کمال و محشر در آرند  
و با بل عرصاتش جلوه نمایند چنانچه حق تعالی فرموده که یوم نخش المتقین الی السموات و قد اواز جانب دیگر  
گنایگان را بر بزر بفل زنجیر آتشین بعقوبت می گردانند و بدو نخی میکشند و نسوق الحجر ماین الی جهنم  
و ردایکے با درجات و یکے را در کات یکے را وصل و یکی را فصل و یکی را جامه سفید و استبرق بر حمت و مغفرت  
بود و یکے را دلق نفس آلوده قطران شد و لعنت بود پس ای بیچاره باید که چون بانگ نماز را از مؤذن  
شنوی زود و در رکعت نماز گذاری و بانگ نازده کلمه است خدای تعالی بهر کلمه مؤذن را در روز قیامت  
خلعتی دهد چون مؤذن گوید که الله اکبر الله اکبر و بای بهشت بروی بکشایند چون گوید که اشهد ان  
لا اله الا الله و ربی وونی بروی بر بند چون گوید که اشهد ان محمدا رسول الله حوران بر بالای  
فرشهای بهشت بر آیند از شوق مؤذن چون گوید که حی علی الصلاة فرشتگان گویند که امتان محمد صلی الله  
علیه و آله و سلم بر خاستند تا فریضه خدای تعالی بگذارند چون گوید که حی علی الفلاح فرشتگان گویند که  
رتسکاری مومنان و مسلمانان را چون گوید که لا اله الا الله از شرف آسمان و زمین امین گردد و مؤذن  
و جماعت پس باید که مؤذن مناقب خویش بشناسد و وقت نماز نگاه دارد که ثواب بزرگ و درجات عظیم است



جبرئیل علیه السلام فرمودند که یارسول الله امر وزرا ازان آویند خوانند که آدمیان دران روز از برای نماز جمع شوند و یا آنکه آدم علیه السلام آن روز با خواج جمع شده بود یا آنکه روح با تن روز جمع شده و یا ازین جهت که در بالای کوه عرفات درین روز جمع شوند و یا ازین جهت که رحمت خدای تعالی درین روز جمع میشود و یا ازین جهت که قیامت درین روز قائم شود و خلق اولین و آخرین جمع شوند مهتر جبرئیل علیه السلام گفت یارسول الله مهتر موسی علیه السلام مناجات کرد که آئی مرا روز یکشنبه دادی و امت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را کدام روز خواهی داد فرمان شد که یا موسی امت جبرئیل را روز جمعه خواهی داد گفت آئی ثواب روز جمعه چیست فرمان شد که یا موسی هر که از امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم روز جمعه کار نیک خواهد کرد بهتر باشد ازان که امت تو در روز یکشنبه صد کار نیک کنند مهتر موسی گفت آئی مرا از امت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گردان فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در آسمان چهارم فرشتگان سوره و الطور میخوانند و هفتاد هزار فرشته را دیدم که دشمنان عثمان و علی رضی الله عنهما را لعنت می کردند و نام آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را در آسمان چهارم محب میخوانند نقل از کتاب انیس الواعظین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام هر که روز جمعه و شب جمعه در و در فرستد صد بار واکند خدای تعالی صد حاجت او را بشتاد و در آخرت و بست ازان در دنیا پس حق تعالی موکل گرداند فرشته را تا آورده او را در گور چنانچه شمارا در می آرند هدیه فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم هر که بر من در و در فرستد خبر دهد فرشته مرا بگوید که یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم فلان ابن فلان از امت تو در و در فرستاد در جواب او گویند که شفاعت من و رحمت خدای تعالی بر او باد

باب چهاردهم در بیان رسیدن آن مبارز میدان جلالت و علما را آسمان رسالت  
صلی الله علیه و آله وسلم با آسمان نجم و دیدن مهتر اویب و شلیث پیغمبران و حضرت  
هارون علیه السلام و دیدن فرشتهای نورانی و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل بر سه فصل

### فصل اول در ذکر کشادن سقراطیل باب آسمان نجم را

متضمن بر هشت لطیفه لطیفه اول در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین و در تفسیر سوره  
والنجم و در تاج القصص آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون با آسمان نجم رسیدم



جبرئیل علیه السلام پیش آمده در نزد بواب از درون آواز داد که کیست بر در گفت منم جبرئیل مین و با من  
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم همراه اند از جبرئیل علیه السلام پرسید که محمد رسول الله علیه الصلوة و السلام  
مبعوث بر سالت شده اند جبرئیل علیه السلام گفت آری گفت الحمد لله رب العالمین مرحبا بک یا محمد  
عليه الصلوة و السلام نعم المجمع جئت هنيئا بکرامة ربک فی هذه الليلة بعد اذان در را بکش و در آمدیم دیدم  
که آسمان نجم چنان بزرگ بود که چهار آسمان و هفت زمین در حیطه وی چنان حلقه بود در بیا باله و در  
بود نهاده از سیم و قفل او از مر و ارید و بدان در نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و مفاصله ازین آسمان  
و اذان آسمان پنجاه ساله راه است و بطرش نیز پنجاه ساله راه است و نام این آسمان الساقون  
می باشد و بر وایتی در تکلمة اللطائف آورده که نام این آسمان و یقاست و خازن او را دیدم که بر کرسی از نور  
نشسته گویند که نام او سفطائیل است و مرا و را پانصد هزار تواب بود و هر یکی از آنها پنج صد هزار فرشته  
و دیگر فرمان بر وار بودند و مرا بکرامات و تشریفات بشارت دادند و تسبیح این فرشته شنیدم که این بود  
قدوس قدوس رب الملائکة و الروح سبحان ربنا العلی العظیم الاعظم قدوس قدوس  
ارحم امة محمد علیه السلام لطیفه و وم فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة و السلام چون از جای پیشتر  
شدم سکان آسمان چشم را دیدم که فرشتگان بودند که بر مثال حورالعین طعام و شراب ایشان میجو  
تهلیل بود و مهتر ایشان فرشته است که نام او مومیا ئیل بود بر بالای کرسی از لعل نشسته بود مرا و را پانصد  
هزار فرشته تابع بودند و تسبیح آنها این بود که سبحان خالق الظلمات و النور سبحان خالق الشمس  
و القمر المنیر سبحان العلی الاعلی و شغل ایشان گریستن است از خوف حق تعالی و در یا ها و در و دها  
از گریه ایشان میرفت اذان وقت که خدای تعالی ایشان را آفریده است بدین صفت خواهند بود تا  
قیام قیامت در زاد الآخرة آورده است که جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله هر بنده که از خوف حق تعالی  
بگریه بایر که آب چشمهای خود را بجای دست پاک نکند و همچنان گذارد که تا بر روی او فرو آید که از رحمت باری  
تعالی ست باد گفت یا رسول الله هیچ بنده نباشد که از خوف حق تعالی بگریه آید که تن او را از آتش و دوزخ حرام کنند  
و هیچ چشمی نباشد که بگریه از ترس حق تعالی و چندانی آب از چشم او بیرون آید الا آنکه خدای تعالی او را امین  
گرداند از ترس و هول روز قیامت و بهر قطره که بیرون آید از چشمش شعله باشد اندر بهشت بقدرت خدای  
تعالی که کوه احد را در تراز و دهند آن گران تر آید و خدای تعالی بهر قطره اشکی که از چشم وی بیرون آمده باشد  
یک شهرستانی اندر بهشت بدهد و او را که در آن قصرها و سراپاها باشد که نه چشم دیده باشد و نه در خاطر  
اندیشیده و گفته است شیخ جلال الدین سیوطی در حبابک بر وایت ابن عساکر از کعب چون بنده بدرستی



که گریه نمیکند تا آنکه میفرستند الله تعالی بسوی آن فرشته این سح می کند آن ملک جبراور را بازوی خود و گریه  
می کند آن بنده لطیفه **یوم در کتاب معارج النبوة** آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه وآله وسلم چون از نجابت شتر شدم بهرام را دیدم که خنجر لقب در دست و سپر زنگاری در روی خود  
کشیده و کلاه نوزنی بر سر نهاده پیش آمد و عنان مرکب خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم را دست او ب  
گرفته بوسه بر رکاب بیاوین داد حضرت رسول علیه السلام فرمودند که ای بهرام ما حضرت چه داری بیا گفت سیل  
انجم منم و پهلوان صف پنجم منم لشکر کش صف در میان سیارات منم و شمشیر گذار عدد آزار در خطه سموات  
منم حضرت خواجه صلی الله علیه وآله وسلم اشارت نمودند که ای قتال ظلم پیشه داری غدار جور اندیشه چند باتغ  
خون ریزی و با منصفان بجور ستیزی اگر توانی باستان لسان صد هزار مرده کفر و عصیان در میدان موه چون من  
زنده مؤبد گردان این بگفت و منزل پیش گرفت لطیفه چهارم در کتاب زاد الاخرت آورده که فرمودند حضرت پیغمبر  
علیه الصلوة والسلام چون از نجابت شتر شدم بدریای رسیدم که بسیار سیاه بود دران دریا فرشتها بودند که چون یک  
بیابان و دستارها بر سر هر گاه که در آنجا رسیدم موی بر تن من برخاست و بیوش افتادم جبرئیل علیه السلام گفت  
یا محمد علیه الصلوة والسلام انا ثبت بامر ربك گفتم یا جبرئیل من این کدام دریاست گفت این  
دریای بزرگ است و صفت این کسی نداند بجز خدای تعالی لطیفه پنجم در قصص الانبیا آورده که فرمودند چون از نجابت  
شتر شدم فرشته دیدم بزرگ گفتم یا اخی جبرئیل این کدام فرشته است گفت حق تعالی در آسمان هفتم دریای آفریده است  
که ظرف از آسمان هفتم تا زمین هفتم است پس بیا فرید این فرشته را درین دریا که آب او از شتالنگ بگذرد باز جبرئیل  
علیه السلام گفت یا رسول الله در روز قیامت این فرشته را فرمان آید تا آبهای روی زمین را در دو مشت خود بگیرد  
هنوز مشت او پُر نشود پس این فرشته بیاید بر گوشه صراط بایستد چون امت تو خواهند که از دوزخ برنج بگذرند این فرشته  
آن ابر را در دوزخ زند و دوزخ افسرده گردد چون آن فرشته حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را دید سلام کرد و آداب  
و تحیت بجا آورد حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام جواب سلام باز دادند لطیفه ششم در زاد الاخرت آورده  
که فرمودند چون از نجابت شتر شدم فرشتگان دیدم که همه در سجود بودند سلام کردم جواب ندادند جبرئیل علیه السلام گفت  
ای فرشتگان این آن پیغمبر است که خدا تعالی او را رحمت خواه عالمیان گردانیده است او را در عرب انجیته و نبوة تمام عالم داده و  
ختم جملہ پیغمبران گردانیده است با وی سخن گوید که فرمان است حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که همه ایشان را بگویند  
و بر جانب من بگریستند و مرا سلام و تحیت گفتند و بشارت دادند که خدا تعالی بایان را بصلوة تو و استغفار امت تو امر فرموده  
است مشب تقصیرهای بایان را از حضرت با عزت بخواه پس باز عبادت مشغول شدند بعد از دو رکعت نماز گذار و دم  
و راهی شدم لطیفه هفتم در زاد الاخرت آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از نجابت شتر شدم



خلق آدم که رویهای ایشان سیاه بود و فرمودند ایشان را گذاشته بودند تا نورانی تا ضلع و زهر زقوم میخورانیدند از  
جبرئیل مین پرسیدم که اینها کیانند گفت یا رسول الله اینها طائفه اند که از مال خود زکوة نداده اند یا رسول الله هر که از امت شما  
زکوة ندهد و آسمان دنیا بخیل خوانند و آسمان دهم ناکس خوانند و آسمان بیوم - در آسمان نهم او را  
عاصی خوانند و آسمان ششم او را بی روزی خوانند و آسمان هفتم او را زندق خوانند و از جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله  
هر که از امت تو از مال خود زکوة بدهد الله تعالی از وی رضی بود و در آسمان دنیا او را سخی خوانند و آسمان دوم او را حسن الجواد  
خوانند و آسمان بیوم او را مطیع خوانند و در آسمان چهارم او را اولی خوانند و در آسمان نهم او را حبیب خوانند و آسمان ششم  
او را مبارک خوانند و در آسمان هفتم او را مومن خوانند لطیفه ششم در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده  
که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون از اینجا پیشتر شدیم ببلای که عباد آسمان نهم رسیدیم همه قائم بودند و نظر ایشان  
ملازم انامل ایشان بود همه با و از بلند این تسبیح را می گفتند سبحان القلضه الاکبر سبحان  
العدل الذی لا یجور از جبرئیل مین پرسیدم که عبادت این فرشتگان این است گفت آری از حق تعالی  
درخواست نمای تا با تو کرامت نماید طلب نمودند مین امت من عطا فرمود آن عبارت از خشوع است نماز ابن عباس رضی الله  
عنها گفت اذنتم قول الله تعالی قل فلی المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون

## فصل دوم در ذکر بعضی از عجائب غرائب که در آسمان نهم در نظر انور آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم آمده است

متشکل بر نه لطیفه است لطیفه اول در کتاب معارج النبوت آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون  
از اینجا پیشتر شدیم بفرشته رسیدیم که اگر همه اوصاف عظمت او را بیان کنند نتوانند و بزرگی او برتر بود که تمام مخلوقات اگر خواهر  
یاک لقمه تواند کردند بر حوالی او فرشتگان دیدیم که سرهای ایشان در زیر عرش بود و پایهای ایشان در زیر هفتم زمین و لباسها مین  
نوع بود و در دست هر یکی عمودی از آتش بود و در پیش آن فرشتگان طائفه دیدیم که از آدمیان جامه های آتشین در بر ایشان  
و از پایهای آنها آویخته و ایشان را بتقاع آتشین میزدند چنانچه آتش از ایشان فروخته شد می گشتهای ایشان فرو میرخت  
و اعضای ایشان از یکدیگر منفک و منقطع میشد و باز بجاالت اولی میگشت از جبرئیل علیه السلام سوال کردم گفت یا رسول الله این  
طائفه از مشرکان میباشند که خدا تعالی را ثالث ثلثه گفته اند این فرشته و اتبع او را حق تعالی بر آنها موکل گردانیده است  
تا باین نوع معذب گردانند ابد الابد و بعد از آن اجتماع نمودم تسبیح آن فرشته این بود که سبحان الواحد الاحد  
سبحان من لیس بوالد و مولود قال ابن عباس رضی الله عنهما اذنتم قول الله تعالی  
یقول لقد کفر الذین قالوا ان الله ثالث ثلثه لطیفه دوم در کتاب مذکور آورده



که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون از نجا پیشتر شدم بریای رسیدم که آتش بود در جانب و ملائکه غلاظ و شداد بودند از جبرئیل مین پرسیدم که این چگونه ریاست گفت یا رسول الله این دریا بحر لصیق میگویند صامعه های سوزنده و برقیای جنبه ازین دریا پدید آید قال الله تعالی ویرسل الصواعق و دیگر عجایب که درین ریاست هیچ کس وصف آن نتواند کرد و نگراند تعالی لطیفه سیوم فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون از نجا پیشتر شدم فرشته دیگر دیدم که بر بالای کرسی نورشست و نام او سقیاتیل بود و در پیش او هفتاد هزار فرشته دیگر بودند بهین نوع آراسته استاده بودند این سبج میگفتند که سبحان العلی العظیم ارحم الراحمین رسول الله علیه الصلوة والسلام مترجم جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله بایشان سلام بگوی چون سلام گفتم جواب سلام من باز دادند و قسم کردند گفتند بشارت باد مر ترا و است تلیا محمد علیه السلام پیش از منتر آدم علیه السلام به دست پنج هزار سال است که با مر خدای تعالی بر تو صلوة میگوینم و است ترا آمرزش میجویم از خدای سبحانه و تعالی مشب تقصیرهای ما از حق تعالی بخواه گفتم پذیرفتم و عبادت ایشان تشهد بود لطیفه چهارم از تفسیر کبیر فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون پیشتر شدم بریای رسیدم که آتش موج میزد و در هم میخوشید فرشتگان دیدم که بعد موسی گو سفندان از انجا بر می آمدند گفتم یا خجی جبرئیل اینها کیانند و این دریا چیست گفت یا رسول الله اینها فرشتگان عقوبتند و این دریای لعنت است لطیفه پنجم فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون پیشتر شدم بفرشتگان نعلی عدد رسیدم و ایشان را فراوان دیدم از جبرئیل مین پرسیدم که عدد ایشان چند است گفت یا رسول الله صلعم و ما یعلم جنود ربك الا هو یعنی عدد شماره مخلوقات پروردگار تو کسی نداند الا حضرت خداوند و در بسیاری مخلوقات و شرح کثرت آن حقتالی چنین فرموده که بنی آدم ده یک جن اند و بنی آدم هر دو با هم ده یک حیوانات اند و ایشان همه بهم ده یک مرغانند و آنها همه با هم ده یک حیوانات دریا اند و باز آنها همه ده یک ملائکه مین اند باز آنها همه ده یک ملائکه آسمان و نیا اند باز آنها همه ده یک ملائکه آسمان و ویم اند این چنین باین طریق تا آسمان هفتم اند بعد از ان اینها همه در جنب ملائکه کرسی اندک پذیرست بعد از ان همه اینها همه ده یک ملائکه سراق ست از سراقات و سرایر ده های عرش مجید که عدد این سرایر ده ششصد هزار طول عرض دارد و هر سراقی گاهی که مقابل کند باین آسمانها و زمینها و ماینها و اینها و آنرا چیز غیر باشد بعد از ان این همه مجموع در مقابل آن فرشتگان که پیر آسمون عرش میگردند چون قطره باشد در جنب دریای اجناس اشارت نمیتوان کرد و در مدهای عمر ایشان و نه مدت کیفیات طاعات و عبادات ایشان و ما یعلم جنود ربك الا هو قطع

از همه گان بی نیاز بر مشفق	از همه عالم نمان بر همه پید	پر تو نور سراقات جلالش
خود نه زبان دهان مبهوش	حمد ثنا میکند موی اعضای با	مانتو اینم حمد حق گفتن
لطیفه ششم فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم چون پیشتر شدم در آسمان پنجم هفتاد هزار علم سرخ دیدم و بر سر هر علم هفتاد هزار نقیب دیدم و در زیر فرمان هر نقیبی هفتاد هزار فرشته بودند همه		



جامه های سرخ پوشیده بر یک طرف جامه آن علم نوشته که السلام بریاء الله و بر دویم نیز همین نوشته بودند لطیفه محضه  
فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون پیشتر شدم مردی را دیدم که بر زیر تخت مرصع نشسته است پرسیدم  
که یاخی جبرئیل بن کیست گفت یا رسول الله این مرد هارون ابن عمران است علیه السلام چون مرا دید از تخت برخاست  
و تعظیم بجا آورد و نظر کرده دیدم که جامه های سفید پوشیده و بعضی جامه های خاوی و بدرنگ هستند  
و در اینجا جوی آب بود و آن قوم که جامه های بدرنگ هستند و در آن جوی غسل می کردند و پاکیزه بیرون می آمدند از  
متر جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چه حال است گفت یا رسول الله خدا تعالی هارون علیه السلام را در دل قوم و  
محبوب گردانیده است و آن قوم که از معاصی ملوث نگردیده اند جامه های سفید دارند و آن قوم که خطا را ارتکاب  
نموده اند اثر آن بر ایشان ظاهر گردانیده است چون جوی غسل می کنند گناهان ایشان محو میگردد و از ایشان  
بر ائیل میشود و پاکیزه و زیبای نمایند در کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجه احمد بغدادی فرمودند حضرت  
پیغمبر علیه الصلوة والسلام در آسمان نجم شیت علیه السلام و ایوب علیه السلام را دیدم که بر تختی مکل به جواهر  
نشسته بودند با ایشان سلام کردم جواب سلام من دادند و من از براق فرود آمدم و ایشان نیز از تختهای  
خود فرود آمدند و شرط تحیت و تعظیم بجا آوردیم بایکدیگر نقل از کلمات حیرت الانسان چون در مقام شیت علیه السلام  
حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند حضرت شیت علیه السلام گفتند یا رسول الله در بیت الاقصی مهربوت  
عالی شمارا دیدم و در قوت عجیب دیده بودم که از دریای قوت یک قطره سخاوت مرا عطا شده است که من در قوت  
قبول شده ام لطیفه هشتم در کتاب حیرت الانسان آورده که چون پیغمبر علیه الصلوة والسلام در مقام  
متر ایوب علیه السلام رسیدند متر ایوب علیه السلام گفتند یا رسول الله در دنیا در بیت الاقصی مهرنوبه شمارا دیدم معاشی  
که از دریای صبر تو یک قطره مرا عطا نمود که من در صبر قبول گشته ام لطیفه نهم در کتاب اصول المعراج تصنیف شیخ  
فخر الدین عینی آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون پیشتر شدم فرشته دیدم که بر بالای کرسی  
از نور نشسته و فرشتگان دیگر در گرد او نشسته اند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این کدام فرشته است گفت یا رسول الله  
این فرشته مقرب حق تعالی و نام این صفرائیل است چون بنده حق تعالی از امت تو و از امت دیگران در دنیا  
گمراه میشود و راه را گم میکند او بدرگاه حق تعالی ناله و زاری کند حق تعالی این فرشته را حکم فرماید که دریاب بنده را  
و راه گم کرده است او را براه آر این فرشته آن بنده را که در ضلالت افتاده است در نزد او رفته براه راست علی و  
چون آن فرشته حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را دید از تخت برخاست و شرط تعظیم بجا آورد و فرمودند  
حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در آسمان نجم هفتاد هزار فرشته دیدم که بر دوش همان اصحاب من لغت  
میگردند و ملائکه در آسمان نجم سورة الرحمن میخوانند



## فصل سوم در ذکر آمدن آنسر صلی الله علیه و آله وسلم بدون دیوار از زمرد و دیدن عجایب و غرائب

در کتاب حیرت الانسان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون از نجابتیتر شدم دیواری دیدم از زمرد و بلندی آن دیوار معلوم نبود چون نزدیک آن دیوار رفتم در روی نهاده اند از یاقوت و قفل آن در از الماس بود از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که نام این مقام چیست جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله نام این مقام هیچ فرشته را معلوم نیست و اندرون این مقام کسی نرفته است و کسی نمیداند که در میان این چه حکمت است و ماورای او چه باشد و این سخن بودند که فرمان خدا تعالی در رسید که یا جبرئیل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را بگوئی که اندرون آن دیوار در آید عجایب و مرغرائب مرا به بیند و کلید این قفل انگشت شهادت محمد است علیه الصلوة والسلام و آنگاه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام نزدیک آن درآمد با انگشت شهادت بآن قفل شارت کردند و این کلمه متبرک بر زبان در بار شکر ثار را اندند که لا اله الا الله محمد رسول الله قفل آن در بیفتاد و آن در کشاده شد آنگاه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام اندرون دیوار در رسیدند و نظر کردند و دیدند هفت لک بهشتا و هزار گنبد از زمرد و اید بوده چون حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام نزدیک یکی از آن گنبد رفتند و در آن گنبد نیز قفل از الماس بود حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام باز شارت کردند با انگشت مبارک خود در آن گنبد نیز کشاده شد از حق تعالی ندا در رسید که ای جبرئیل تو در بیرون در ایستاده باش و محمد صلی الله علیه و آله وسلم را بگو که اندرون این گنبد رود آنگاه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام با براق اندرون آن گنبد درآمد چون پیش نظر کردند بر روی او میدانی و دشت دیدند چون بجانب دست چپ نظر کردند زراعتها در کشتهها دیدند چون پس نظر کردند بر روی او کوه ها و غارها دیدند چون بالا نظر کردند آسمان و ستاره گان و ماه تاب دیدند در حیرت ماندند از حق تعالی ندا در رسید که یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم هر چینی که آفریده ام بدوستی تو آفریده ام چه در حیرت مانده این همه آفرینش در علم من یک محنت است و صنعت نظر کردن کار عقل نیست و غم امت خود را در دل مدار که هر چه تو فرمائی من آن کنم و هر که را تو به بخشایم و هر که را تو برانی من نیز برانم یا محمد صلی الله علیه و الصلوة والسلام پیش بیا در این جهان را از نور خود منور کن و درین عالم دین خود را آشکارا کن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روان شدند یک شهر عظیم در نظر درآمد چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم با براق اندرون شهر درآمد تمامی شهر از نور جمال آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم منور شد و غلغل در شهر افتاد از مردمان آن شهر هر کسی که روی مبارک آنحضرت علیه الصلوة والسلام را دیدی در تعجب شدی و بعضی بیوش شدند چون آفتاب جهان تاب سر از دریای آب بامر حضرت و باب بیرون کرد و این عالم ظلمانی را بنور جمال خود نورانی گردانید همه مردم آن شهر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را مطیع و فرمان بردار شدند آنگاه حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام با و از بلند گفتند ای برادران این کلمه را بگوئید تا ترس و حیرت از دل شما یان برد و ایشان پرسیدند که کلمه شما چگونه



است حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم گفتند بگوئید که کالاه الله محمد رسول الله گفتن این کلمه متبرک کفر از دل ایشان  
بر رفت و در دین حضرت علیه الصلوة والسلام در آمدند و همه مشتاق دیدار جهان آرای پیغمبر علیه الصلوة والسلام  
شدند بعد از آن از انجا بر آمده روان شدند و بر شهر دیگری رسیدند و اهل آن شهر نیز مسلمان کرده و در دین شریف خود  
در آوردند ابوهریره رضی الله عنه میفرماید که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم آمدند و در هر گنبد چهل هزار شهر از  
کافران را در دین شریف خود در آوردند و ابی بن کعب رضی الله عنه میگوید که حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام شصت سال  
در میان آن عالم ماندند و همه حقیقت آن آفرینش بحضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام معلوم شد بعد از آن فرمان  
حق تعالی در رسید که ای عجم برخیز و بیا که نوبت تو به عالم دیگر رسیده است انگاه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
وسلم با همه شهرها وداع کردند و آنچه نصیحت حق تعالی بود امتان خود را فرمودند و از روز قیامت و از شفاعت خود  
آگاهی دادند بعد از آن حضرت علیه الصلوة والسلام بر براق سوار شدند اشارت کردند آن براق از جای نجست  
و روان شد حضرت جبرئیل علیه السلام را در پیش خود دیدند چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بیرون برآمدند و بجانب  
قفا نظر کردند همان گنبد مر وارید را دیدند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام گفتند جبرئیل دین مقام هنوز ایستاده  
جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله درین زمان اندرون این گنبد در آمدی در میان یک لحظه گشته بیرون آمدی مرا  
می پسی که هنوز در اینجا ایستاده پیغمبر علیه الصلوة والسلام در حیرت ماندند گفتند ای جبرئیل شصت سه سال در میان  
این گنبد مانده ام عجائب و غرائب بسیار دیده ام از اینجا این گنبد که می بینم خردی نماید جبرئیل علیه السلام در حیرت  
ماندند و در دین خود را در رضی الله عنه میفرماید که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که هفت لک هشتاد هزار گنبد را  
بر ختم و در هر گنبد دین خود را آشکارا کردم و آنچه در هفت لک هشتاد هزار گنبد دیدند و بشنیدند اگر تا قیامت گویند هرگز تمام نشود

باب پانزدهم در بیان رسیدن آن مدرس اس معرفت و حقیقت قاضی دار القضا  
شریعت و طریقت صلی الله علیه و آله وسلم باسمان ششم و دیدن حضرت موسی  
علیه السلام و دیدن مالک و فرخ و ستاره مشتری و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل بر فصل

فصل اول در ذکر کیفیت کشادن روح عاقل باب آسمان ششم را

مقتضی بر نه لطیفه است

لطیفه اول در کتاب معارج البیوة تعنی مولانا معین الدین و در قصص الانبیا و در تفسیر سوره و البقم آورده  
که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون باسمان ششم رسیدم آسمان ششم را حق تعالی از گوهر آفریده و نام او



ما عون ست ووری بروی نهاده اند از یاقوت سبز و قفل او از زرد و بر در او نوشته **لا اله الا الله**  
**محمد رسول الله** جبرئیل علیه السلام پیش آمده و بگفت **اب** گفت کیست بر در گفت منم جبرئیل مین گفت  
 با تو همراه کیست گفت محمد رسول الله است **اب** گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث گشته اند جبرئیل  
 علیه السلام گفت آری گفت **الحمد لله رب العالمین** بعد از آن در را بگشاد آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم در آمدند و سلام گفتند جواب سلام داد فرمودند که مرا دعا کرد و باین طریقه که **بارک الله فی حسناتک**  
**وزاد فی کراماتک و بورك فیک من این چون** نظر کردم آسمانی دیدم که سطبری او پانصد ساله راه است و مسافت  
 او نیز پانصد ساله راه بود و بزرگی او چندانی نبود که اگر هیفت طبقه زمین با تیج آسمان در وی نهند چنان نماید  
 که خاتم در بیابانی و خازن او را دیدم که بر کرسی از نور شسته و در زیر فرمان این فرشته ششصد هزار ملک بزرگ مطیع  
 و منقاد او دیدم که هر یکی از ایشان را ششصد هزار فرمان بردار دیگر بودند و نام این فرشته روحانیل بود و تسبیح  
 او این بود که **سبحان الکریم سبحان النور المبین سبحان اله من فی السموات والاله فی الارض**  
 بر آن فرشته سلام کردم بر خاست و جواب سلام من باز داد و شرط آداب و تعظیم بجا آورد و با من نظر کرد  
 بخندید گفت **مرحباً بک یا محمد علیه الصلوة والسلام فنعلم المحی حیث البشر بکرامته الله سبحانه**  
 یا رسول الله بشارت با و مرا و امت ترا که حق تعالی مرا امر فرموده است پیش از آدم علیه السلام بیسی هزار سال  
 تا بر تو صلوة میفرستم و امت ترا آمرزش میجوایم و پیش رو عایل فرشتگان دیدم که بالا و قامت ایشان را  
 خدای تعالی داند از فرق تا قدم ایشان همه روی و چشم و دهان بود و هر یکی بلفظی تسبیح میگفتند اگر از یک فرشته  
 خلق عالم بشنوند جمله از هیبت آن هلاک شوند همه سرور پیش افکنده و عبادت چنان مشغول بودند که روی یکدیگر  
 را نمیدیدند و تسبیح ایشان این بود که **سبحان الملك القدوس رب کل شیء** جبرئیل گفت یا رسول الله  
 هر که از امت تو این تسبیح را بخواند بعد از این فرشتگان حق تعالی او را ثواب گرامت کند و عبادت ایشان صلوة  
 و استغفار باشد باز جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله هر که از امت ترا در صلوة تقصیر افتد بصلوة ایشان تمام  
 گرداند و فرشتگان دیدم که صف بودند همه در سجده بودند تسبیح و تهلیل می گفتند و تسبیح ایشان این بود که  
**سبحان الرؤف الرحیم نور النور مدبر الامور سبحان رب العالمین سبحان من لا یخفی علیه خافه**  
**لطیفه** و در کتاب معارج النبوة آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون اینجا پیشتر شدم  
 مطیعان و عابدان آسمان ششم را دیدم که همه در قیام بودند تسبیح مخصوص یافتیم و این تسبیح را می گفتند که **سبحان**  
**من یسبح له الهام فی مکنها سبحان من یسبح له الانعام فی صهارها سبحان من یسبح له**  
**الوحوش فی ردایها سبحان من یسبح له الدیان فی صفتها و صنمک از صاحب کلمه القصص آورده که**



در آسان ششم ملائکه بی حد و لشکر عظیم حقیقی درین آسمان است لقب ایشان کرده و عدد ایشان جز خداستعالی  
وگیری نداند و اگر محاسبان سموات و ارضین خواهند که عدد ایشان معلوم کنند عاجز آیند و حق تعالی بر سر ایشان  
ملک حاکم ساخته و او را هفتاد هزار ملک بزرگوار تابع است که هر یکی از ملک را از متابعان هفتاد هزار ملک دیگر تابع  
ست و ایشان غماز دنیا و اعمال کار بار اهل دنیا اند و بآواز بلند همیشه در تسبیح و تقدیس اند لطیفه سوم در کتاب  
معارج النبوة آورده که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون از نجاشیتر شدم و بعد از حکم مشتری آوردم  
و بر جیش را دیدم در صفت تدریس پشت بسند حکومت باز نهاده و در مقام تن در داده و خاتم حکم در انگشت و دو لاج  
معدلت در پشت چون بشارت قدوم خواجه عالم را علیه الصلوة والسلام شنید رکاب براق آنحضرت صلی الله  
علیه وسلم را بوسید و این بشارتیش خواجه علیه الصلوة والسلام کشید

و معجزه مسیح از فیض دست  
بر کنگره عرش رسیده عظمت

ای هر دو جهان لطیف خاک قدمت  
ملک ملکوت پر ز فیض کرمت

یک ساعت شمع ز خسار مبارک خود شبستان ما را منور گردان خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم اشارت فرمودند  
که ای مشتری ما حضری داری بنظر آر که سوا کن عصمت و انتظار قدوم من می باشند مشتری گفت قاضی بلدان  
فلک منم شاهد عدل و راجمن ملک منم منشور قضا بنام من ست تو قیج سجل و فتوی میرهن با حکام من ست فرمودند  
خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم ای مشتری اگر تو قاضی بلاد آسمانی من خلیفه و بیرستان الرحمن علم القرآن ام  
قرآن منشور من ست و فرقان دستور من و علم شرع شعار من ست و فتوی حبیبیت شریعت من تقوی طریقت من  
و نبی حبیبیت معبد من عقی حبیبیت مرصد من مولی کیست مقصد من لطیفه چهارم از کتابت کور فرمودند حضرت  
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون از نجاشیتر شدم بدری رسیدم از کافور و آستانه زینیش ببری رسیده و آستانه  
ز برنیش بعرش مجید کشیده و قرآن در راد و مصراع بود و قفل بروی نهاده که آن قفل در بزرگی چون آسمانها  
وزمین با بود و عظمت آن در بزرگی قفل او متعجب شدم از جبرئیل امین استفسار نمودم گفت این در باب  
الامان میگویند حضرت علیه الصلوة والسلام پرسیدند که باب الامان بچه اعتبار میگویند گفت یا رسول الله  
دران زمانی که حقیقی و وزخ را بیا فرید و سلاسل او اخلال او پدید آورد و خدا مهای گوناگون بر او و ویت نهاد  
و دوزخ زفره بر آورد و جدا بینداخت تمامی مکونات در معرض تلف در آمد و خروش از ملائکه هفت آسمان  
و سکان الطباقی ارضین بر آمد و از حقیقی امان خواستند حق تعالی بر ایشان بخشید و این در را در میان دوزخ  
و کل کائنات پدید آورد تا هفت آسمان و زمین و سکان آنها در امان در آمدند این در را باب الامان بواسطه آن  
خوانند فرمودند پیغمبر علیه السلام از جبرئیل علیه السلام خواستم تا در را بکشفاید و ستر آن با من نماید جبرئیل علیه السلام



گفت یا رسول الله ما وراي آن دوزخ است و ترا باد دوزخ و دوزخیان چه کار است مشب شب کرامت است بگذرتا که نزد بمقام کرامت برسی گفتم یا جبرئیل این میخواهم که البته به منم فرمان آمد که بشارت حبیب من این در کشاده گردد بشارت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن در کشاده گشت و تلف دوزخ پیدا شد لطیفه نجم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون در دوزخ نظر کردم یک فرشته دیدم بغایت مهیب و باسیاست و بیچ فرشته بزرگ تر از ان ندیده بودم بزرگی او برابر هفت آسمان و زمین بود و دستار سیاه بر سر نهاده و جامه های سیاه پوشیده و کمر بند سیاه بر کمر بسته و پاهای سیاه بر پا کرده و در پیش او ملائکه غلاظ و شداد ترش روی و سیاه پوش ایستاده بودند و بدست هر یکی عمودی از آتش و آن فرشته بر بالای منبر آهنی سیاه نشسته و مر آن منبر را هشت صد هزار پایه بود و درازی هر پایه از آسمان تا زمین بود و سر در پیش افکنده این تسبیح میگفت سبحان الذی لا یجور و هو ملک الجبار سبحان المنتقم من أعدائه سبحان المعطی لمن یشاء من لیس کما تلهی و از زبان وی آتش میرخیزت و هر پاره مانند کوهی و آتش از دو بینی او فواره میزد و این فرشته بسی مغبوض و ترش روی و خشناک بود و مرا و دو چشمم بود و هر چشمی برابر هفت آسمان و زمین بود از چشمهای وی آتش زبانه میزد و من از وی بغایت ترسیم اگر حق تعالی مرا نگاه نداشتی هم مفارقت روح بودی از بدن گفتم یا جبرئیل این کیست که از ترس او راه گم کرده ام و بند بند من در لرزه در آمد و عقل من به پرید گفتم یا رسول الله این مالک است علیه السلام خازن آن روزی که حق تعالی او را خلق کرده است هرگز نخندیده است و استبشار نه نموده است پیش او رفتم بروی سلام کردم از بسیاری مشغولی که داشت سر بر نیار و جبرئیل علیه السلام او را خبر کرد که این محمد است علیه السلام چون نام مرا بشنید نزد برخواست و مرا تواضع کرد و دست مرا بگرفت و مرا بشارت داد گفت بشارت باد مر ترا یا رسول الله بخود شودی خدای تعالی و کرامتهای بی جبار عالم گوشت پوست تر از آتش دوزخ حرام کرده و هر که متابعت تو کند به برکت تو او نیز بر آتش دوزخ حرام است و مرا حق تعالی فرموده که بر عاصیان رحم نکنم و انتقام بستانم از آنها که با تو ایمان نیارند و متابعت تو نکنند بعد از ان فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون نظر کردم در دست مالک عمودی دیدم بهفت صد سلسله که خلق اولین و آخرین آنرا از یک جانب بجانب دیگر نتوانند گردانید و راخبار الملکوت آورده است که جبرئیل علیه السلام گفت یا مالک یک بدم آتش را پس بگرفت مالک علیه السلام بدست منافخ را سوگند بآن خدا که مرا پیغمبر برحق کرده است طول منافخ او از مشرق تا مغرب بود پس دست بالای منافخ نهاده سر او انداخت فرزند میر هفتم زمین پس بدیدم دوزخ را یک دیمینی گویا دل من به پرید و نور چشم من تاریک شد و بهوش افتادم گمان کردم که هیچ زنده



نمانده باشد بروایتی آنکه سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم از مالک استماع نمود که تا در کات و وزح را تفصیل با وی  
نمود و بر هر دو که طائفه را بعد از این مخصوص دید و بروایتی آنکه در حین مراجعت از سفر معراج بر آنها بگذشت و  
استفسار احوال هر طائفه را نمود چنانکه ششم ازین معنی در آن محل مسین خواهد شد انشاء الله تعالی لطیفه ششم  
از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون از اینجا پیشتر شدم بدریای رسیدم که سبز و نورانی  
و روی چندانى ملائکه بودند که شمار آنها را بجز خدای تعالی دیگری نداند با و از بلند این تسبیح را میگفتند که سبحان  
القادر المقتدر الکرم سبحان الجلیل الاعظم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چگونه دریا است  
گفت یا رسول الله این را بحر الاخر میگویند که اصل جمیع حضرات نیست لطیفه هفتم از کتاب مذکور فرمودند  
حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون از اینجا پیشتر شدم بدریای مظلم رسیدم در وی چندانى فرشته دیدم که شمار  
آنها هرگز کس نداند همه با و از بلند این تسبیح را میگفتند که سبحان من عارفه سبحان المطلع  
على من خافت وجهه از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چه دریا است گفت یا رسول الله کنه این دریا  
و سکان این دریا کسی نداند بجز خدای تعالی لطیفه هشتم از کتاب مذکور آورده که فرمودند حضرت پیغمبر  
علیه الصلوة والسلام چون از اینجا پیشتر شدم بدریای رسیدم بزرگ آب و از شیر سفید تر بود گفتم یا انجی جبرئیل  
این کدام دریا است گفت یا رسول الله این دریای برف است که اگر انداخته شود قطره ازین دریا در اهل زمین هر آینه میرند  
از سروی آن و نیز در اخبار الملکوت آورده که امام معقل ابن سلیمان گوید که خدای تعالی هفت هزار خزینه  
باران آفریده است که تا قیامت ابرها از یک خزانة باران برمی آرند و از آن خزانة هیچ کم نمیشود و عدد قطرات  
آن خزانها کسی نداند بجز خدای تعالی بر هر یکی فرشتگان مومل اند چون حق تعالی خواهد که طوفانی برفی در آن فرستد  
فرشته را فرمان شود تا بدان قدر که حق تعالی میخواهد در مقام تعیین شده می بارد و برابر هر قطره فرشته ایست  
که او را آبخامی نهند چنانچه در قرآن است که وی نزل من السماء و هیچ سیلی بر روی زمین روان نگردد  
مگر آنکه اصل او از ثلثه است باز جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله خدای تعالی فرشتگان را نمیی از برف  
و نمیی از آتش آفریده چون میخواهد که طوفانی برف میفرستد ایشان را میفرماید که تا بر خود بچینند و پرهای خود را  
بچینانند و آنچه از آن لرزانیدن می افتد برف است چنانچه باری تعالی گفته که و فی السماء رزقکم  
این برف است و باری تعالی گفته که از آسمان فرود می آید و این قول اصلی نیست که میگویند در هوا ریزد و اگر چه  
لا دم شود که از آسمان فرود می آید زیرا که چه از فرود آید از آسمان سخن نیست سخن در این است که از زمین بر می آید  
و در نص او این معنی مذکور است لطیفه نهم در اخبار الملکوت آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
وسلم چون از اینجا پیشتر شدم نظر کردم فرشتگان دیدم که بزرگی سروهای ایشان معلوم نیست گفتم یا انجی جبرئیل



از ایشان بزرگ تر فرشتگان دیگر باشند یا فی گفت یارسول الله خدای تعالی را فرشتگانند که این فرشتگان در سوراخ  
بینی آن فرشتگان در آیند و بگرد سر ایشان طواف کنند و از جانب دیگر بیرون آیند ایشان را ازان حال خبر نباشد

## فصل دوم در ذکر بعضی از عجائب و غرائب دیگر که در آسمان ششم نظر انوار آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم آورده است

مشتمل است بر هفت لطیفه لطیفه اول در کیمیای سعادت آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
و سلم در آن شب که مرا بمعراج بردند در آسمان ششم قومی را دیدم که بهای ایشان را بناخن تیز آتشین می بریدند  
گفتم شما یان کیا نید گفتند ما آن کسانی که چیزی فرمودیم بر دم و خود نکردیم و آن شری که منی کردیم خود را ازان  
باز نداشتیم آورده اند که وحی آمد حضرت عیسی علیه السلام که ای پیغمبرم پیشتر خود را پند ده اگر خود پذیرفتی آنگاه  
دیگران را پند ده و گرنه از من شرم دار لطیفه دوم فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام چون پیشتر شدم  
خانه دیدم که نام او بیت العزت بود جای دبیران و نویسندگان قرآن بود از جبرئیل علیه السلام تلقین میگرفتند  
و می نوشتند رب العزت در شان ایشان فرمود که بایدی سفره کلام بزرگ نقل است که خداوند تعالی  
در شب قدر تمامی قرآن مجید را باین بیت العزت فرستاد بعد ازان بحسب مصلح الخیم نجم و سوره سوره و آیه  
آیه از انجا بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در مدت بست و سه سال در ایام نبوت فرستاد آنست که  
خدای تعالی فرموده است که و قراننا فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکین و نزّلناه تنزیلاً لطیفه سوم  
در اخبار الملکوت آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم  
که خبر کن از ثواب علما گفت یارسول الله حضرت پروردگار و وزیر عرش شهری آفریده است از مشک  
سفید و در آن شهر بوستانها و آبهای روان در میان آن شهر هفتاد هزار خانه است از یک پاره جوهر و درازی هر خانه  
هزار فرسنگ است و پهنای او همچنان و در هر خانه هزار کوشک و در هر کوشک هزار تخت نهاده اند تختی تا تخت دیگر  
هزار گز است و بر هر تختی هزار بستر و بر هر بستری هزار عود و بر هر عود هزار حله همه بر نگهای گوناگون و هزار حله را بسپهر  
پوشیده که حله رنگهای حله ها یکدیگر مانند اغایت صفائی تن عود بر حلما نماید و پوست و گوشت و استخوانها لطیف بود  
که مغز استخوان از بیرون نماید چنانکه رشته سفید در میان یا قوت سرخ نماید و در سر هر حوری هزار گیسو باشد از مشک  
و عنبر بافته یارسول الله این همه از ثوابهای عالمان است شماست باز جبرئیل علیه السلام گفت یارسول الله  
بر در هر شهری یک فرشته ایستاده هر روز ندای کند که ای اهل زمین و آسمان بدانید که هر که عالمی را زیارت کند  
بجیقت زیارت پیغمبر کرده باشد و هر که زیارت پیغمبر کند او را سزاوار بهشت کند خدای تعالی و بدانید که هر که



در روی عالم نظر کند بالیقین گویا بروی پیغمبری نگرسته و هر که بروی پیغمبری نگرسته باشد خدای تعالی را دیده باشد  
 و هر که خدای تعالی را دیده باشد شایسته بهشت گردد و آتش دوزخ بروی حرام گردد و عن علی بن ابی طالب  
 رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انہ قال سالت جبرئیل علیہ السلام صاحب العلم  
 قال هو سراج امتک فی الدین والدنیا والاخرۃ طوبی لمن عرفہم واحبہم والویل لمن انکرہم فخرہم وایضا  
 شہدا نامعشر الملئکۃ لمنشی النار وفضل العلماء فی قلبہ یبقی فیہا دہرا طوفا یعنی حضرت رسول اکرم  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودند کہ از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم کہ یا خدیج جبرئیل مرا در فضل امت عالم من خبر دہ  
 گفت یا رسول اللہ عالم در میان امت تو چون چراغ است و جمیع سعادت در دنیا و در آخرت از مدو نور  
 علم است و بہشت و طوبی آن کس را بود کہ ایشان را بشناسد و دوست دارد و دوای بر آنکس کہ دشمن دارد و علما را  
 ہر کہ دوست دارد علما را فرشتہا گواہی دہند کہ او بہشتی است و ہر کہ دشمن دارد علما را فرشتگان گواہی دہند  
 کہ او دوزخی است و ہر کہ بد و زنج رود دشمنی عالمان در دل او بود بشومی آن سالہای بسیار در دوزخ بماند اما  
 اگر مومن گناہگار بد و زنج رود از برکت دوستی اہل علم خلاصی یابد لطیفہ چہارم در کتاب معارجین آورده کہ  
 فرمودند حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون از انجا در گذشتم در آسمان ششم ہفتاد ہزار علم زدودیدم و ہر ہر علمی  
 ہفتاد ہزار نقیب بودند و در تبع ہر نقیبی ہفتاد ہزار فرشتہ دیگر ہمہ جامہ ہای زرد پوشیدہ بر یک طرف جامہ آن علم  
 نوشتہ کہ العزۃ للہ و ہر طرف دوم نوشتہ کہ لا تقنطوا من رحمۃ اللہ و آن فرشتگان می گفتند کہ اللہ اعف عنہ  
 لمن یرجو رحمۃک آمین لطیفہ پنجم فرمودند حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون از اینجا پیشتر شدم مردی  
 را دیدم از امت خود کہ ملک الموت قصہ جان او را در رخصت پدرا و را در از دست ملک الموت  
 بجات داد مردی را دیدم کہ فرشتگان قصد عذاب او دارند نماز شب او را بر ہانید مردی را دیدم کہ از تشنگی  
 در بانہ بیرون آمدہ بوروزہ ماہ رمضان او را از کوثر آب داد مردی را دیدم کہ فرشتگان قصد عذاب او کردند  
 صدقہ سرا و از عذاب بر ہانید مردی را دیدم کہ ہر گاہ کہ قصد سلام رسولان کردی نتوانستی غسل او را در میان  
 رسولان جای داد و بنشانید مردی را دیدم کہ در میان تاریکی متحرماندہ بود حج و عمرہ و می بیامداد از تاریکی  
 بردشائی آورد مردی را دیدم کہ ہر چند با خلق سخن می گفت بچکس جواب او نمیداد مردی را دیدم کہ زبائے  
 دوزخ او را استوار گرفتہ بود امر معروف و نہی منکروی او را شفاعت کرد حضرت حق سبحانہ و تعالی او را بر ہانید مردی را  
 دیدم کہ بحضرت حق سبحانہ و تعالی بارہی یافت خلق شکوی او را شفاعت کرد بحضرت حق تعالی او را راہ داد  
 مردی را دیدم کہ بر پل صراطی افتاد و بر میخواست کلمہ و صلوات او را از پل صراط گذرانید مردی را دیدم کہ در  
 دوزخ آویختہ بودند گریستن او از ترس حق تعالی او را خلاصی داد مردی را دیدم کہ دست او بیوہ بہشت نمیرسید



تسبیح گفتن او بسیار شاخ میوه را بوی نزدیک گردانید لطیفه ششم از کتاب حیرة الانسان تصنیف  
 خواجه احمد بغدادی فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم فرشتگان دیدم  
 که لباسهای نورانی پوشیده قد ایشان بسیار بلند بود و بر تنهای ایشان هفتاد هزار سر بود و بر هر سر هفتاد  
 هزار دمان بود و بر هر دمان هفتاد هزار زبان بود و بر هر زبان تسبیح دیگر میگفتند از جبرئیل من پرسیدم که یا انی جبرئیل  
 فرشتگان دیگر از اینها بزرگتر باشند یا فی جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله حق تعالی را فرشتگانند که  
 این فرشتگان در سوراخ بینی آنها در روز و در سال میرکنند آنها را خبر نشود و اگر در سوراخ گوش آنها  
 در روز و در هفت هزار سال ایشان را می باید که از دمان آنها بد آیند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله  
 وسلم گفتند یا جبرئیل ایشان همچنین در عبادت اند فردای قیامت مرتبه ایشان بسیار بلند خواهد بود و از  
 درگاه رب العزت نداد و رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم اگر چه این فرشتگان را هفت یک سال  
 در عبادت من گذشته است که در تسبیح من می باشند ولیکن مرتبه ایشان همچون بزرگ نخواهد شد که چنانچه  
 مرتبه یک عاصی گناهکار است تو خواهد شد حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سر خدای تعالی را بجای  
 آوردند لطیفه هفتم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم یک  
 آوازی از دست چپ شنیدم چنان که کسی فریادی کند بجانب دست چپ روان شدم یک دریای در  
 نظرم افتاد در میان آن دریا یک درخت بزرگ را دیدم که در شاخ آن درخت دو بچه گان را برهن بسته  
 آویخته اند یکی همچون زنگی بچه بود و یکی همچون رومی بچه بود حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که  
 یا جبرئیل ایشان کیانند جبرئیل علیه السلام گفت من هرگز نام ایشان را نشنیده ام و این مقام را نیز ندیده ام  
 چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خواستند که از اینجا گذشته روان شوند آن هر دو بچه فریاد برآوردند که ای  
 حبیب خدا ترا سوگند بآن خدای که بدوستی تو همه عالم را آفریده است ما را ازین بند خلاص کن حضرت  
 رسول علیه الصلوة والسلام سوگند رب العزت را شنیدند براق را بجانب آن بچه گان اشارت کردند چون  
 نزدیک ایشان رسیدند گفتند ای بچه گان نام شما یان چیست ایشان گفتند ای حبیب خدا ترا سوگند بآن خدای  
 که بدوستی تو همه عالم را آفریده است اول ما یان را ازین بند خلاص کن بعد از آن هر چه دانی به پرس  
 آگاه حضرت علیه الصلوة والسلام هر دو دست مبارک بآن درخت دراز کرده ایشان را از بند  
 گشادند چون آن دو بچه گان از بند خلاص شدند یکبار غفلت از طرف برخاست که بگیرد آنها را و نگذارید  
 این آوازی را آن هر دو بچه شنیده خود را با بدان دریای بزرگ انداخته غوطه زده غرق شدند و گریه بیرون  
 نیامدند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام و رحمت بماندند درین وقت خطاب مستطاب از حضرت



رب الارباب در رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را چرا از بند خلاص کردی من از برای محبت تو امشب ایشان را بند کرده بودم حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفتند ای بار خدا یا ایشان که بودند و در رسید که ای جبرئیل آن مانند رومی بچه شیطان بود و آن مانند زنگی بچه مرگ بود یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم اگر تو مرگ را خلاص نمی کردی بعد ازین بچکس در جهان نمردی و اگر عزرا زیل را خلاص نکردی هیچ کس پریشان و گناہگار نمی شدی حضرت علیه السلام گفتند ای خدا یا خطا کردم و ایشان با تو سوگند دادند از ترس سوگند من ایشان را خلاص کردم خدا از حق تعالی در رسید که در تقدیر ما بچنین شده بود

### فصل سوم در ذکر دیدن آنسر و صلی الله علیه وآله وسلم در آسمان ششم حضرت موسی علیه الصلوٰۃ والسلام

در کتاب حج المعانی چنین گویند در شب معراج حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم در گوشه از گوشه ای آسمان ششم شنیدند با آواز نرم و حزین میگفت که رب اربانی ما نے حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که یا جبرئیل این آواز کیست گفت یا رسول الله موسی ابن عمران است علیه السلام موسی علیه الصلوٰۃ والسلام را در آسمانی مرامت می نماید گفت آواز دیگر که هم موسی است شیخ مفرالدین عرضه داشت کرد که چون اینجا دیدار نمود از آن گفت که اسرافیل چون فردا دیدار خواهد بود فائده گفتن ادنی چه باشد فرمود محبت هر چند مشاهده دیدار محبوب باید هنوز گوئی نیافته است و زمان بزمان اشتیاق او زیاده تر و هل تری من مزید چون جمال و کمال و خوبی محبوب بی نهایت است لاجرم که طلب طالب بی نهایت است بلایت

عشق باراکه بود غایت پدید

حسن جانان چون ندارد غایتی

از اینجا است که مشایخ رحمهم الله گویند که فردا همه چیز بر خیزد و طلب بر خیزد و این اخبار از حال اوست بلایت

گدا اگر همه عالم بدو دهند گداست

جمال در نظر شوق بچنان باقی است

و آنکه گویند مردان همه آب خوردند و تشنه لب رفتند در کتاب از او المذکرین آورده که روایت

می کنند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند چون مرا با آسمان ششم بردند آواز حزین شنیدم که اُمّنا

بر رب العالمین رب موسی و هارون گفت یا جبرئیل این چه آواز است گفت یا رسول الله این آواز است

موسى علیه السلام است که باین کلمات روح تسلیم کرده اند و بیان این واقعه آن بود که آورده اند که چون

موسى علیه السلام و فرعون لعین را معارضه و مجادله بدرازی کشید فرعون بران بود که موسی علیه السلام

ساحر و کاذب است ساحران را از اطراف ممالک طلب نمود تا معارضه با موسی علیه السلام کنند و او را مقهور سازند

پس چندین هزار شعبه جمع کردند فرعون با ایشان گفت اگر شما و الزام کنید و بروی غالب آئید هر آینه شما



از مقربان ما باشید و شمارا چیز نیکو بدیم قوله تعالى قال انکم اذا امنتم المقربین ساحران گفتند بعزت  
فرعون که ما بر موسی علیه السلام غالب خواهیم آمدن قوله تعالى قالوا لعزّة فرعون انا لنحن الغالبون پس  
رفتند چندین هزار رن بیاوردند و چو بهایا آوردند همه سحر با و شعبه با بآن چو بهایا کرده بودند و بدرگاه فرعون  
نمودند در فضائی جمع شدند و موسی علیه السلام طلب نمودند چون موسی علیه السلام آمدند ساحران  
حرمت موسی علیه السلام را داشتند گفتند یا موسی اول شام عصارا بیندازید بعد ازان مایان اندازیم  
موسی علیه السلام این بشنیدند از ایمان آنها امیدوار شدند گفتند اول شما مایان اندازید القصه ساحران  
آن چو بهایا و بندها را بانداختند در نظر مردم همچون ماران و اژدهای بزرگ در حرکت درآمدند آنست که  
خدا ای تعالی ازین واقعه خبر داده است که قالوا احبالهم وعصیرهم یخیل الیه من سحرهم انھا لکن  
چون موسی علیه السلام این را مشاهده کرد و ترسید فاجس فی نفسه خیفه موسی خداوند تعالی موسی  
علیه السلام را وحی کرد که یا موسی این عصارا که در دست داری بینداز و قدرت ما را مشاهده کن قوله تعالى  
والق ما فی یمینک تلقف ما صنعوا انما صنعوا کما یسحرین مروی است که چون موسی علیه السلام عصای  
مبارک را بینداخت بفرمان خدا تعالی اژدهای عظیم شد تمامی آن چو بهایا و بندها را فرو برد و متوجه شد که فرعون  
را با همراهی قصرش فرو برد و فرعون گریخته بدو رفت چون آن ساحران این معجزه را دیدند فی الحال آنها را تسبیح  
بخوانند و ایمان بموسى علیه السلام آورند و مسلمان شدند قوله تعالى والقی السحرة ساجدين قالوا امنا رب العالمین  
رب موسی و هارون فرعون لعین امر کرد و دست آنها را بریدند و ایشان را امر بقتل کرد تا روح تسلیم می کردند  
همین میگفتند که امنا رب العالمین رب موسی و هارون چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شب  
گرامت و قربت بمعراج برآمدند همین آوازه را شنیدند از جبرئیل علیه السلام سوال کردند او گفت این آواز  
است حضرت موسی علیه السلام است که در عشق این حروف فرو شده اند و در وادی این حدیث بمانده اند  
ابد الا با و هم بدین صفت خواهند بود نقل است از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین  
فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در آسمان ششم دیدم که موسی بر بالای کرسی از لعل نشسته اند  
جبرئیل علیه السلام مرا بسلام او دلالت کرد از براق فرود آمدم و پیش او رفتم نیت و سلام او بجای آوردم بر خا  
مرادر کنار گرفت و در میان دو ابروی و دیده من بوسید و گفت الحمد لله الذی الذی وجهک پاس  
مر آن خدای را که مرا بدیدار تو مشرف گردانید بعد ازان مرا بکرامات بسیار پیش الله تعالی بشارت داد و  
چنین گفت یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم مشب آن شب است که ترا بدین یدى الله راه میدهند و مجلس  
چنان خاص خواهد بود غیر در میان بگنجد



بروای عقل نامحرم که امشب در خیال او چنان خوش خلوتی دارم که من هم نیتم محرم

دانی که چه می طلبی البته ضعیفی است را فراموش کنی و هر چه با تو بدهند نصیب است خود را هم بطلبی و اگر خدمتی برایشان فریضه کنند باید که تخفیف در اعمال است مسألت نمائی و آن مقدار که توانی مبالغت نمائی حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که گوش فروداشتم که موسی علیه السلام این تسبیح را آورد خود می کرد که سبحان من یمهدی من لیثاء و یضل من لیثاء سبحان الغفور الرحیم

و در ذکر مناظره حضرت موسی علیه السلام و امام محمد غزالی در نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعالم روحانی

در مفتاح چنین آورده که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم در شب معراج بحضرت موسی علیه السلام ملاقی شدند موسی علیه السلام از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این سوال نمودند که یا رسول الله قول شما که علم امتی کانبیاء بنی اسرائیل چه معنی دارد که ام عالم از امتان تو همچون انبیای بنی اسرائیل است حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در جواب گفتند که یا موسی علیه السلام آری حق گفتند از غیر آنکه قضوئه کرده باشم اگر امتان کنی روح کی از امتان عالم خود را نزد تو حاضر کنم بیا ز ما موسی علیه السلام رضا داد و قبول نمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بحق سبحانه و تعالی مناجات کردند الله تعالی عزشانه روح پر فتوح حضرت امام محمد غزالی رحمه الله علیه را احضار فرمود حضرت امام محمد غزالی اول سبقت نموده گفت السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و حیاتة و عمامة و نجاة حضرت موسی علیه السلام جواب سلام داده اقرار نمودند که چه حاجت بود طویل کلام حضرت امام محمد غزالی جواب دادند که یا موسی شما نیز چرا طویل کلام کردید حضرت حق سبحانه و تعالی حل و علا در کوه طور سینا با شما گفت که و ما تلك یهینک یا موسی یعنی چیست و درست است تو ای موسی شما در جواب فرمودید که هی عصای اتو کو عجلها و اهترها علی غنم کانی بود که هی عصای می گفتید حق سبحانه و تعالی از شما پرسید که درست چه داری نه صفت عصا را شما تو صیف عصا را کردید پس کلام طویل شد حضرت موسی علیه السلام در جواب فرمودند بجز کلام خوش می آید بواسطه تسلیم حضرت امام محمد غزالی گفتند که یا موسی شما را محبوب خود میدارم پس طویل کلام مستحسن است باز حضرت موسی علیه السلام از امام محمد غزالی مسئله حیض را پرسیدند که ما الحیض امام محمد غزالی جواب دادند که هی دم ینفضنه بحمد بالغة سلیمة بنزد آنحضرت امام چون جواب سوال ادا نمودند حضرت موسی علیه السلام روی بجانب سید امام صلی الله علیه و آله وسلم آورده گفتند که امتان شما ششمه بنی آدابی دارند هی دم جواب کافی بود



چندین تعریف چه باشد و چه سود دارد حضرت امام محمد غزالی باز به جواب آمدند که یا بنی السد در جواب تعریف معلوم از جهت اتباع تو بود که در جواب ما الحیض اتهام نمودم حضرت موسی علیه السلام ملزم شدند حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم بجانب امام محمد غزالی اشارت فرمودند که خاموش باش از حد خود تجاوز نباید کرد اگر چندی که بر حقی اما سخن کردن بسیار و تائید آوردن بر پیغمبران از گستاخی خالی نیست اما حضرت موسی علیه السلام در قمر شده بجانب امام محمد نظر بجلالت کردند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امام را در پهن پشت خود پنهان کردند زیرا که اولیا از نظر بجلالت انبیا میوزند در معراج النبوة آورده اند که آن بان که خواجه مارا صلی الله علیه وآله وسلم بر موسی علیه السلام گذرانیدند موسی علیه السلام گفت این چه حکمت است که جوانی را بر پیری بگذرانند خواجه صلی الله علیه وآله وسلم باز پس نگرست گفت یا موسی آن روز که خطاب لن ترانی شنیدی چه گفتم سبحانك ذلت الیک در پناه سبحان رفتی سبحان ترا حمایت کرده از قهر ربانی برهانی اکنون کار این جوان بجائی رسیده که همان سبحان بقضه هدایت عنان عنایت براق بهمت مارا گرفته می برد که سبحان الذی اسرای بعبد لا لیل لا یست

حجاب از چشم بکشان که سبحان الذی اسرای	هزاران عقل بر بانی که سبحان الذی اسرای
نی بر فرق جان تلخ بری دل را بمهران	چو خورشیدش بر آرائی که سبحان الذی اسرای
ببر و دل بیا باها شود پیش از همه جاها	بناگاهش تو پیش آئی که سبحان الذی اسرای
هر انگس را که بر داری با جلالتش فرو آوری	دران بستان بجائی که سبحان الذی اسرای
دل از شش سو چو گریزد دران حضرت در آویزد	که بمن محبوب زیبائی که سبحان الذی اسرای

**نقل است** از کتاب حیرة الانسان تصنیف حضرت خواجه احمد بغدادی چون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مقام حضرت موسی علیه السلام رسیدند موسی علیه السلام گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در بیت الاقصی مهرنوت شمارا دیده بودم و از مهرنوت عجب معاینه کردم که در روز میثاق آمدیم که خدا تعالی با شما اول سخن کردی و منی زبان شنای تو گفت دران وقت من شنیده بودم حق سبحانه و تعالی مراد و نیا کلیم خود خواند در صحیح بخاری و مسلم مالک ابن حصصه روایت کند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که در شب معراج این کلمات دیدم که بر عصای حضرت موسی علیه السلام نوشته بودند اول آنکه هر زمانه که امیر عادل نباشد یا فرعون لعین برابرست دوم آنکه هر زمانه که افنیاراحت فقرا نباشد یا قارون برابرست سوم آنکه هر زمانه که فقیر صابر نباشد او با کلب برابرست فرمودند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از موسی علیه السلام بگذشتیم کارش بگریه افتاد گفتم یا موسی موجب گریه چیست



گفت یا رسول الله از آن جهت میگرم که بعد از من جوانی را با پیغمبری بخلق فرستادند که امت او بیشتر از امت من به بهشت خواهند رفت یعنی تابعان و پیروان و مؤمنان امت او بیشتر از امت من خواهند بود امام نووی در شرح مسلم میگوید که معنی این والله اعلم این است که موسی علیه السلام محزون بود بر قوم خود از برای قلت مؤمنان در امت وی با وجود آنکه عدد قوم او بسیار بود پس گریه و خرن او غبطه بود بر پیغمبر علیه الصلوة والسلام نه حسد زیرا که حسد لایق صفات انبیاء نیست و غبطه در خیرات محبوب و نیکو است و معنی غبطه آنکه او میخواست که مؤمنان امت او مثل مؤمنان امت پیغمبر باشند نه آنکه میخواسته باشد که ابتلع او باشند نه ابتلع امت پیغمبر باینکه مقصود از گریه اظهار حزن بوده باشد بر فوت فضیلت و ثواب تجلف ایشان از ایمان و طاعت و گریه در مثل این صورت نیکو محمد و حست و این از قبیل شفقت و مرحمت و اراده خیر از جهت امت است و آنچه موسی علیه السلام گفت که جوانی را بعد از من برانگیخته اند نظرا و نه در صغر و تحقیر بود بلکه غرض تعظیم حق سبحانه و تعالی بوده در شان حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم با وجود صغر سن و قلت آن چگونه تفضیل و احسان و انعام بر وی گرامت فرمود هر چند که عمر غریز از پنجاه گذشته بود اما چون از عمر موسی علیه السلام کمتر بود او را عظام و پیر دانست کذا فی الموجود و در روایت فشاروری آنکه حضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند در آسمان ششم مردی که سب و دیدم ضعیف البدن گفتم این مرد کیست جبرئیل علیه السلام گفت موسی علیه السلام است بعد از آن حضرت موسی بن عمران علیه السلام گفت یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم این مردی است باین حال حال آنکه در توریت نام او در چند جا نوشته اند حضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند که من ازین سخن موسی علیه السلام محزون و ملول گشتم از آنکه تحقیری کرد پس در همان وقت خداوند تعالی وحی کرد که یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم ملول و محزون مباش از سخن موسی که او سخنی سخت تر ازین بامن گفته و آن این است که گفت ان هی الا فتنتک تفضل بهما من لثناء و تهدی من لثناء یعنی ضلالت و گمراهی بندگان فتنة تست گمراه می کنی کسی را که میخواهی و براه راست می آری کسی را که میخواهی فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در آسمان ششم ملائکه سوره ق و القرآن میخواندند و باز عثمان بن عفان را در آنجا دیدم گفتم بکدام عمل رسیدی گفت بشهادت با عی

با در دبا چون دول تو منم	در کس سنگ چو آشنای تو منم
گر بر سر کوس ما اگر گشته شوی	شکرانه بده که خون بهای تو منم
عاشق شده تو عافیت مطلبی	بر فوت مراد تعزیت مطلبی
شکرانه نمای ار کشد عشق ترا	ای خام طمع از ودیت مطلبی



جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم بر براق سوار شده پیشتر رفتند  
باشان نزد هم در بیان سیدن آن مزارع مزارع شفاعات و آن منور مراتب سماوات علیه علی آله  
الصلوات با آسمان هفتم و دیدن مهتر بر اهیم و مهتر سما عیمل و حضرت لوط و حضرت یعقوب  
علیهم الصلوة والسلام گذشتن از بهشت بهشت آنچه روی نموده و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل بر سه فصل این باب

## فصل اول در ذکر کیفیت کشادن روحانیل باب آسمان هفتم را

متضمن بر بهشت لطیفه لطیفه اول در تلج القصص آورده است که فرموده است حضرت محمد مصطفی صلی الله  
علیه وآله وسلم چون با آسمان هفتم رسیدم خدای تعالی آسمان هفتم را از نور آفریده است و نام او غریب است و در  
در روی نهاده اند از غیر و قتل آن از کافور و بران در نوشته کاله الا الله محمد رسول الله جبرئیل علیه السلام پیش آمده  
در بزرگوار فرشته از اندرون گفت کیست بر در گفت منم جبرئیل علیه السلام و حضرت محمد رسول الله بامن همراه اند پرید  
که محمد رسول الله مبعوث گشته اند گفت آری انگاه آن فرشته در را بکشاد حضرت رسول علیه الصلوة والسلام  
اندرون در آمدند و سلام کردند فرشته جواب سلام باز داد و درود و تحیت باین طریق گفت الحمد لله الذی محجباک  
یا محمد علی السلام المجمع والبشر یا محمد علی السلام بکرامته و رضوانه علیه نام آن روحانیل است و بروایتی نام او  
روحانیل است بر کرسی رحمت نشسته بود بروی سلام کردم جواب سلام داد و تعظیم نمود و بلاقات من شاد شد و  
بشارت داد مرا بقبول حسنات و رضای حق سبحانه و تعالی و کرامتهای بلاهنایه و عده فرمود و در فرمان او هفت صد هزار  
سرسنگ بودند و با هر سرسنگ هفت صد هزار فرشته دیگر تابع بودند بصوت آدمیان بودند و شغل ایشان پیوسته و شکر ثنائی  
باری تعالی بود و هفتصد مومنان از آن روز باز که خدا تعالی ایشان را بیا فریده است ایشان باین صفت اند و برین گونه باشند تا  
روز قیامت چون برنگزیدند خدای تعالی را بینند و ثنا گویند که سبحان ذی الملك و الملکوت سبحان ذی العزّة و العظمة  
والقدرة و الکبرياء و الجبروت سبحان الملك الحی الذی لا یموت سبحان قدوس رب الملائکة و الروح  
چون فرونگزیدند عیسان امت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را به بینند گویند که اللهم اغفر لعصاة امة  
محمد علیه السلام دلیل قوله تعالی و لیستغفرون للذین آمنوا تسبیح روحانیل این بود که سبحان الذی بسط السموات  
فرعها سبحان الذی سطح الارضین و فرعها سبحان الذی اطلع الکواکب و اظهرها سبحان الذی  
ارسل الحبال فیهما همارا گفت یا رسول الله بشارت با و ترا و امت ترا که حق سبحانه تعالی مرا فرموده است که تا از



پس هر سیج بر تو صلوه فرستم پیش از آفرینش آدم علیه السلام به سی و پنج هزار سال است ترا آفرینش میخواهم یا رسول الله تقصیر عذر مرا بخواه و بعد از آن فرمودند که آسمان هفتم را دیدم که سطریری پنجاه ساله راه بود و مسافت وی نیز پنجاه ساله راه بود و بزرگی چندانی بود که اگر هفت طبقه زمین را با شش آسمان در وی نهند چنان نماید که حلقه در بیا بانی لطیفه دوم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون از نجبا بیشتر شدم زحل را دیدم که تاج مکل بر سر نهاده و دو لاج مدور از برق آمده و در خدش با جام حسام انتقام برکت ایستاده چون آواز براق خواجه عالم و بهترین اولاد آدم صلی الله علیه و آله و سلم را بشنید که از دور پیدا گردید زحل با استقبال دوید و این صدا بر کشید که با عی

ای هفت فلک غلام خاک و ر تو	و دیده عقل خیره و منظر تو
هر چند شته مسند هفتم باشم	هستم چو زمین در قدم چاکر تو

حضرت خواجه عالم صلی الله علیه و آله و سلم با شارت علیه پین فرمودند که مقصود من از صعود بزر و داین محل نه حلول بمنزل زحل بوده است القصه دست رو بر پیشانی هفت نشینان هفت عمار می افلاک نهاده مرکب ازین هفت مرحله بیرون جهانیدند چنانچه شیخ گنج ازین معنی بیان کند

چو مسد بر قص پا بے براق	شد بتقطع قطع این اوراق
می پرید از مسند دل فلک	شاه باد بے بشپیر ملکه
ماه را از خط حایل خویش	داد سر سبزی از شائل خویش
بر عطار و زلف سره کاری دوست	زانکه از کوره رصاصه بخت
زهره را از فروغ مستانی	بر قعر بر کشید سیاه
چون برانده بتخت گاه سپهر	تاج زرین نهاد بر سر مهر
سبز پوشند چو خلیفه شام	سرخ روی گذاشت با بهرام
مشرقی ز قوس سرتا پلے	در سر دید گشت صندل سای
تاج کیوان چو بوسه زد قدش	در سواد عبیر شد طلش
او خرامان مشال باد صبا	در گذشت از ریاض نه خضرا

لطیفه سوم در کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون از نجبا بیشتر شدم بفرشتگان عباد این آسمان رسیدم همه در قیام بودند و با آواز بلند این تسبیح را می گفتند که سبحان الله العظیم سبحان العظیم سبحان من لا یصف الواصفون کنه صفته



عالم الغیب فلا ینظر علی غیبه احد الطیفه چهارم فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم فرشته دیدم که بعظمت تمام ایستاده سر او بساق عرش رسیده و پاهای او بر زمین هفتم رسیده اگر حق تعالی امر فرماید تمامی عالمیان را بنی کلفتی یک لقمه تواند کرد و تسبیح او این بود که سبحان المحجب بنور جلاله سبحان المصور فی الارحام الطیفه پنجم از کتاب مذکور فرمودند حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم چون پیشتر شدم فرشته دیدم که هفت صد هزار سر داشت و بر هر سر هفتصد هزار روی و بر هر روی هفتصد هزار دمان و بر هر دمان هفتصد هزار زبان و بر هر زبان هفتصد هزار لغت بود که تسبیح می گفت و هیچ لغت بلغت و بگر نماند و مرا این فرشته را هفتصد هزار بال بود هر روز در نهر النهر که از جویهای بهشت بود در آن جوی هفت صد بار میرفت و غوطه میخورد و بیرون می آمد و پربال خود را می فشاند و در هر قطره پرهایی او خدای تعالی فرشته می آفرید که تسبیح می گفت تا بر وز قیامت و تسبیح ایشان این بود که سبحانک ما اعظم شانک سبحانک سیدی ما اعلی مکانک سیدی ما ارحم بخلقک الطیفه ششم در تفسیر زاد المذکرین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم پیری را دیدم که بر بالای کرسی از یاقوت نشسته و چهار مرد دیگر گرد او نشسته اند و دو فریق خلق در پیش او بودند بعضی سفید رویان و بعضی تیره رویان جوی دیدم در پیش ایشان منور بود آن تیره رویان در آن جوی می درآیدند و از آنجا برآمده در پهلوی آن سفید رویان می نشستند از جبرئیل امین پرسیدم که این مرد پیر کیست و گرد او کیانند و این جوی چیست و این خلقان کیستند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله این پدر ملت ابراهیم خلیل است علیه السلام و این اسماعیل علیه السلام است بر تخت زمره نشسته و این اسحاق علیه السلام است بر تخت از الماس نشسته و این یعقوب علیه السلام است بر تخت لؤلؤ نشسته و این لوط علیه السلام است بر تخت گوهر نشسته و آن خاقان مثال توبه گناهکاران است تواند هر گاه که توبه کنند رو عمل خود را از معصیت پاک میکنند با مطیعان پاکان همچنان میشوند که التائب من الذنب کمن لا ذنب له رباعی

ای هر نفسی صد گناه از من دیده | در لطف کرم پرده من بریده | ای من تراز هر که بعالم تیرست | ای تو تراز چو من بس آ مرزیده

در کتاب معراجین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون نزدیک ابراهیم علیه السلام رسیدم از براق فرود آمدم و سلام کردم و او قام بین یدی الله استقبلنی و فرح بملاقائی و بشر وجهه و عانقنی مهتر ابراهیم علیه السلام چون مرا بدید استقبال من کرد و بدیدن من شاد شد و مرا بشارت داد و در کنار گرفت و قرأ الله عیون الانبیاء بنو تک ای فرزند چشمهای انبیاء را حق تعالی نبوت تو روشن گردانید و لقای میمون تو ما را روزی گردانید هنیئاً لک و لامتک کلامه الله ترا و امت ترا اگر امت الله تعالی



گوارنده با حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم گفتند ای پدر ملت تو پدر انبیائی و خلیل خدائی و بیدین  
من چرا از جای خود برخاستی گفت ای فرزند چگونه ترا تو اضع نکنم که انی وجدت کلماتی برد النار  
باسمک به من نام تو آتش نمرود بر من سرود شد و پسر من اسماعیل وجد الفلأعیمین اسماعیل بن نام تو  
از ذبح برست و فدایافت و طوبی که امتانت ندیدم خنک امتی که تو پیغمبر ایشان فرأیت شجرة ثمرتها  
مثل ثدی النساء و عجوزة قاعدة تحتها و اطفالا بعد دخول السماء قعودا حولها فرمودند در پیش پدر ملت  
ابراهیم علیه السلام درختی دیدم که مانند پستان زنان میوه های او بود زالی را دیدم که در پیش آن درخت  
نشسته و حله بهشتی در پوشیده بعد دستارگان آسمان کودکان دیدم که حلای الوان الوان پوشیده گردان  
زال نشسته بودند آن زال شاخی ازان درخت میخواست بآید و آن میوه در دهان طفلان میداد و ایشان  
را تربیت بشفتت میکرد از جبرئیل امین پرسیدم که این درخت چیست و این اطفال کیانند و این زال کیست  
گفت این زال حضرت بنی ساره است رضی الله عنها عیال حضرت ابراهیم علیه السلام و این درخت را که  
میوه های آن پستانهای پر شیر است حق تعالی از برای این اطفال آفریده است و ایشان اطفال است تواند  
که در صغیری وفات یافته اند و مادر پدر را گذاشته اند از میوه دنیا نخورده اند حق تعالی حضرت بنی ساره را  
فرموده است که تا این اطفال را بدین پستانهای پر شیر بشفتت و محبت تربیت می کند تا کسی گمان نبرد  
که آن طفلان که در صغیری وفات می نمایند ضائع میگذاشته باشند بلکه ایشان را بمادر مشفق همچون ساره  
رضی الله عنها سپرده است و بعضی ازان اطفال خوش حال بودند و بعضی دلگیر بودند چون حضرت محمد مصطفی  
صلی الله علیه وآله وسلم این حال را مشاهده کردند از جبرئیل علیه السلام پرسیدند که اینها خوش حال و دلگیر  
چرا هستند گفت یا رسول الله آن طفلانی خرسندند از دیدن وفات یافته اند و مادر را فراموش کرده اند و آن  
طفلانی که دلگیرند احوال وفات یافته اند که پدر مادر را یاد می کنند و درین سخن اشارتی است و درین اشارت  
بشارتی است و آن آن است که چنان است که حق تعالی می فرماید که ای گناهکار باک مادر چنانکه اطفال  
شیرخواره از دنیا بیرون میروند ایشان را ضائع نمی گذاریم بلکه از برای تربیت بمادر مشفق همچون ساره  
رضی الله عنها می سپاریم همچنین چون تو در دنیا با طاعت اندک و گناهان بسیار با صفت نقصان بیرون آئی  
طاعت ترا کامل گردانیم و طاعت ترا با آسمان بر آریم و بدست فرشته سپاریم تا بدریا فی فضل مادر آورد و از آنجا  
کامل کرده بر آرد تا مستحق حضرت ما گرد و در باعی

اتم که بجای بندگان بد نکنم	از من نه سرزد بی من خود نکنم	نومید مشو تو ای گناهکار ز من
اول چو قبول کرده ام رو نکنم	فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون استماع نمودم	



مهتر ابراهیم علیه السلام و پسران او این تسبیح را میگفتند که سبحان من لا یصف الواصفون عظمتهم و متعاهان  
 سبحان من خضعت له المرقاب و ذلت له الصنعات بعد از آن حضرت ابراهیم علیه السلام مرا وصیت فرمودند که  
 یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم است خود را بگو که زمین بهشت پاک و صالح است مرزراعت را در وی درخت  
 بسیار بنشانید فرمودند حضرت علیه الصلوة و السلام از ابراهیم علیه السلام پرسیدم که درخت نشانیدن در بهشت از چه  
 حاصل می شود جواب دادند که بگفتن لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم امشب ترا  
 وقوف باین ید الی الله میسر خواهد شد زیرا که تخفیف از برای امت خود نمائی آنقدر که توانی نقل است  
 از کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی رحمه الله علیه منقول است که ابراهیم علیه السلام گفت  
 در دنیا در مسجد قصی یا محمد علیه الصلوة و السلام مرا در روز میثاق از خلوت تو قطره چشانیده بودند مرا الله تعالی  
 در خلوت خلیل خود خوانده است نقل کتاب حیرت الانسان چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مقام  
 اسماعیل علیه السلام رسیدند اسماعیل علیه السلام گفت یا محمد علیه السلام در دنیا در بیت الاقصی مهرنوبت شمارا دیده بودم عجب  
 معاینه شد که ما را از کشتن نجات داده باز داشتند نقل از کتاب مذکور چون حضرت علیه الصلوة و السلام در مقام لوط  
 علیه السلام رسیدند گفت یا محمد علیه الصلوة و السلام در دنیا در بیت الاقصی مهرنوبت شمارا دیده بودم عجب معاینه شد که ازین  
 بلیات دوران بکناره رسیدم لطیفه هفتم از کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت  
 خواجه علیه الصلوة و السلام فرمودند چون ازینجا پیشتر شدم در اطباق سموات بودی رسیدم نسیم طیبه و رائحه  
 بارواح دران بادی حساس نمودم از جبرئیل مین پرسیدم که این بوی خوش از کجاست گفت این رائحه از  
 بوستان جنت است در آشنای آن شنیدم که میگفت ای تنی بما وعدتی فقد کفی عبقری و استبرقی محریقی و سندی  
 یعنی خدایا برسان آنچه وعده فرموده بودی بسیار شد حلهای من از عبقری و استبرقی و حریر و سندس و دیگر چیزها  
 نیز بسیار شده است فرمودند که این بهشت بهشت بود که از حق تعالی درخواست اهل خود میکرد از جناب باب الغفر  
 شنیدم که خطاب بوی فرمود که لک سلم و مسلمة و مومن و مومنة یعنی تراست هر مسلمانی از مرد زن و هر که  
 بمن ایمان آورده است و بر سولان من و اعمال صالحه بقدیم رسانیده و بمن شرک نیاورده و بغیر من فی  
 اختیار نگرفته و از من تبرسیده و از عذاب من اندیشیده و ابد دولت امن امان و سعادت لطف احسان خود  
 مشرف گردانم و هر که از من حاجت و مراد خواهد عطا فرمایم و هر که با من قرض دهد او را ادا نمایم و هر که بمن توکل  
 کند کفایت او کنم فالله لا اله الا الله لا اهل الا خلف العیسا چون این خطاب از جناب قدس الهی دارد  
 شد بهشت بهشت جواب داد که قد رضیت بر رستی که خوشنودم اهل اشارت گفته اند که حکمت درین سوال  
 و جواب آن بود که اشتیاق جنت با اهل خود با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اظهار گردانند تا دانند که بهشت



با بهشتیان مشتاق ترست از آنکه بهشتیان به بهشت فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا در گذشتم خطاب حق سبحانه و تعالی به بهشت در رسید که به هر زینت که تمام ترست خود را بیا را می دور نظر آنسر و صلی الله علیه وآله وسلم در آری و خود را عرضه کن تا چنانچه حمله نشینان حجرات سماوات علو آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تماشا کنند تو نیز معاینه بینی القصه بهشت چادر زیبایی در سر کشیده و جامه رعنائی بر کرده و کل صبحی در دیده کشیده و گلگونه قدوسی بر خسار مالیده با استقبال برآمد چون بهشت خود را بر خواجه علیه الصلوة والسلام عرضه داشت تا که منظور نظر گردد و نظم

نزد آمد از حلق کن فکان	در آندم سوی بوستان جنان	بفرمود او را چو دانای راز
بهشت برین آن زمان بی وزن	به خسار مالید گلگونه رنگ	به بر کرده بس جامه زیوری
در افکنده بر سر کی چادر	کشیده بچشمان خود کحل ناز	بر آمد بسوای نبی پیشوا ز
بین گونه خود را با و عرضه داشت	از و خواجه دو جهان وی یافت	حضرت رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلم عنان التفات بجانب بار بهشت باز کشید و گوشه چشم به بهشت التفات نمودند ما ذاع البصر وما أطفئ بهشت گفت یا رسول الله رضوان باین حسن و احسان در بان من است سندس استبرق باین همه لطافت و ظرافت فراش ایوان من مداین و قصور دارم غلمان و حور دارم شراب در ادانی منقوش آسایش و راحت من خود ترا معلوم است موجب این بی التفاتی چیست خواجه علیه الصلوة والسلام فرمودند که ای بهشت خود را بسیار ستایش کن که مهای تو کلمه بیش نیست غمزه از در دبر زبان راند که ثمن المجنة لا اله الا الله محمد رسول الله و بهین روش هر یک از ارکان کونات خود را در نظر آنسر و صلی الله علیه وآله وسلم جلوه میدادند و مرتبه می نهادند شاید که منظور نظر قبول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم گردند فاما آنحضرت باستغراق انوار تجلیات ذاتی و صفاتی آنها نظرش نیفتاد و به گوشه چشم بجانب ایشان نگرست ما ذاع البصر و ما اطفئ لطیفه هشتم فرمودند حضرت پیغمبر علیه السلام چون از مقام ابراهیم علیه السلام در گذشتم بدریای رسیدم که بزرگی آن دریا از دنیا کلان بر کناره آن دریا درختی دیدم ارتفاع آن هزار ساله راه بود و مرغی بران درخت دیدم چون آن مرغ از درخت فرو آمد و دران دریا غوطه خورد و برآمد با لهای خود را افشاند چند هزار قطره آب از پهای او چکید از هر قطره فرشته پدید آمد اگر دید آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از جبرئیل علیه السلام پرسیدند که این چگونه مرغ است و این چه دریا است این چه درخت است گفت یا رسول الله این دریای ثحیات است این درخت طیبات این مرغ صلوات

فصل دوم در ذکر آمدن آنسر و صلی الله علیه وآله وسلم بدیون سینه فرشتگان و دیدن عجایب و غریب



در کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجہ احمد بغدادی فرمودند حضرت پیغمبر صلیہ الصلوٰۃ والسلام چون از اینجا پیشتر شدم فرشتگان دیدم که چنانچه صفت آن فرشتگان را جبرئیل علیہ السلام کرده بود چون در سمیت ایشان نگریستم بزرگی ایشان معلوم نمی شد و از چشمهای ایشان دریاها میرفت و تمامی آسمانها از آب چشم آنها پر شده بود و از جبرئیل علیہ السلام پرسیدم که ایشان از برای چه می گریند گفت یا رسول الله ایشان از ترس خدای تعالی میگریند فرمان الهی در رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم ایچ میدانی که ایشان از برای چه میگریند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفتند الهی خداوند امن بنده ضعیف تو بهتر میدانی من چه دانم فرمان در رسید که ای جبرئیل ایشان میخواهند که کلمه توحید بگویند هشتاد و هزار سال است که ایشان قصد گفتن می کنند اما نمیتوانند گفتن حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم گفتند که ای بار خدایا چرا ایشان را کلمه نصیب نمی کنی خدا در رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم ملک دل ایشان از کفر سیاه است بغیر از تو دل ایشان را کسی پاک نتواند کردن اکنون در سینه ایشان درای و عجایبهای مرا تماشا کن و ملک دل ایشان را پاک گردان چون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک ایشان در رسیدند بر سینه آنها نظر کردند بر سینه هر فرشته درسی از زبرجد دیدند و بران در قفل از الماس بود حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفتند که بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و بگفتن بِسْمِ اللَّهِ درهای سینه ایشان گشاده شد حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام اندرون سینه یک فرشته درآمدند نظر کردند زمین و بیابان و کوه ها دیدند چون بالا نظر کردند آسمان و آفتاب و ماهتاب و ستارگان دیدند حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام در تعجب شدند و بیشتر روان شدند و نظر کردند یک شهر عظیم دیدند و رازی آن شهر چنان بود که معلوم نمیشد و عمارتهای آن شهر بسیار بلند بود و بزرگ هر یک قصر سر فلک کشیده بود فرمان خدای تعالی در رسید که ای جبرئیل اندرون این شهر همه بت پرستند و تو در همین جا ایستاده باش با و از بلند کلمه خود را بگوئی چون حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام در اینجا ایستاده شدند و این کلمه متبرک با و از بلند گفتند که لا اله الا الله محمد رسول الله و گفتن این کلمه شریف آفتاب از جانب مشرق بر آمد همه بهای که در شهر بودند بامر خدای تعالی بدو دیدند از شهر بیرون آمده در پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و با و از بلند گفتند که لا اله الا الله محمد رسول الله و برگرد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده شدند آنگاه بیرون شهر غلغلہ افتاد همه کافران یکباره از شهر بیرون آمدند و برای جنگ برخاستند حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام قد ایشان را دیدند که هر یک کافر سربزدیک آسمان رسیده است و همه با همیست بودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در تفکر شدند درین زمان خدا در رسید که یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام بفرمای بتان را تا همه این کافران حرب سازند و ایشان را مسلمان کنند



چون حضرت علیه الصلوة والسلام آن بتان را اشارت کردند آن بتان بقدرت خدای تعالی یکبار ه  
بسوی کافران بیدند و بانگ بزدند که ای کافران دین شما یان باطل ست مایان را سجده مکنید اگر دیدار  
آفریدگار و شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نخواهید باید که در دین آنحضرت علیه الصلوة والسلام در آید  
و اگر کلمه نگوئید شما یان را هلاک خواهیم کرد این بگفتند و بسوی کافران بیدند و بعضی از کافران را  
بهلاکت رسانیدند و اکثر کافران چون این معجزه از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بیدند همه بگریختند و  
در پناه آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیامدند و گفتند یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم ما را کلمه خود عرضه کن حضرت  
علیه الصلوة والسلام گفتند گوئید که لا اله الا الله محمد رسول الله بعد ازان همه کافران کلمه بر زبان رانده  
مسلمان شدند و حلقه بندگی در گوش کردند و در دین آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درآمدند بعد ازان  
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اندرون شهر درآمدند و آنها آنچه خدمت بود بجا آوردند حضرت علیه الصلوة  
والسلام آنچه پند نصیحت قرآن بود کردند بعد ازان از انجا برآمده راهی شدند بشهر دیگری رسیدند اهل آن شهر را  
نیز مسلمان کردند عبد الله بن عباس رضی الله عنهما و ایت می کند از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله  
وسلم که پیمانی در سینه هر یک فرشته چهل هزار شهر را مسلمان کردند و در دین خود درآمد و شصت سه سال  
در میان آن خلایق بماندند انگاه ندا در رسید یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم ازین عالم بدر آئی انگاه حضرت  
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با همه مؤمنان نصیحت کردند و روان شدند از میان آن خلایق فریاد زاری  
برآمد حضرت علیه الصلوة والسلام با همه آن مسلمانان وداع کردند بعد ازان بر بالای براق سوار شدند  
و آنها را از شفاعت خود امیدوار کردند و راهی شدند براق را اشارت کردند در یک ساعت از همه شهرها  
غائب شدند انگاه حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بجای رسیدند یک کوهی بیدند و بر بالای آن  
کوه دیواری پدید گردید و در میان آن درسی کشاده دیدند چون حضرت علیه الصلوة والسلام ازان  
در بیرون آمدند جبرئیل امین را در انجا دیدند که منتظر ایستاده است حضرت علیه الصلوة والسلام بر قفا نظر کردند  
سینه آن فرشته را نظر کرده دیدند گفتند یا جبرئیل مرا شصت سه سال در سینه این فرشته گذشت تو هنوز در اینجا  
ایستاده جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مرا یک لحظه گذشت و ترا شصت و سه سال گذشته است  
یا سچ سخن در حکمت او ممکن نیست چون جبرئیل علیه السلام بر دهان آن فرشته نظر کرد و دید که هشتاد هزار  
سال بود که زبان او بکلمه طیبه نمیگشت اکنون بر زبان فصیح می گوید که لا اله الا الله محمد رسول الله  
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم پیمانی در سینه چهل هزار فرشته درآمد و خلایق آن شهر بار مسلمان  
کردند و در سینه هر فرشته هفت طبقه زمین و آسمان را بیدند و تیمم انصاری رضی الله عنه روایت می کند از



حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم در هر آسمان سی هزار سال سیر کردند و عجایبها دیدند

**فصل سوم در ذکر بعضی از عجایب غرائب دیگر که در آسمان مضمّن نظر انوار انوار صلی الله علیه و آله وسلم در آن**

مثل بهشت لطیفه لطیفه اول در کتاب مطالب السالکین آورده که فرمودند حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم ملائکه دیگر را دیدم که از براق بودند این دعا میخواندند که اللهم اغفر للمذنبین من امة محمد علیه الصلوة والسلام و فوج دیگر را دیدم که از نور بودند دعای ایشان این بود که اللهم ثبت امة محمد علیه الصلوة والسلام علی الایمان و انفسهم من ظلمات الکفر و ظلمات الجحیم و فوج دیگر را دیدم که ابدان ایشان از مس بود و دعای آنها این بود سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و فوج دیگر را دیدم که از سرتاقم ایشان همه زبان و دعای ایشان این بود سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و فوج دیگر را دیدم که در قیام ایستاده بودند پرسیدم که اینها کیانند جواب دادند که اذان زمانی که آفریده شده ایم در قیام ایستاده ایم از برای رحمت خواهی امت تو تا هر چه ایشان را در قیام تقصیر شود خدای تعالی بقیام ما تقصیر آنها را تمام کند و فوج دیگر را دیدم که همه را کعب بودند پرسیدم که اینها کیانند جواب دادند که اذان روزی که آفریده شده ایم در رکوع عیم تا هر تقصیری که از امت شما در رکوع شود باری تعالی بر رکوع ما بان تمام می کند فوج دیگر را دیدم که همه ساجد بودند پرسیدم مثل آنها جواب دادند فوج دیگر را دیدم همه قاعد بودند پرسیدم مثل آنها جواب دادند و فوج دیگر را دیدم که همه مضطجع بودند بر پهلوئی راست افتاده صلوٰة میفرستادند و کردند که یا محمد علیه الصلوة والسلام این رحمت است از باری تعالی از برای مریضان امت تو که تا نب اند از ایشان تانیات کنند تا بر خیزند مریضان قاصر مغفور و طاهر از گناهان و فوج دیگر را دیدم که احسن دعا میکردند مسلمانان را که با و لا و خود تعلیم قرآن کرده اند لطیفه دوم از کتاب المجالس آورده اند که خلیفه بن الیمان روایت میکند که پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند که چون از اینجا پیشتر شدم مداین و شهرها را برابر مشرق و مغرب با من نمودند شهری را دیدم که پیرامون آن همه ملائکه بودند پر از رحمت پرور و گار بود از جبرئیل امین پرسیدم که این کدام شهر است گفت یا رسول الله این مدینه روحا است گفتم روحا چیست گفت این در می است از درهای بهشت که اهل خراسان آنرا فراوه گویند لطیفه سوم نیز در کتاب مذکور ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که چون از اینجا پیشتر شدم قصری را دیدم که از یکدانه در سفیدنه فصل بود در آن دانه شکافی مرغی چند در آنجا مسکن و او داشتند که مثل آن مرغان کسی ندیده بود از جبرئیل امین پرسیدم که این قصر عالی ازان کیست و اینها چگونه مرغ اند



جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله این قصری است که ارواح امت شهید تو در اینجا مسکن می سازند  
لطیفه چهارم در تفسیر زاد المذکرین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون از اینجا  
پشتیتر شدم فرشته صاحب جمالی را دیدم که جامه های زیبا پوشیده بر تختی نشسته است در پیش او دو اسب  
و قلمی از نور دیدم و هر ساعت نامه بدست میگرفت و میخواند و بران چیزی می نوشت و بدست فرشته  
دیگر میداد و فسال جبرئیل علیه السلام رسول الله عن حالی فاجاب جبرئیل عن حالی وعن اسمی آن فرشته از  
جبرئیل امین پرسید که این کیست گفت محمد رسول الله پیغمبر آخر الزمان است آن فرشته با شاست بسیار  
و باروی چون گل نو بهار با من استقبال کرده بر من سلام داد و گفت یا رسول الله چه نیکو کرم اندامت  
تو بحضرت ب العزت و چه بسیار است ثواب اعمال ایشان و چه بزرگ است خدمت ایشان بخدا  
تعالی فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام من اذان فرشته پرسیدم که ثواب است من توجه دانی گفت  
یا رسول الله پیش از من فرشته دیگر این عهد داشت و ازین کار معزول شد و شغل او را حق تعالی باین  
داد و مرا بجای او بنشاند و نامه اعمال هر کس بآسمان می برند نویسنده آن نامه بر من می آرد و من آنرا مطالعه  
می کنم و خلل او را می کنم و تقصیرات او را کامل میگردانم و توفیق قبول بران نامه می کشم و سیئات را با  
لوح المحفوظ مقابله می کنم تا امر تحقیق شود و این همه از قضاوت خدا تعالی است لا مردله بعد اذان  
باسرافیل علیه السلام میفرستم تا او در خزانه قبول میدارد و فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اذان  
فرشته پرسیدم که باعث معزول شدن آن فرشته چه بود گفت یا رسول الله روزی نماز مردی را که او  
اسلام نوا آورده بود بالا آوردند و آن فرشته نمودند آن نو مسلمان در احکام نماز عالم نبود در آن نماز از  
قیام و قرائت و رکوع و سجود خلل بسیار بود فاستحقها الملك و ردها آن فرشته نماز وی را حقیر داشت  
و رد کرد گفت این نادشایان حضرت پروردگار نیست حق تعالی آنرا از وی نه پسندید و او را ازین کار  
معزول گردانید و خواست ناعنایت خود را در حق امت تو اظهار کند آن فرشته را گفت برو در بهشت  
و قصرهای که از برای آن نادگزارنده مهیا کرده ام بنویس آن فرشته در نوشتن درآمد بروایتی شب معراج  
بعد از معزول شدن آن فرشته بهشت سال بود و بروایت امیر المومنین علی رضی الله عنه دوازده سال  
بود که آن فرشته در نوشتن ثواب آن نماز با قصور بود هنوز اذان فارغ نشده بود اگر گزارنده دور گفت  
نماز یا قیام و قعود و سجود آن کامل شود و یا تضرع و خشوع و خضوع گذاریده باشد ثواب با نهایت دهد از کرم

او عجیب و غریب نباشد میت

ای ابر کرم تو اعتماد دل ما	و می حمت تو داده نوید دل ما	با دست تهنی برآمده ایم	هان تا منحنی امید دل ما
----------------------------	-----------------------------	------------------------	-------------------------



لطیفه پنجم در آج القصص آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم دریای  
دیدم که بزرگ و سبز بود چنان است که یا قوت سبز است و نور او در افشان بود و موجها میسزد و بر کنار او  
فرشتگان بودند بی شمار همچون ریگ سنگ ریزه تسبیح ایشان این بود که سبحان المصمود الکرم سبحان العظیم  
فلا اعظم منه شئی گفتم یا انجی جبریل این کدام دریاست گفت این را دریای سبزی گویند نقل از عرائس  
با سناد صحیح حدیثی آورده که بروایت ضحاک که در آسمان هفتم دریائی است که بنایت عمیق از لب آن دریا  
تا قرش هفت هزار ساله راه است و برین دریا فرشته ایستاده است و بلندى آن فرشته آن مقدار است  
که آب دریا تا کعب او پیش نیست و فرشتگان دیگر که تابع او بودند آن مقدارند که عدد آنها بنزد خدای تعالی دیگری  
نداند همه بمقدس و تهلیل باری تعالی مشغول بودند چون جناب آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را دیدند  
سلام کردند و دور فرستادند حضرت علیه الصلوة والسلام جواب آنها را داده گذاشتند لطیفه هشتم در اخبار  
الملکوت آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم جابها دیدم و در آن حجاب  
فرشتگان دیدم که از بسیاری یکدیگر را شناسد و آن فرشتگان تسبیح خدای تعالی را مختلف میگویند هر کی مانند  
رعد و عظمت و درشت آواز بودند لطیفه نهم در تفسیر زاد المذکرین آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر  
صلی الله علیه و آله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم فرشته کویدم که سر وی بر عرش پائی و سی در سیمین و سلسله نزدیک است  
او بود و آن سلسله در گردن آن مایه است که زمین بر پشت او است و نام آن مایه بلوت است سرش  
بمشرق و دم او بمغرب و سر آن مایه از یاقوت است و گردن او از زرد و طوق او از مروارید در گردن او  
کرده و آن سلسله را در آن طوق استوار کرده است بست هزار فرشته دیگر دیدم که در پیش آن فرشته صف  
زده ایستاده اند و بست هزار دیگر بر او است او بودند و بست هزار بر چپ او بودند بر سر هر کی تاجی نهاده  
و در هر تاج صد هزار گوهر بند کرده و در و شانی هر گوهر از مشرق تا مغرب فرو گرفته بود لطیفه دهم در اخبار الملکوت  
آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون از اینجا پیشتر شدم فرشته دیدم که بزرگی او آن مقدار  
بود که آبهای که در عالم است اگر در دهان او کنند پرت شود آری ای عزیزی با تیز حق تعالی بندگان قوی  
دارد دیگر فرشتگانند که ایشان را هیچکس نداند مگر حق تعالی و هر یک را خدا تعالی بر صورتی آفریده و تن  
آنها با یکدیگر نماند و مر خدای تعالی را تسبیح گویند و تسبیح ایشان با یکدیگر نماند و هرگز ایشان با یکدیگر سخن نگفتند و  
بر روی یکدیگر ننگر نیستند از آن روی که خدای تعالی ایشان را آفریده است تا بدان روز که حکم به نفع و ضرر خواهد کرد  
این فرشتگان از هول و عظمت و کبریا و جلالت حق سبحانه و تعالی اندر گرسن باشند و آواز گریه ایشان اگر  
خلعان زمین بشنوند همه میگریزند و بر روی زمین یک جا نوری زنده نماند فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون



آواز گریه ایشان بگوش من رسید پرسیدم که یا اخی جبرئیل امین این چه آواز است و اینها کیانند که میگریزند گفت  
یا رسول اینها فرشتگانند که برگناه امت تو میگریزند بعد ازان فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم  
در آسمان هفتم هفتاد هزار علم نور دیدم و در هر علمی هفتاد هزار نقیب بودند بفرمان هر نقیبی هفتاد هزار فرشته  
همه جامهای از نور پوشیده بیک طرف جامه آن علم نور نوشته که الفضل لله و بر طرف دیگر او نوشته که و من  
یغفر الذنوب الا الله و آن فرشتگان این تسبیح را میگفتند که اللهم اغفر للمؤمنین و تفسیر قرآن چنین  
بیان کرده اند که چون طبقات آسمان بنظر عجب خود را دید و این قبول پسندیده حضرت احدیت جل و علی نگذید  
حق تعالی بر فوق آسمان هفتم غمام نصب فرمود به پری هفت طبقه آسمان و زمین و او را از سقف عرش مجید معلق گردانید  
اجرام علوی و اجسام سفلی را در حیطه وی در آورد که تا عجز آسمان ظاهر گردد و دیگر بصفت کمال خود ننازد

باب هفتم در بیان رسیدن آنسر و صلی الله علیه و آله وسلم بسدره المنتهی در  
مقام جبرئیل علیه السلام و دیدن بزرگی جبرئیل امین دیدن حی کوثر و دیدن جایها  
و دریایا و رفرف و بازماندن جبرئیل امین براق و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل بر چهار فصل

## فصل اول در ذکر وجه تسمیه سدره المنتهی

متضمن بر پنج لطیفه است لطیفه اول در کتاب حیره الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده که فرمودند  
حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام چون از آسمان هفتم در گذشتم فرمان خدای تعالی بجبرئیل امین علیه السلام  
در رسید که محمد صلی الله علیه و آله وسلم را بمقام سدره المنتهی برسان انگاه حضرت علیه الصلوٰة والسلام براق  
را بسوی بلندی اشارت کردند و روان شدند بعد از یک ساعت جبرئیل امین گفت یا رسول الله پایان نظر کن  
چون حضرت علیه الصلوٰة والسلام پایان نظر کردند یک فرشته عظیم در نظر افتاد بزرگی او چندان بود  
که هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین یک لقمه او شود و در دست این فرشته تازیانه بود که درازی آن بجز  
خدای تعالی دیگری نداند و نظر بسوی هفت آسمان کرده ایستاده چنانچه کسی خواهد که بزند پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام  
پرسیدند که این کدام فرشته است جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله این فرشته را قهای می گویند و این  
تازیانه بفرمان خدای عز و جل برداشته است و از سرسلین تازیانه هفت طبقه آسمان در گردش اند و تیز تر از  
برق می گردند و یک لحظه قرار نمی گیرند چون روز قیامت پندامت نزد یک رسد این فرشته را حکم شود



که بر هفت آسمان تازیانه بزند و این ضرب تازیانه هفت طبقه آسمان بشکافد و فرود حضرت صلی الله علیه و آله وسلم این را بشنیده در تعجب مانند لطیفه دوم از کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین واعظ چنان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن فرشته دیدم که با عظمت بطول و عرض وی فرشته ندیده بودم بر تپه که بلندی او هزار ساله راه بود مرا در هفتاد هزار سر بود و در هر سر هفتاد هزار روی بود و در هر روی هفتاد هزار دهن بود و بر هر دهنی هفتاد هزار زبان بود و نیز بر هر سری هفتاد هزار گیسو بود و بر هر گیسوی هفتاد هزار لوله بود و معلق بقدرت الهی آویخته و در درون هر لوله بحری بود از نور و در آن بحر ماهیان در جولان بودند و درازی هر ماهی دو صد ساله راه بود و در پشت هر ماهی نوشته بود که لا اله الا الله محمد رسول الله و این فرشته یک دست بر سر خود نهاده و دست دیگر بر پشت خود نهاده و به تسبیح مشغول گشته هر بار که تسبیح می گفت از حسن صوت او عرش مجید در لرزه و اضطراب می درآمد از جبرئیل علیه السلام سوال کردم که این فرشته کیست گفت یا رسول السلامین فرشته است که حق تعالی او را پیش از آفرینش آدم علیه السلام بدو هزار سال پیشتر فریده گفتم منزل ما و ای این فرشته تا با کون کجا بوده گفت مرغزار می است در بهشت این فرشته آنجا بود چهار هزار در چهار هزار فرسنگ از آن مرغزار جای قرار این فرشته و محل بودن وی بوده از آنجا با نجایش آورده اند و به تسبیح مشغول کرده اند یا رسول الله برو سلام کن حضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند که سلام کردم از غایت اشتغال سلام مرا هیچ نشنید تا که جبرئیل علیه السلام او را واقف گردانید آن زمان باستقبال من بالهای خود را بکشا و چنانکه آسمانها و زمینها را بیال خود پوشید و مرا در بغل گرفت و بوسه بر روی من داد گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بشارت باش که حق تعالی ترا دامت ترا بیا مرزید از برکت ماه شریف مبارک رمضان ازین بشارت او فرحان گشتم نظر کردم در پیش وی دو صندوق دیدم بر هر صندوق هزار قفل بر نهاده اند از نور از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که درین صندوقها چیست گفت یا رسول السلام اینان فرشته پر سید که این خدمت تعلق با و دارد حضرت علیه السلام از آن فرشته استفسار نمودند گفت یا رسول السلام درین صندوقها برات صایان امت تست یعنی روزه داران از آدمی آتش دوزخ بر زخ و من بر طبق آن گواهم طوبی لك و لا یمتلك لطیفه سوم در اخبار المملکت آورده که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون پیشتر عروج کردم هشت دریا دیدم بزرگ پهنای هر دریا چنانچه از مشرق تا مغرب و عمق هر دریا چنانچه میان آسمان و زمین و نام آن دریاهای این است یکی را بحر الحیوان خوانند و بالا تر آن دریائی است که آنرا قهقام خوانند و در آن دریائی هست که انصام نام دارد و بر تر از آن بحر غوث است و بالای آن دریائی است که رقی مشهور گویند و بالای آن دریائی که آنرا نام کتاب مسطور است و بالای آن دریائی است



که سقف مرفوع گویند و بالای آن دریائی است که نام او بحر مسجور است نزد بعضی بحر المسجور دریائی است  
مالا مال از کثرت دمان و ماران و انواع عذاب و عنا است جبرئیل علیه السلام پر میزد هم چند آنکه میرفت چنانکه  
مرا گمان آمد که بهر پر دون از آسمان تا زمین میرفت تا پرسیدم بدریای تاریک و آن دریا چندانی تاریک بود  
که پنداشتم که از زمین تا آنجا همه خلایق در تاریکی غرق خواهند شد خواستم که از خود بروم جبرئیل علیه السلام  
گفت اللهم ثبت قلبه چون اوان دریا گذرانید بدریای دوم رسیدم که آتش موج میزد جبرئیل علیه السلام  
از آنجا پرید که عظم برفت جبرئیل علیه السلام گفت مترس که خدای تعالی ترا این گروانیده است القصه  
بهین طریقه از هفت دریا گذشت و بدریای هشتم رسیدم که بحر المسجور است و بالای بحر المسجور هفتاد هزار حجاب  
از نور است و هفتاد هزار حجاب از تاریکی و هفتاد هزار حجاب از عدو و هفتاد هزار حجاب از برق و هفتاد هزار  
حجاب از روشنائی مانند آتش و هفتاد هزار بحر و بالای آن هفتاد هزار چشمه است و بالای آن هفتاد هزار پیشه  
است و بالای آن هفتاد هزار حجاب از زمرد است و بالای آن هفتاد هزار کوه است و بهر کوهی هفتاد هزار  
علم است و در زیر هر علمی هفتاد هزار فرشته صفت کشیده ایستاده اند از یاقوت و هفتاد هزار از زمرد است و هفتاد  
هزار از نقره است و بالای آن همه سدره المنتهی است بدانکه سدره المنتهی درختی است در کنار جنت المادی  
و سدره در لغت کناره را گویند و اصل وی از سرخ است لطیفه چهارم در کتاب معارج النبوة آورده است  
که علماء و روجه تسمیه سدره المنتهی اختلاف است بعضی گویند که باو منتهی می شود علم همه علماء و رای او را همگیس  
نداند بحر خدای تعالی و این قول ابن عباس است رضی الله عنهما و بعضی گویند که بسدره منتهی می شود هر چه  
از تحت بجانب فوق می رود و هر چه از فوق بجانب تحت می آید و بعضی گویند که ارواح شهدا با آنجا منتهی می شود  
و بهشت آن ملقب بمنتهی گشته و رزاد الاخرت آورده است که فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون نزدیک  
بسدره المنتهی رسیدم و نظر کردم درختی دیدم عظیم که از دیدن آن رنگ من متغیر گشت و نتواند کسی از آفریده  
که حسن آن درخت را صفت کند و هفتاد هزار رنگ بر آن درخت می نمود از جبرئیل امین پرسیدم که  
این کدام درخت است گفت یا رسول الله این درخت سدره المنتهی که شاخ او تا ساق عرش رسیده است  
و پنج او تا بر زمین هفتم رسیده پیوسته است و بر صخره قرار گرفته است و هشت صد هزار شاخ دارد و درازی  
هر شاخ پنجاه هزار ساله راه است و شاخهای او بعضی بالا است و بعضی طرف فرود است و آنچه فرو آمده  
است از بهشت بهشت در گذشته است جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مقام من هر یک شاخی است  
از این شاخهای درخت شاخی از سرخ و شاخی از مر و اید و شاخی از جوهر و شاخی از یاقوت و شاخی  
از عنبر و شاخی از کافور و بر هر شاخی شصت هزار شاخ دیگر دارد از مر و اید و زبرجد و یک برگ از برگهای او



هفت آسمان و هفت زمین را پوشیده و از فروغ آن بر گها تمام هشت بهشت و نه فلک منور شده بود و در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین واعظ آورده که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چندان فرشتگان بران درخت مشاهده کردم که عدو ایشان بجز خدای تعالی دیگری ندانند و تمامی برگهای آن درخت را پوشیده بودند بر مثال لیلان زرین می درخشیدند و چون ستاره نوری افروختند قال الله تعالی اذ یغشی السدرة ما یغشی مفسران گویند که مراد فرشتگانند که از کثرت خود آن درخت را پوشیده بودند بروایتی آن است بر هر برگی بعد و ستارگان آسمان در گهای بیابان فرشته بودند بصورت پروانه های زرین گویند که این همه فرشتگان بنظر آن سلطان افس و جان آمده بودند و بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سلام کردند و بشارت دادند بر حمت الهی و بیدار من بیتی نمودند **مشنوی**

ای بدرت جمله ملک ملتجی	جنت الینا و نعم الملی	آمدی و آمدنت بس خوش است
دیدن روی تو عجب دلکش است	خاک درت بر سر مآج باد	هر شب عمت شب معراج باد

باز خواجہ فرمودند صلی الله علیه و آله وسلم همه آن فرشتگان طاعت خود را شمار من کردند تا روز قیامت ثواب آن حواله بامت من باشد و تاج القصص آورده که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام برگهای سدرة المنتهی از زر جد سبزست و بر هر شاخ هزار برگ بود از برگی تا برگ دیگر چهل هزار فرسنگ راه است و درازی هر برگ پنجاه هزار ساله راه است و پهنائی وی بست پنج هزار ساله راه است هر میوه که در عالم است همه بران درخت موجودست و هر یک میوه بمثال سبوی زار و سبوی های بحر بود و در صحیفه ثنای محمدی آورده است که حضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند که هر یک میوه قیاس سرکه بود و در هر میوه فرشته بود چون ماه شمس و سجاده عبادت گسترده و تاجی از نور بر سر نهاده و قضیبی از نور در دست بر هر برگ میوه او نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله مذهب و غفور آورده اند که هر گاه که باد لطیفی از بوستان جنت بآن درخت برسد بر گلهای او را جنباند آوازی پدید آید که ازان خوشتر آواز نباشد و بعضی دیگر گفته اند که آن آواز از مساس اوراق بگوش مقربان برسد اللهم اغفر لمة محمد علیه الصلوة والسلام جمله مقربان چون بشنوند آمین گویند و بر و لیتے بشنیدن این آواز فرشتگان تسبیح و تحمید بردارند و در زاد الاخرت آورده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که چون شب قدر شود ایزد تعالی بادر حمت را فرمان دهد تا بر سدرة المنتهی بوز حق تعالی بر هر برگی قبه پدید آرد از نور و هر قبه را هشت صد هزار در باشد و بر هر دری هشت صد هزار حلقه بود یکی از مردم و یکی از کافور و یکی از مشک و یکی از عنبر و در هر قبه سی صد هزار خیمه بود و هر خیمه را سی صد هزار حلقه زرین بدین صفت که یاد کردیم از خیمه هشت صد هزار فرشته بیرون آیند مانند غلمان ماه روزه و قبای نور پوشیده



و کلاه نور بر سر نهاده و بر ایشان نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و درود بر حضرت علیه الصلوة  
و السلام میخوانند فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در زیر آن درخت یک مسجد از کافور دیدم  
در از می آن مسجد هفت هزار ساله راه بود و در گرد آن مسجد یک دریا عظیم دیدم که لب آن دریا پیدا  
نبود و آب آن دریا سفید تر از شیر و شیرین تر از انگبین و خوشبوی تر از مشک و سرد تر از برف لطیفه پنجم  
در کتاب تاج القصص آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان شاخهای سدره المنتهی  
شاخی است از یکدانه مروارید سبز ارتفاع او صد هزار ساله راه است و بر سر آن شاخ برگه است که فصاحت آن  
هفت آسمان و زمین را پوشد و بروی آن بساطی از نور گسترده و بر آن بساط محرابی از یاقوت سرخ برافراشته  
ارتفاع آن هشتاد هزار ساله راه است و این مقام جبرئیل علیه السلام بود و در پیش محراب جبرئیل علیه السلام  
کرسی بود بنام من نهاده و گرد بر گرد کرسی فرشتگان ایستاده بودند و از روز خلق تا این وقت کسی را بر آن  
کرسی مجال جلوس نبوده و نخواهد بود تا روز قیامت از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این کرسی از آن کیست  
گفت یا رسول الله نام این مقام رفرت است و بنام تو منسوب است و این کرسی است که حق تعالی از  
چندین هزار سال باز از بهر تو آفریده است بعد از آن از براق فرود آمدم جبرئیل علیه السلام دست مرا گرفت  
و بر بالای آن کرسی بنشانید و رحمت الفقها و حجة الفضلا و فضیلت علم بخار چنین آورده که فرمودند حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون بمقام جبرئیل علیه السلام رسیدم سه نور دیدم که از دنیا بعالم بالا میرفت از  
جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چه نورها است گفت این یک نور نور خانه کعبه است نور دوم نور معرفت  
مشایخ بسطام است نور سوم نور علم فقه بخار است فرمودند حضرت علیه الصلوة و السلام نظر کردم بر جوانب  
این کرسی کرسیهای دیگر دیدم چنانکه ده هزار کرسی از مروارید سفید بود و بر آن کرسیها تورات ثبت کرده بودند  
و در گرد هر کرسی چهل هزار فرشته تورات میخواندند و در جانب دیگر ده هزار کرسی از زمرد سبز بود و بر آن انجیل  
نوشته بودند و در حوالی هر کرسی چهل هزار فرشته انجیل میخواندند و در جانب دیگر ده هزار کرسی دیدم از زبرجد سبز  
و بر آن کرسیها زبور نوشته بودند و بر گرد هر کرسی چهل هزار فرشته زبور میخواندند و بطرف چهارم ده هزار کرسی  
دیگر دیدم از یاقوت سرخ و بر آن قرآن مجید ثبت ساخته بودند و بر گرد هر کرسی چهل هزار فرشته بتلاوت قرآن  
مشغول بودند فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرشتگان بے عدد دیدم که عدد ایشان را  
خداوند تعالی دانند از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که ایشان کیانند گفت یا رسول الله ایشان حملة العرش  
اند و من حوله عبارت از ایشان بود و اینها سه صفت اند هر صفتی مضاف به هزار فرشته اند همه را فرمان شد که  
تا با استقبال آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسدره المنتهی روند



## فصل دوم در ذکر نماز و ترک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بمقام جبرئیل علیه السلام خوانده اند

مشتمل است بر پنج لطیفه لطیفه اول در حیرت انفتها آورده که در نماز وتر سه قول است یکی آنکه فریضه است  
لا عملاً دوم آنکه واجب است سوم آنکه سنت است و لیکن اصل این نماز از اینجا است که چون شب معراج  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در مقام مهتر جبرئیل علیه السلام رسیدند جبرئیل امین درخواست کرد  
که یا رسول الله یک رکعت نماز در مقام من بگذار تا خیر و برکت تو بر من رسد و این مقام من مبارک گردد و  
حضرت علیه الصلوة والسلام قبول نموده خواست تا یک رکعت نماز بگذارد بخاطر شریف او رسید که یک  
رکعت نماز در شریعت او مشروع نیست رکعت دیگر بران اضافه کرد تا دو رکعت نماز گذارید و در قعده بود  
که خطاب بآلارباب در رسید که یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم این طاعت تو پسندیده باشد یک رکعت  
و دیگر بفرمان ما بگذار آن زمان حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در آن مقام سه رکعت نماز ادا کردند و در  
رکعت سوم خواستند که بر کوع روند درین زمان فرشته که نام او قنوت بود آواز داد که یا رسول الله این عا  
عظیم الشان نجوان و بر امتان خود تحفه بزرگه بیا که بواسطه این دعا خدای تعالی مراد پرچه بزرگ داده حضرت  
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم بفرمان خدای تعالی دعای قنوت را خواندند

بگفت جبرئیل امین یا رسول جمع ملا یک کنم متسری که یک رکعت اینجا نماز آورید که یک رکعت اینجا چو مشروع نیست ند آمد از حضرت ذوالجلال بر گاه ما خوب ارزنده شد یک رکعت اندر دگر وید ضم شعور ضم ای خواجه دوسرا نجوان این دعا ای شاه انس جان بلند گشته از بهر این شان من	که با مصطفی عرض من کن قبول مقام شود اشرف از دیگران بخاطر و را این سخن در رسید اضافه بکوش و گران دران که یا مصطفی گوش کن این مقال یک رکعت از بهر مای گذار ز بهر کوع پشت ناکرده خم بیارم من احوال خود در ثبوت بدنیا بر تحفه با امتان پیغمبر شنید از ملک این کلام	که یک رکعت اینجا نماز آوری قبول کرد سید پیغمبران که این کرده من چو سموع نیست بقعه نشست شاه پیغمبران که این طاعت تو پسندیده شد ز جا خواست آن شاه رفرف سوار یک کرد سر یا دیا مصطفی یک از چاکران تو نام قنوت بود این دعا روز شب و در من نخواند این دعا اندر اینجا تمام
---	---	--

بعد از آن خطاب آمد که یا جبرئیل امین این سه رکعت نماز را نگاه دار که ما را باین سریت لطیفه دوم  
در بحر المعانی آورده که ای محبوب دعای قنوت در و ترا از خاتمت عبودیت روز امت اما اے محبوب



رکعات دو گانه و چهار گانه نسبت صفات خلق حقیقت آمده است یعنی چون فنا و بقا و علم و جهل و قدرت  
 و عجز و غنا و فقر پس ای محبوب در و ترا از خاتمت عبودیت خدمت روز اتمام عبودیت شب آن یک  
 رکعت فرد نسبت بصفت حضرت احدیت جل قدرته یعنی چون بقای بی فنا و علم بی جهل و عزبی ذل و  
 قدرت بی عجز و غنا بی فقر چنان است که بعد از ادای این رکعت بنده را از حال عبودیت بخلق حاجت  
 می آید و ای محبوب نیکو تامل کن و علمهای خدای تعالی را نیکو فهم کن اکنون بدانکه تکبیر قنوت رami گوئی  
 چیست آنست که چنانچه از خلق تحریمه بشد و گفت شنید ایشان بر خود حرام کرده و دست از بهمت  
 افشاند و بحضرت صمدیت جل قدرته بحضور آمده بخنجرین ای محبوب چون تکبیر قنوت بگوئی از خود تحریمه  
 بندی و دیدن خود بر خود حرام گردانی و از همه چیزها و مراد های داری دست خود بیفتانی چون از  
 مراد کوبین دست تهی بانی یا حوال در ماندگی و بزبان بیچاری بگوئی که اللهم اننا نستعینک یعنی ای  
 بار خدا یا همه خلق و ما همه عون یاری از تو میخواستیم بر طاعت تو سخت بیچاره ایم و توفیق از تو میخواستیم  
 و از خدمت تو که ما خود بخود در مانده ایم و نستغفرک یعنی امرزش و نوازش میخواستیم از تو بخواه و رحمت  
 تو که سخت بر همه ایم یعنی در غم عمر خود در مانده ایم و از تو توفیق بخشش میخواستیم و بر تقصیرات گذشته از  
 حق تو پوشش میخواستیم و تو بمن بک و میگردیم بخدا و ندی تو دهنده نوازی تو که گناه گذشته ما جز تو  
 کسی نیامرز و دواز در ماندگی جز تو کسی نسا زد و نتوکل علیک یعنی کار خود با تو می سپاریم و اختیار خود را  
 با تو می گذاریم چون استواری و اعتمادی با تو داریم و نشی علیک الخیر یعنی همیشه شنای تو می سرایم  
 و از همه مخلوقات شنای تو با تو می گذاریم نیکو می سپاریم لشکرک و لانکفرك یعنی چون در خلوت آشنا  
 تو ایم کارنا شناسائی کنیم و تخلع و نلک من یجرك یعنی هر که در راه فرمان تو براهی کند و در عهد پیمان  
 تو تباهی کند او را چست گذاریم و خود را از عهده او بیرون گردانیم یعنی شیطان که در فرمان تو نیست و در  
 فرمان تو او نباشیم و نفس که در فرمان تو نیست و در پیمان او نباشیم اللهم ایاک نعبد یعنی ترا پرستیم و ایاک  
 بندگی کنیم و در باطن بنده ترا باشیم یعنی همه تن آن کنیم که تو پسندی و همه دل پسندیم که تو کنی و لک نصیله  
 و تسجد یعنی نماند و سجده برای تو کنیم یعنی پشت خویش پیش دون تو خم ندسیم و روی خود پیش کسی بر  
 زمین نگذاریم و الیک تسعة و تخفد و ترجو رحمتک یعنی براه هر فرمان رویم رضای تو جویم و امید نشان  
 که رویم بسوی تو پویم از بخشایش و رحمت تو امید داریم اگر چه بد کرداریم و بخشیده عذابک و از عذاب تو  
 ترس داریم زیرا که کبر و خود گردانیم ان عذابک بالکفار ملحق ای لاحق یعنی راست است که عذاب تو  
 بروشمنان رسیده است و دوستان ترا همین دوزخ فراق بنده است لطیفه سوم در کتاب معارج النبوت



تصنیف مولانا معین الدین واعظ آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که در اصل سدره المنته  
چهار جوی دیدم و دوجوی ازان ظاهر و دوجوی پنهان از جبرئیل علیه السلام این را پرسیدم گفت یا رسول الله  
دوجوی پنهان به بهشت میرود آن دوجوی ظاهر دنیا میرود و آن دریای فرات است اما امام الامه و کاشف  
الغمة ابو حامد محمد بن غزالی در تفسیر سوره محمد علیه الصلوة والسلام درین آیه که فیها انهار من ماء غیر  
أسن وانهار من لبن لم یغیر طعمه وانهار من حملاً لذه للشاربین وانهار من لبن یسمن فیه ووند که حق تعالی این دریایا  
را از شیر و شراب و عسل و آب بروایتی بجای آب گلاب آورده اند از حوض کوثر بیرون آورده چنانچه در نص  
کتاب این چهار جوی را بدینا فرستاده در بیان آورده که این چهار جوی از یک چشمه از چشمهای بهشت بیرون  
می آید حق تعالی آن چشمه را بر بال جبرئیل علیه السلام نهاده بدینا فرستاده و دجال و دلیت نهاده بقدر مصلحت  
خلق جاری اول و جمله و آن از آب جنت است و دم فرات و آن نهر شیر خبث است سوم دریای نیل مصر و آن  
از نهر جنت است چهارم جیحون که نهر هند است و مراد ازان سند است از عسل جنت است چون روز قیامت شود  
این نهرها را در بهشت برند و بحالت اولی باز گردانند الله عزوجل قنانه لطیفه چهارم از کتاب مذکور  
فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در اینجا جوی دیدم بر لب آن خیمها دیدم از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و  
مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم که گردنهای ایشان بر مشال گردنهای شتران بختی بود و آن جوی مثل  
تیز نیز میرفت و آب آن از برف سفید تر و از عسل شیرین تر بود از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این جوی چه  
نام دارد گفت این جوی کوثر است حق تعالی با تو عطا فرموده است قوله تعالی انا اعطیناک الکوثر و این  
جوی بروی ضراصنی میرفت از یاقوت و زمر و ضراصنی سنگ ریزه را گویند ظرفی از ظروف برداشتم و از آب  
پرساختم و بنوشیدم که از عسل شیرین تر و از مشک خوشبوی تر بود و هر که یک جرعه ازان بنوشد تشنه نگیرد و پس  
دست بگل آن بردم مثل مشک از فرو کافور بود و دیگر دست بنگ ریزه آن بردم و در لؤلؤ بود و در مجمع البحرین  
آورده که انس روایت میکند که رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که در روز قیامت طائفه بیایند نزد یک  
من در لب کوثر چنانچه من ایشان را بینم و ایشان را بینند فرشته ایشان را باز گردانند من گویم یا رب اغفر  
اینها اصحاب من و امتان من اند پس خداوند تعالی فرماید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم تو نمیدانی که ایشان  
بعد از توجیه بدعتها و افعال بد کرده اند پس من گویم که دور گردانید ایشان را در نزد من نیابند لطیفه پنجم از کتاب  
معارج النبوت آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در اصل سدره چشمه آب بود که  
اورا سلسبیل گویند و ازان چشمه دوجوی منشعب می شد که یکی کوثر و دیگر آن را انوار الرحمة گویند بر و استی  
آن است که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام در مقام جبرئیل علیه السلام سه ظرف پیش من



آوردند یکی خم و یکی غسل و یکی شیرین شیر را اختیار کردم و نوشیدم جبرئیل علیه السلام گفت فطرت یعنی دین اسلام را قبول کردی و امت تو بران ثابت خواهند بود و برای تو جبرئیل علیه السلام گفت الحمد لله الذي هلك الى الفطرة یعنی حمد خداوند جل و علا را که ترا راه نمود بفطرت یعنی باسلام اگر خم بخوردی امت تو گمراه شدند می بروایتی آن است که ظاهراً عرض این ظروف با آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو نوبت واقع شد یکی در راه بیت المقدس و دیگری در سدره چنانچه مسبین شد

### در ذکر آفرینش جبرئیل علیه السلام

نقل است از طاووس بن کیان روایت می کند ابن عباس رضی الله عنهما از رسول صلی الله علیه و آله وسلم که پرسیدند که یا جبرئیل امین مراد ابتدای خلقت خود آگاه بودی ده گفت یا رسول الله تعالی چون مرا بیا فرید هفتاد هزار سال در زیر عرش بداشت بعد از آن ندا آمد که یا جبرئیل گفت لبیک یا ربی فرمود که من انا یعنی من کیستم گفتم که الله الواحد القهار العزيز العفاس آگاه هفتاد هزار سال دیگر بداشت آنگاه ندا کرد که یا جبرئیل من انا گفتم انت خالق و رازق و محیی و ممیت و باعثی و وارثی روایت دیگر آن است که چون جبرئیل علیه السلام هفتاد هزار سال در زیر عرش ایستاده ماند فرمان آمد که من انت یعنی تو کیستی جبرئیل علیه السلام از هیبت الهی خاموش ماند تا که الهام پروردگار در دل او دمید گفت انا العبد من عبدك یعنی من بنده از بندگان تو فرمان شد که فاعبدنی پس عبادت کن مرا جبرئیل علیه السلام خواست که سجده کند باز فرمان شد که در زیر عرش دریای بجزر المسجور است اول در آنجا وضو کن جبرئیل علیه السلام گفت ملکا چگونه وضو کنم فرمان شد که بر سر آن دریا فرشته ایست از وی تعلیم گیر جبرئیل علیه السلام بجزر بجلیل در آن موضع رفت دید که ملک الموت در آنجا نشسته است و چند هزار فرشته بگرد او ایستاده اند جبرئیل علیه السلام از وی وضو آموخت و در مقام خود باز آمد فرمان شد که فاعبدنی یعنی عبادت کن مرا پس حسب فرمان سجده کرد و مرجمود بر حق را و هفت صد سال در یک سجده ماند چون سرازیر سجده برداشت گفت انا العبد الضعیف و انت المعبود القوی شبتنی علی عبادتك یا کریم یا رحیم بعد از آن جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله از درگاه حق تعالی سوال کردم که یا رب پیش از من یا سجده آفریده فرمان آمد پیش خود نظر کن نظر کردم فراموش خود نوری دیدم چنانکه جمال آن نور خواست که مرا باید و از راست او نوری دیدم و از چپ و از پیش و پس او نور با دیدم گفتم یا رب این نور کیست فرمود که آن نور حبیب و صفی و دوست برگزیده من از خلق آنکه ترا و عرش



و کرسی و لوح و قلم و آسمان و زمین این جهان و آن جهان از بهر او آفریده ام و نام او مبارک محمد است صلی الله علیه و آله و سلم باز گفتم که آن نورها که برگرداوست چیست گفت آن نور چهار یاراوست ابو بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم گفتم آلی این همه فضل مناده او را بر خلق خود گفت آری ای جبرئیل امین این خود بدین جهان بود چون روز قیامت شود ایشان را بهشت خود روزی گردانم و در آرم و دوستان او را در بهشت

### فصل سوم در ذکر سوال کردن آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل علیه السلام که ترا چرا جبرئیل می گویند و جواب آن

مشتمل است بر پنج لطیفه لطیفه اول در جنت الفردوس آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل امین پرسیدم که ترا چرا جبرئیل میخوانند گفت یا رسول الله مرا ازین واسطه جبرئیل خوانند که جبروت در دست من است و پیک حضرتم و پیغام او را با پیغمبران میرسانم و زمین جنبانیدن و غیره و بر کردن کار من است در کتاب عجائب الخلق آورده که جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله نامهای من بسیار است یکی آنکه ولی الانبیا خوانند و حی با ایشان رسانم و دشمنان انبیا را مقهور گردانم و دوم روح القدس خوانند از کرم حق تعالی درجه من این است که هر جانی که برسم بوی حیات و زندگانی ظهور کند چون یوسف علیه السلام را برادرانش در چاه شدا و ابن عدا فلکند من در سدره بودم که الله تعالی فرمود که ادرك عبدی یعنی در یاب بنده مرا یوسف علیه السلام هنوز در میان چاه نرسیده بود که من از سدره المنتقی که مسافت آن سی صد هزار ساله راه است رفته و ی را دریا فتم آفریدگار مرا این مقدار قوت داده است و در حق من فرموده است که ذی قوه عند ذی العرش مکی لطیفه دوم در اخبار الملکوت آورده که جبرئیل علیه السلام را روح الامین خوانند و این راست کاران را گویند و امانت او آن است که پیغام حق تعالی را با پیغمبران رساند و در آن پیغام کم بیش نکند و هر سری که بادی گویند بجز آنکه باد گفتنی است بادی گیری نمی گوید و او صاحب قوت است و قوت او آن بود که شهرهای قوم لوط علیه السلام را از روی آب سیاه بر کند و بر پر خود نشانید و بالا برود چنانکه فرشتگان آواز خسروسان را بشنوند و با این همه هیچکس را اذان معلوم نگشت بعده آن شهرها را دژگون فروداخت و قوت دیگر او آن بود که بر قوم ثمود یک بانگ زد همه یکبار برودند در دنیا بهر که عذاب نازل شود بحاله او شود که او صاحب غلط نیست و او را بازو هاست یعنی بالهاست چنانچه بال پرندگان بود لطیفه سوم در کتاب معارج النبوت فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خطاب حق سبحانه و تعالی جبرئیل علیه السلام در رسید



که آنچه حل مشکلات خویش داری از محمد علیه الصلوة والسلام به پسر جبرئیل علیه السلام برسد که صاحب  
 المنجیات آنچه بنده را از عذاب آتیی نجات دهد کدام است حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام فرمودند  
 که خشية الله تعالى فالسر والعلانية والقصد في الفقر والغناء والعدل في الغضب والرضا  
 یعنی رسیدن از خدای تعالی در سنان و آشکارا و میانه روی و در دلش و توانگری و آشتی و خشم و خوشنودی  
 حق تعالی فرمود صدقت یا رسول الله منقول است که این چهار مسئله بود که چهار هزار سال  
 اسرافیل و میکائیل و جبرئیل و عزرائیل علیهم السلام بایکدیگه بحث می کردند و جواب آن نمیدانستند تا  
 آن شب معراج از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم گرفته بحقیقت آن مطلع شدند لطیفه چهارم  
 در کتاب حیرت الانسان تصنیف حضرت خواجه احمد بغدادی آورده که فرمودند حضرت رسول صلی الله  
 علیه و آله وسلم یا اخی جبرئیل همه فرشتگان هفت آسمان را بآن بزرگی که مذکور شد اما بزرگی و مرتبه ترا از  
 همه فرشتگان زیاده شنیده ام و قد توان همه فرشتگان پست می بینم جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله  
 و رازی قدمی بچنان ست که در میان هفت آسمان ننگد از برای خدمت شما بچنان پست شده ام حضرت  
 علیه الصلوة والسلام فرمودند یا جبرئیل امین و رازی قد خود مرا بنمای جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله  
 اگر حکم واجب تعالی شود بنمایم درین سخن بودند که فرمان حق تعالی در رسید که ای جبرئیل هر چه حبیب ما بفرماید  
 بکن جبرئیل علیه السلام در میان دریای که از پیش محراب او میرفت غوطه برد باز سر از دریا بیرون آورد و گفت  
 یا رسول الله بین قدرت خدای تعالی را چون حضرت علیه الصلوة والسلام نظر کردند بزرگی جبرئیل علیه السلام  
 چنان معاینه شد که در شرح بیان ننگد در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده که  
 فرمودند بزرگی جبرئیل علیه السلام را آنکه سرور صلی الله علیه و آله وسلم دیدند چنان بود که دو قدم او فرو رفته  
 در صخره که مذکور است و سر وی از آسمان هفتم در گذشته است در طوابع الثموس تصنیف خواجه حمید الدین  
 ناگوری آورده که جبرئیل علیه السلام شش صد هزار بال بود از مرد سبز وهربالی داشت شش صد هزار  
 پر بود مکل بدو مرجان و مرصع بجواهر نوزانی و بر هر پری از پرهای او لطیفه از لطافت ربانی بر صورت  
 جلا جلی روحانی بوده و سر وی ست در آوان طیران او در عالم وحدت از هر جلا جلی صورته که ملک را  
 در حظيرة القدس ظاهر گرداند و غلغله در ملکوت افتد و خردترین پری از پرهای او روی زمین را از مشرق  
 تا مغرب بپوشد و موی سر مبارکش سرخ بود برنگ مرجان و گردن او بمانند یا قوت و پیشانی در غایت  
 جلا و صافی و رخسار بغایت نورانی و دندانهای او از مروارید و در میان دو چشم او نوشته که لا اله  
 الا الله محمد رسول الله و در بعضی روایت در صفت جبرئیل علیه السلام چنین وارد گشته که مر جبرئیل امین



را هشتاد و گیسو بود و مجده و چشمهای مبارکش مکمل و نور و جود او در میان ملائکه کرام گونی بمرتبه آفتاب می باشد  
 و در ظلام و تاریکی است بر سر مبارکش بجواهر بهشتی مرصع و حله جنت در بر و کمر مرصع در کمر و پایا جامه از صوف مبارک  
 و طهارت و وی از وقار و بطانت وی از رحمت لطیفه پنجم از تفسیر سوره و النجم آورده که فرمودند حضرت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه جبرئیل علیه السلام را در سوره المنتهی بصورت اصلی او دیدیم و در زمین  
 مرا بصورت اصلی نمود در کوه حرا و در ابتدا بهشت چنانچه در قرآن است که وهو بالافق  
 الاعلی و در آن حال سوار بود بر مرکب بهشتی و تمامی دنیا در پیش سینۀ آن مرکب بود و بال  
 او از مشرق تا مغرب می تافت و دو چشم او بمانند دو دریا بود و اگر کشتیهایی تمام جهان در وی اندازند  
 روان شود چنانچه از دیدن او من ترسیدم و نزدیک ابراهیم علیه السلام بصورت همانان آمدی قوله  
 تعالی هل انتک حدیث ضیف ابراهیم المکرمین بنزدیک داود علیه السلام بصورت خصمان آمدی  
 قوله تعالی و هل انتک نبأ المخصم و بنزدیک حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بصورت اعرابی  
 و بصورت وحیة الکلبی آمدی و خود را بهر صورت به پیغمبری نمودی اما بآن صورت اصلی خود را به پیغمبری  
 ننموده است مگر دو بار بحضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم نمود و این دلیل فضل آنحضرت است علیه الصلوة  
 و السلام که کسی طاقت دیدن او ندارد و باز حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را قوت یقین چندان بود که  
 دید و تحمل نمود و غیر از انبیا علیهم السلام کسی را طاقت دیدار فرشته نباشد این دلیل است از برای آنکه کافران  
 می گفتند که لولا انزل علینا الملائکة چرا بایان فرشتگان نیامدند تا ایمان می آوردیم و لو انزلنا  
 ملائکة لقتلوا لقتلوا امر اگر فرشته بصورت خود بیاوردی طاقت دیدن او نداشتندی و هلاک شدندی و در  
 آیه دیگر فرمود که قل لو کان فی الارض ملائکة یشعرون مطیعین لک و زمین باشندگان فرشتگان بودند  
 رسول از برای فرشتگان فرشته فرستادی چون باشندگان زمین آدمیانند رسول از برای آدمیان آدمی  
 فرستادیم از برای چند معنی یکی آنکه تا هلاک نشوند و دیگر آنکه صحبت جنس با جنس مؤثر باشد و دیگر آنکه  
 سخن جنس و معلوم و مفهوم شود

فصل چهارم در ذکر سوال کردن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جبرئیل علیه السلام را که  
 در بر آمدن و فرود آمدن در زمین یسج رنج دیده یانه و جواب آن

مشتمل است بر پنج لطیفه لطیفه اول در تفسیر سوره و النجم آورده که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
 و سلم از جبرئیل امین پرسیدند که یا انخی جبرئیل در بر آمدن و فرود آمدن در زمین یسج رنج دیده یا فی گفت



چار بار بیخ دیدہ ام کی دوران وقت کہ ابراہیم علیہ السلام را در بنحیق ہناده در آتش نرود مردودی اندختند  
 چون حضرت ابراہیم علیہ السلام را بسوی آتش پرانیدند چون خلیل الرحمن از بنحیق جدا شد فرمان شد کہ  
 دوست مرا دریاب از سدرۃ المنتقی یک پر زوم نرود می آدمم و گفتم ای ابراہیم هل لك حاجة یسبح  
 حاجت داری گفت انا الیک فلا گفتم از حق سبحانہ و تعالی یاری بخواہ گفت حسبی من سؤالی  
 و هو اعلم بحالی بسندہ است از سوال من علم او بحال من دویم آنکہ فرمود جبریل علیہ السلام دوران  
 زمانی کہ خلیل الرحمن کار و را در خلق اسماعیل علیہ السلام ہناده فرمان آمد کہ ادراک عبدی ای جبریل  
 امین بندہ مرا دریاب از سدرہ یک پر زوم بدینا آدمم و روی کار و را بر تھاگردانیدم سوم دوران زمانی  
 کہ برادران یوسف علیہ السلام را در چاہ را ہی کردند چون بمیانہ چاہ رسیدہ بودند کہ رسن را بیدند فرمان  
 در رسید کہ ادراک عبدی یک پر زوم از سدرہ پیش از آنکہ یوسف علیہ السلام در قعر چاہ برسد اورا  
 در میانہ چاہ گرفتہ چارم آنکہ در اخبار و در تاریخ طبری و در تفسیر آورده کہ موسی علیہ السلام پنج سالہ بود یک  
 روزی در پیش آسیہ خاتون رضی اللہ عنہا بازی می کرد فرعون بی عون از در آمد آسیہ خاتون موسی  
 علیہ السلام را در کنار فرعون ہناده کہ این پسر تست فرعون گفت این تراست مرا بکار نیست چون موسی  
 علیہ السلام و کنار فرعون نشست دست دراز کردہ ریش اورا گرفت همچون گیاہ خشکے بر کند فرعون  
 دست اورا گرفت و گفت این همان فرزند بنی اسرائیل است کہ زوال ملک من بدست اوست  
 و من اورا جو یا نم اکنون باید کہ این را بکشم آسیہ رضی اللہ عنہا گفت این کودک است این کار را بنادانی  
 کردہ است فرعون گفت بدانائی کرد پس آسیہ خاتون گفت اورا بیا ز ما یم اگر بدانائی کردہ باشد ہرچہ  
 توانی با و عقوبت کن فرمود کہ یک طشتی را پر از آتش و یک طشت دیگر پر از یاقوت مرخ بیارید و موسی  
 علیہ السلام را در میان ہر دو طشت بنشانید اگر یاقوت را بگیرد بدانائی کردہ است و اگر آتش را گیرد بنادانی  
 کردہ است القصہ بفرمودہ عمل نمودہ همچنان کردند و موسی علیہ السلام را در میان ہر دو طشت بنشانیدند  
 و موسی علیہ السلام این را ہی دانست و آہنگ یاقوت کرد و خواست کہ دست بجانب یاقوت  
 دراز کند فرمان حق تعالی در رسید کہ یا جبریل ادراک عبدی یعنی دریاب بندہ مرا و دوست مرا  
 دست اورا بجانب آتش بر یک پر زوم از سدرہ خود را پیش موسی علیہ السلام رسانیدم و دست اورا  
 بسوی آتش بردم آتشی را از طشت گرفت و در دہان مبارک انداخت و زبانش بسوخت بگریہ در آمد  
 حضرت آسیہ رضی اللہ عنہا انگشت از دہان او گرفت و اورا در کنار خود ہناده با فرعون گفت دیدی کہ  
 این خطاب بنادانی کردہ است و زبان موسی علیہ السلام را باین سبب سوخت کہ یک مرتبہ در حالت



خروی فرعون علیه اللعنة را پدر گفته بود چون قوت و فرمان برداری جبرئیل علیه السلام بدین درجه بود  
 لاجرم حق تعالی او را بستود که علمه شدید القوله و مودة فاستوی لطفیه دوم در کتاب  
 حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده جبرئیل علیه السلام گفت که یا رسول الله ازان زمانی که  
 خدای تعالی مرا آفریده است هرگز ازین مقام قدم پیش نهاده ام هر بامداد بدرون این دریا غسل می کنم  
 چون غوطه زده بیرون می آیم هر دو بازوی خود را بجنبانم و ازین بازوی من هفتاد هزار قطره نور می چسکد  
 و از هر قطره نور فرشتگان بیایمی شوند که این فرشتگان را جبروتی می گویند و آن فرشتگان که در شاخه های  
 سدره المنتهی نشسته اند همه از نور من آفریده شده اند لطیفه سوم در کتاب مجموع آورده که رسول  
 علیه الصلوة والسلام گفتند که یا جبرئیل امین گمان بردم که خدای تعالی را خلقی نبود از تو عظیم تر گفت هست گفتیم  
 کیست گفت میکائیل است علیه السلام و عظمت او چنان است که او را خدای تعالی هفت صد هزار پر  
 داده کمیند پرا و از مشرق تا مغرب برسد و من بدین بزرگی در بینی او در آیم دو هزار سال پر و از کتف از گوش  
 چپ او بیرون آیم و او را خبر نشود گفتیم از میکائیل هم عظیم تر هست گفت آری و آن اسرافیل است علیه السلام  
 اگر اسرافیل علیه السلام را بینی میکائیل را فراموش کنی و اسرافیل را هفت صد هزار سر بود و بزرگی او چندان  
 بود که اگر میکائیل باین عظمت در گوش او در آید دو هزار سال آن جهانی پر و از کند از گوش دیگر او بیرون آید  
 و او را خبر نبود لطیفه چهارم در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت  
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن جبرئیل مین علیه السلام دست مرا گرفت و از مقام خود تا  
 باعلای سدره المنتهی رسانیده بیرون آورد بعد از آن قدم مبارک پس کشیده مرا و دایع نمود بیت

باعلای سدره شهباشجاع	رسید گفت جبرئیل الوداع	مرانیست حدای شته محترم	جداسازم اینجا قدم از قدم
----------------------	------------------------	------------------------	--------------------------

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند ای جبرئیل مرا تنهایی گذاری گفت یا رسول الله مرا از اینجا امکان  
 گذشتن نیست و ما صنادالاه مقام معلوم نیست هیچکس از ما گرا و را مقام معلوم است یا رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم اکنون نوبت خدمت من در گذشت فاطم

پرو گفت سالار بیت الحرام	که ای حامل وحی برتر خرام	چو در دوستی مخلصم یافته
چرا روی از صحبت تم تافتی	بگفتا مرا پرتو بالم نماند	گذشتن از اینجا عجا لم نماند
اگر یک سرمه بر تر پیرم	فروغ تجلی بسوزد پریم	آنحضرت صلی الله علیه و آله

و سلم گفتند ای جبرئیل امین خود نگفته بودی که ترا می برم گفت یا رسول الله اگر مقدار سر انگشتی پیش روم چون  
 انگشت بسوزم از اینجا شرف عیب خود بر جبرئیل علیه السلام آشکارا کرد که گردا بر ایسم خلیل علیه السلام می گفت



که هل لك حاجة چون نوبت بحبيب صلى الله عليه وآله وسلم رسید گرد خدمت دولت سرای ایشان  
نخواست گشتن تا گفت که لودنوت بقدر ائمه لا حقت بآلی یعنی اگر بمقدار سرانگشتی پیش آیم  
پر بال قدسی من می سوزد و خواجه عالم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند که ای جبرئیل امین این مقام  
غم خوردن پر بال نیست و این اندیشه جزو بال نیست **نظم**

تو ای روح القدس پیش جتانی که بانگ لودنوت بر گرفت نمیدانند صدیقان سراز پای مشورچه بوقت لی مع الله ترا اندرون پرده ره نیست تویی با پر طاوسی گرفتار	که شد پیغمبران راز هره آئے هزاران جان می سوزد و دین راه غم پرمی خوری آخر چنین جای گذشت آن نوبت قولاً نقیلاً که هر سرهنگ مرد بارگه نیست پناه از حق طلب از هر چه خواهی	چرا چندین غم شهپر گرفت ترا کو بر بسوزد و پیک درگاه تو ای روح القدس نشین بدرگاه تو از پرده برون رو جبرئیل منم بر فور حق پر وانه کردار سخن در جان رود از سر چه خواهی
---	---	---

گویند که چون جبرئیل علیه السلام از رفیق باذالیتاد آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست جبرئیل علیه السلام  
را گرفته با خود پیش کشید پنج صد ساله راه را طی نمودند جبرئیل علیه السلام از هیبت جلال حدیث و جناب  
صدیت بر خود بلرزید بمانند کنجشک شده در ناله وزاری در آمد گفت یا رسول الله مرا بگذار که همین زمان از  
فروغ تجلی پروردگار خواهم سوخت **نظم**

بایستاد چون جبرئیل امین بیاورد تا پنج صد ساله راه بنالید از هیبت کردگار وراز و دانداخت اندر قفا	گرفت دست او را شه مرسلین نظر کرد آمدن رسول لیل که یا مصطفی سوی من رحم آر سوی سدره المنتهی بر شافت	کشیدش روان خواجه دوسرا بماند کنجشک شد جبرئیل پیامبر دید این چنین حال را رسید اندران جای آرام یافت
--	--	--

خواجه علیه الصلوة والسلام دیدند که جبرئیل امین بگذاخت بدست مبارک بر قفا اشارت کردند جبرئیل  
علیه السلام پنج صد ساله راه بر قفا گشته بسره رسید لطیفه پنجم در کتاب مذکور بر روایت دیگر آن است  
که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام الهام حق تعالی در رسید که ای جبرئیل یک قدم پیش رو که  
از برکت قدم آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم معاف کردم انگاه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک  
فراز کرده دست جبرئیل علیه السلام را گرفت یک قدم با خود پیش برد مقدار پنج صد ساله راه پس آنحضرت  
صلی الله علیه وآله وسلم راند از حق تعالی در رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم چند فکر راه دور دراز  
قیامت میکنی اینجا یک اشارت است پنج صد ساله راه بقدمی با جبرئیل بازمی آئی فردا که لب شفاعت



بجانب نے اگر چاہ ہزار سالہ راہ راہی باز آری چہ عجب القصد جبرئیل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ تقدّم فانک اکرم علی اللہ منی تو پیش رو کہ تو بزرگوار تر می تری خداوند تعالیٰ از من پس فرمودند رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام من روان شدم وجبرئیل علیہ السلام از قفای آمد تا رسانید مرا بحجاب زر بفت بعد از ان حجاب را بجانبیند آوازی از ورا می حجاب آمد کہ کیست گفت منم جبرئیل امین و با من ہمراہ محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام آن فرشتہ از ورا می حجاب گفت اللہ اکبر اللہ اکبر از ورا می حجاب آوازی آمد کہ صدق عبدی انا الکبر انا الکبر چون ملک گفت اشہدان لا الہ الا اللہ از ورا می حجاب آواز آمد کہ صدق عبدی لا الہ الا انما ملک گفت اشہدان محمد رسول اللہ از ورا می حجاب نہ آمد کہ عبدک صدق انا ارسلت محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام الی خلقی ملک گفت حی علی الصلوٰۃ وحی علی الفلاح نہ آمد کہ صدق عبدی دعائی عبادی ولی بلای فلیعزوا بعلی ملک گفت اللہ اکبر اللہ اکبر نہ آمد کہ صدق عبدی انا الکبر انا الکبر ملک گفت لا الہ الا اللہ نہ آمد کہ صدق عبدی لا الہ الا انما بعد از ان نہ آمد کہ یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام اکمل اللہ بک الشرف علی الاولین والاخرین شرف و فضیلت ترا بر اولین و آخرین بجال رسانید فرمودند از جبرئیل علیہ السلام احوال آن ملک را پرسیدم گفت سوگند بآن خدای کہ ترا بر استی بسوی خلق فرستادہ و بخت فرمودہ است من اکرم خلقم نزد خداوند تعالیٰ این فرشتہ را ہرگز نہ دیدہ ام مگر کہ ہمراہ تو اینجا رسیدہ ام نگاہ آن ملک از ورا می حجاب دست بیرون کردہ مرا گرفت و برداشت جبرئیل علیہ السلام بایستاد گفتم یا جبرئیل امین در چنین موضع از من تخلف می نمائی گفت یا محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و ما مننا الا لہ مقام معلوم یعنی نیست هیچ کدام از ما گرا و اقامتی معلوم است و از اینجا تجاوز نہ تواند کردن امشب بہمت احترام تو درین مقام رسیدم والا مقام مہود من در سدرہ است فرمودند حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام ای جبرئیل امین من پنداشتم کہ تو خداوند مقامی تو ہنوز اندر مقام ماندہ کسی ہست کہ اورا مقام معلوم نیست تا ذکر متنا را فائدہ باشد اگر کسی از آدمیان را این معنی متحقق گردد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باشد جبرئیل علیہ الصلوٰۃ والسلام از ہیبت آبی در لرزہ و اضطراب در آمد و آب از دیدہ می ریخت و زاری می کرد کہ یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرا بمقام من باز فرست اگر یک قدم بلکہ بمقدار سر انگشتی پیش آیم از ہیبت جلال احدیت پاک بسوزم بود فوت بقدر انملہ لاحترق بالی از حضرت خواجہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنین فرمودند کہ بغزت و جلال پروردگار کہ اگر من یک قدم پس تر روم از شوق جمال او می سوزم چون حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیدند کہ حضرت جبرئیل امین علیہ السلام گداحت بیم آن است کہ نابود گردد حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از بالای براق فرود آمدند نقل می کنند عارف باللہ شیخ محمد برہان لوری ابن



فضل رحمة الله عليه از کتاب سفار الصدف و از ان چیزی که روایت کرده است ابن عباس رضی الله  
عنه فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که ایچ احتیاجی داری  
بسی پروردگار خود تا که از برای تو درخواست کنم گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بخواب  
از پروردگار من اینکه فراخ گرداند بازوهای مرا برپیل صراط از برای امت تو تا بسلامت بگذرند  
از حضرت کریم حاجت او را درخواست نمودم اجابت نمود بعد از ان آن حضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم جبرئیل بن علیه السلام را بدست مبارک خود اشارت نمودند تا پنج صد ساله راه را بیک قدم طی  
کرده براق آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را گرفته بمقام خود مراجعت نمود

باب هژدهم در بیان گذشتن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سدره المنتهی  
و رسیدن بکرسی وسیع و پیش آمدن میکائیل علیه السلام و صفت میزان و دیدن  
عجائب و غرائب دیگر که بنظر انور آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم در آمده

مشتمل است این باب بر دو فصل

### فصل اول در ذکر دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کرسی وسیع را

متضمن بر چهار لطیفه لطیفه اول در گنج الاسرار از ملفوظات امام محمد غزالی رحمه الله علیه منقول است  
که روایت می کند ابو بکر صدیق رضی الله عنه فرمودند حضرت رسول الله علیه الصلوة و السلام چون قدم  
از سدره المنتهی بیرون نهادم نظر کردم هر چهار طرف کمالیت قدرت و عظمت جلالت و جابها  
نور روشن تر از آفتاب دیدم در کتاب روضه الاحباب آورده که حضرت علیه الصلوة و السلام فرمودند  
که در آن تجلی نور سر در پیش افکندهم و حیران بماندم نظر کردم میکائیل علیه السلام را دیدم که پیش آمد سلام  
کردم جواب سلام باز داد و گفت و عليك السلام و رحمة الله تعالى و بركة مرحبا بك يا محمد عليه الصلوة  
و السلام و البشرى بك و امرة ربك بعد از ان میکائیل علیه السلام دست مرا گرفت و برفت خود نشانده پیران  
گرفت و بهر پزدن چندان می رفت که خدای تعالی داند بعد از ان بکرانه جابهار سید هفتاد هزار جاب  
از سیم مفید بود و هفتاد هزار جاب از مر و اید سفید و هفتاد هزار جاب از مشک و عنبر بود و از جاب تا جاب  
دیگر پنج صد ساله راه بود و در ان جایها فرشتگان دیدم که خاموش بودند و سر در پیش افکنده از  
هیبت الهی از همسایه خود خیز نهشتند و گروه از دیگر فرشتگان در تسبیح پروردگار مشغول بودند میکائیل



علیه السلام اذان جابها مرا بگذرانید و در مقام خود باز رسانید نظم

رسول خدا دید کرسی وسیع یکه حلقه بدور بیابان عیان چهارش بود پایه کرسی پاک ملائک بود خازنان نبی شمار چه هست آیه الکرسی اندر وقوف که این صف نه مانند آن صف بود بهر چند ازین گونه شان پربال یکی حرف و گیر نیابند پیش که تا اجر آن ده صف با وقتار شود راه ایشان منور چو ماه	که بودی بغایت عظیم رفیع تعالی خداوندی و دود یکی زان چو مجموع افلاک خاک بدیه صف شده هر صفتی بحساب در آن آیه ده وقف لفظ حروف یکی زان ملائک بطنع آله نبودند آرند قطع محال نه به شوکت امت مصطفی بیابند از اندر روز شمار	چه هفت آسمان زمین پیش آن که از مردم و سبزه کرسی نمود به پیر آهون کرسی کردگار بصمت همه پاک عالی جناب یکی وقف اذان و گریه صف بود بود و دوش کوشش هزار ساله راه که یک حرف ازین آیه خوانند پیش که می خوانده اند همه و قنسا بسر باری از نور صلوات شاه
---	---	---

لطیفه دوم در تفسیر زاد المذکرین و معارج النبوت روضه العظیمین  
آورده که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چون جبرئیل علیه السلام آیه الکرسی را بیاورد  
با همراهی هفتاد هزار فرشته مقرب بمن گفت یا رسول الله هر که از امت تو یکبار آیه الکرسی را بخواند خداوند عالم  
به پیری کرسی و سموات ثواب در دیوان اعمال او ثبت گرداند و در دل خود تمنای آن داشتیم که کرسی را  
بید می داد و ابدان فستقی که ثواب امت من چندان است وقتی که بمقام میکائیل علیه السلام رسیدم کرسی را  
دیدم که از یک دانه زرد سبز و بروایتی از مروارید بود چهار پایه داشت و بزرگی او چندان بود که هفت  
آسمان و هفت زمین و هفت دوزخ و هشت بهشت و سده الهنتی و تمام موجودات را در مقابل کرسی نهادند و جنب یکپایه  
او چنان بود که چون حلقه در بیابانی و در بین اوده هزار کرسی دیدم و بر بسیاری اوده هزار کرسی دیدم و بر هر کرسی  
فرشته نشسته آیه الکرسی می خواند و ثواب آن در نامه اعمال قاریان آیه الکرسی می نوشته اند حق تعالی  
این آیه را بر خودی بر حوالی کرسی ثبت ساخته و هر که بقرأت این متبرک اقدام نماید حضرت خداوند تعالی بوزن  
کرسی در روز قیامت او را ثواب در کفه حسناتش پدید آرد و آورده اند که چون کرسی بزرگی و کلائی خود را  
بید بر خود بنزدید بزبان حال گفت طیلسان و سع کمر سیاه السموات و الارض و دوش منقوش من انداخته اند  
و بر موج با عروج و السماء ذات البروج بر ذات بی مثال من بقیه ساخته اند و محلل نوار قدسی ختم پرده و  
انوار انسی منم چون کرسی خود را بزبان مدح بستود حق تعالی او را چون قندیلی از ساق عرش مجید معلق  
بیاویخت تا دیگر بازه بجا امت خود و عظمت خود مغرور نگردد فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم



بعد از آن میکائیل علیه السلام دست مرا گرفت و بر کرسی از یاقوت بنشانید پرسیدم که این مقام کیست  
گفت این مقام من است چون نظر کردم در پیش کرسی او ترازوی دیدم نهاده هر کفه او از زمین و آسمان  
بزرگتر بود و عبد الله بن عباس رضی الله عنهما روایت می کند که رسول علیه السلام فرمودند که یک پله  
آن ترازو از نور است و پله دیگر از ظلمت آن پله که از نور است اندران طاعت خلق را بسنجند و آن  
و دیگر که از ظلمت است اندران معصیت خلق را بسنجند و عمودی چند آنکه از مشرق تا مغرب رسیده در  
سراج القلوب مسطور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از میکائیل علیه السلام پرسیدند  
که این چگونه ترازو باشد میکائیل علیه السلام گفت یا رسول الله این میزان است که حق تعالی درین  
ترازو همه کردارهای آدمیان را خواهد سنجید و هر کسی را در روز قیامت عطفه بیاورند و در پیش آن  
میزان بدارند و همه کردارهای او را در ترازو بینند و همه معصیتها را در او در یک کفه نهند تا که ام گران تر آید  
هر کرا طاعت او معصیت یک دانه سپند زیاده آید او را ستگار شود او را بنویسند بر است آزادی از  
آتش دوزخ و فرشتگان آن ترازو آواز بدارند و ندا دهند که ای اهل عرصات بدانید که فلان ابن فلان  
نیک بخت شد چنانکه هرگز بد بخت نخواهد شد و اگر هر کرا معصیت بمقدار سپند دانه گران آید فرشتگان  
ندا کنند که فلان ابن فلان بد بخت شد چنانکه هرگز نیک بخت نگردد و آورده اند که در روایت آمده است  
که در روز قیامت خلق چنان مشغول با خود شوند که پدر با پسر ننگد و پسر با پدر ننگد و مادر بدختر ننگد و بدختر  
با برادر ننگد چنانچه خدای تعالی در کلام مجید خود می فرماید که یوم یفر المرء من الخیلة البیضاء البیضاء و بینه  
و در روز قیامت همه خلقان از هول و بیم بهوش و مست شده باشند چنانچه خدای تعالی می فرماید  
که و تری الناس سكارا و یحسبوا جزیرا و اینک و اعتقاد پاک و سنگیر نباشد و یکی را در آن وقت  
نامه بدست او بدهند نامه گوید که هدیه من چه آوردی بنده گوید که هدیه تو چیست گوید که هدیه من سه چیز است  
طاعت حق تعالی را بجای آوردن در همنان و آشکارا و سخاوت کردن و قرآن خواندن و تسبیح گفتن  
و استغفار کردن در آن وقت همه خلقان از بیم بلرزند که طاعت زیاده آید یا معصیت چون بسته  
بتر از و گاه برسد ترازو گوید هدیه من چه آوردی بنده گوید که هدیه تو چیست گوید که هدیه من سه چیز است طاعت  
حق تعالی را بجای آوردن و سخاوت کردن و در سحرگاه استغفار کردن گویند که گناه و ثواب کسی را ترازو  
بسجند معصیت او زیاده آید پس بیاورند بمقدار ناخنی ثواب در کفه دیگر نهند از همه معصیت زیاده آید آن  
زمان ندانند که ای فرشتگان بنده را در بهشت برید همه خلق متعجب شوند که این چه نامه بود و در آن نامه  
انوشته باشند که این بنده ایست که در دنیا با اعتقاد پاک و دل صاف گفته است لا اله الا الله محمد رسول الله



آورده اند که خلائق بر سر ترازو گاه سه نوع باشند نوع اول آن باشد که همه طاعت  
 و خیرات آن بنده را در پله نوزدهم پله طاعت او گران آید و پله معصیت او سبک آید آنکس محتاج  
 شفاعت نباشد بسبب طاعت بفضل خدای تعالی در بهشت رود و دوم آن است که هر کرا گناهش  
 گران آید و طاعت او سبک باشد آن بنده را بدو رخ اندازند سیوم آن است که اگر طاعت بنده با معصیت  
 برابر آید شفاعت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم در بهشت رود و از برای شفاعت نصیب  
 وی بوده است آورده اند که و ران زمانی که عاصیان را بسوی دوزخ بکشند ایشان فریاد سازند و از  
 هول روز قیامت نام مبارک حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را فراموش سازند گویند  
 که ای فرشتگان ما گناهکاران را مهلت باشد که برویم و از پیغمبر خود شفاعت خواهیم شاید که ما را شفاعت  
 نماید فرشتگان مهلت ندهند در حال ندانند و رسد که ای فرشتگان این بندگان عاصی را بگذارید که آنها  
 از پیغمبر خود شفاعت خواهند چون ایشان این ندا را بشنوند شادمان شوند بعد از آن گویند که آئی این  
 فرشتگان را بفرمای تا ما را پیش علیه الصلوة والسلام بر بند فرشتگان آنها را تا به پیش دوزخ رسانند که در آنجا  
 سیزده پیغمبر مرسل صلوة الله علیهم اجمعین ایستاده باشند این عاصیان اول در نزد حضرت ابوالبشر آدم  
 علیه السلام روند و گریان شوند و گویند که ای پدر بندگوار ما را شفاعت کن و گرنه همه بدو رخ خواهیم رفتن  
 حضرت آدم صغی الله گریان شده گویند که ای فرزندان من در بهشت بی فرزانی کردم و از شجره منہیت  
 تناول نمودم هنوز در و هم آنم که آیا احوال من چون شود شفاعت نمی توانم کرد شاد و نرزد نوح بنی الد رویه  
 او شاید که شفاعت کند از آنجا امتان عاصی پیش نوح علیه السلام روند و گویند که یا نوح بنی الد ما را شفاعت ساز حضرت  
 نوح علیه السلام این سخن بشنوند و گریان شوند و گویند که از آن وقتی که قوم من بد عای من در آب عذاب غرق  
 شدند و پسر من کنعان نیز در آب عذاب غرق شد از خدای تعالی درخواست نمودم که این اهل من است  
 خدای تعالی مرا عتاب کرده گفت که این اهل تو نیست قوله تعالی انه ليس من اهلک انه عمل غیر صالح  
 فلا تسألن من الله به علم گویان مرا عتاب کرده هنوز آن شرمندگی از من نرفته است پس مرا شفاعت نیست  
 شما پیش ابراهیم علیه السلام روید که او خلیل الله است بعد از آن عاصیان در نزد ابراهیم خلیل الله روند و گویند  
 یا ابراهیم خلیل الله ما را شفاعت ساز ابراهیم علیه السلام گریان شده گویند که من از شهر خود بشهر دیگر سفر میکردم  
 مرا در راه ظالمان گرفته بودند از خلاصی و کفایت خود دروغ گفتم آن شرمندگی از من نرفته است از آن سبب  
 شفاعت نمی توانم کرد و شما پیش داود علیه السلام روید که او خلیفه الله است پس عاصیان پیش داود علیه السلام  
 روند و گویند که خلیفه الله ما را شفاعت نما که در مانده ایم داود علیه السلام گوید که من در دنیا بودم مرا نود و نه



حرم بود بر اوری داشتیم اورا لشکر داده بجای از برای حرب فرستادم او شهید شد من زن اورا بزنی بخوابتم  
هنوز آن نجالت از من نرفته است مرا شفاعت نیست شما پیش موسی علیه السلام روید که او کلیم اله است  
این عاصیان در نزد موسی علیه السلام روند گویند که یا کلیم الله ما را شفاعت کن موسی علیه السلام گوید که در  
دنیا در واقع سامری که قوم مرا از راه بر آورده گوساله پرست کرده بود بحضرت حق سبحانه تعالی گستاخی نموده  
گفتم که ان هی الا فتنتک تضل بها من تشاء وتهدی من تشاء هنوز آن نجالت از من نرفته است  
مرا شفاعت نیست شما پیش یحیی علیه السلام روید که خدای تعالی در شان او فرموده که سید و حم و نبیاً  
پس از آنجا عاصیان بنزد یحیی علیه السلام روند گویند که یا رسول الله ما را شفاعت ساز یحیی علیه السلام گوید  
من در دنیا گناهی کرده بودم روزی مرا مادرم فرمود که کوزه آبی بیا من دو کوزه آب آورده بودم در ساعت  
مادر مرا غضب کرد که چرا چنین کردی پس هنوز آن شرمندگی از من نرفته است مرا شفاعت نباشد شما  
پیش عیسی علیه السلام روید که او روح الله است القصه امتان پیش عیسی علیه السلام روند گویند که ای پیغمبر  
خدا ما را شفاعت کن که در مانده کار خود شده ایم عیسی علیه السلام گوید که از من زلتی بوقوع آمده بود یک  
روزی بصحرای فتم آهوان راه دو شیدم بنزد مادرم آوردم دیدم که مادرم در خواب بوده است بیدار نکردم  
بر سر بالین او شیر را نهادم بعد بیرون آمده بجائی رفتم مادرم از خواب بیدار شده مراجسته است نیافتم است  
آن نجالت هنوز از من دور نشده است شما در نزد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم روید که او  
حبیب خداست و شفاعت کردن شان اوست اما درین مقام ما بین هر پیغمبری دو صد ساله راه باشد  
در آن زمان که نام محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را شنوند همه بکیار فریاد بر آرند که پیغمبر ما در دنیا محمد مصطفی بود  
صلی الله علیه و آله وسلم ما در دنیا بودیم امت او بودیم از ترس و هول روز قیامت نام مبارک پیغمبر خود را  
فراموش کرده ایم این گفته فریاد سازند و در نزد حضرت رسول الله روند و بزاری گویند که یا رسول الله ما را  
شفاعت سازید که همه در مانده ایم و رویهای خود را بر خاک پای مبارک ایشان بمالند گویند که یا رسول الله  
از هیچ پیغمبری شفاعت نیافتم رسول صلی الله علیه و آله وسلم عاصیان امت خود را دیده و حال بریر عیون علم  
میایند و سر مبارک بسجده نهند و گویند که آئی آن وقت گفته بودی که ولسوف یعطیک ربک فترضه  
اکنون وقت آن شده است که این امتان عاصی مرا که بندگان تو اند و عاجز آمده اند و طغهای ایشان خشک  
شده است و شکمهای ایشان گرسنه مانده است حالا از من شفاعت میخواهند آئی گناهان ایشان را بیا مرز  
و بر من بخش در حال اذ حق سبحانه و تعالی ندا آید که ای دوست من ای برگزیده من شفاعت ترا در باره  
ایشان قبول کردم پس یک مناجات چندین هزاران امتان عاصیان را از دوزخ آزاد ساخته در جنت



داخل نماید که بحساب است نیاید و در خبر است که چون روز قیامت شود جا و شان علیها تسعة عشر و ممر که  
مختر از برای تهدید مساصلیه سقر زندان هفت حجم پراغرا بکشایند از اطراف و جوانب اهل محشر آتش و دوزخ  
احاطه کند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم استغاثه بجناب قدس آقی کند جبرئیل علیه السلام گوید یا رسول الله  
غبار مشکین از کیسوی عنبرین خود بپاشان و قدرت خدا تعالی را نگاه فرمای آگاه کیسوی مبارک خود را بپاشاند  
اذا بخا غباری بر مثال سجانی پیدا شده بر مفارق امتش مایه اندازد باز جبرئیل علیه السلام گوید که یا رسول الله  
محاسن میوه نخیش را بپاشان چون بپاشاند از روی غبار عنبر نثاری حاصل شود ستری شود میان امتان و آتش  
و دوزخ چنانکه دست زبانی را از گریبان امت کوتاه گرداند و آتش و دوزخ را نگذارد که تعرض به بنده من  
رساند و انیس الواعظین آورده که فردای قیامت شود و در پیش پس هر بنده هر روز بست چهار صندوق  
را بدارند و در روز قیامت فرمان شود صندوقها را بکشایند بعضی پر نور باشد و بعضی پر نار باشد و بعضی خالی باشد  
فرمان شود که ای بنده در هر ساعتی که کاریک در آن کرده بودی آن صندوق را پر نور کردم و در آن ساعت  
که بری کرده بودی آن صندوق را پر نار کردم و در آن ساعت که بیکار گذرانیده آن صندوق را خالی  
داشتی و در خبر است که چون شب در آید فرشته ندا کند که ای ساکنان زمین با شما شب نود آمد غنیمت  
و ایند چون روز شود همچنان ندا کند گویند که هر کس ساعتی بگذرد و در آن کاریکی نکرده در روز قیامت او را چندان  
افسوس و پشیمانی روی نماید که در دنیا از رفتن تمام سال حاصل شود بعد از آن فرمودند حضرت محمد مصطفی  
صلی الله علیه و آله وسلم در نزد میزان طومارهای بسیار و نامه و دیوانهای خلق مناده دیدم حسنات و سیئات  
بر روی ظاهر شده میکائیل علیه السلام گفت یا رسول الله بشارت میدهم ترا که هیچ است پیغمبری را خیر و برکت  
چون امت تو نیست و میزان ایشان اقل بر موازین جمیع اممست خوشحالی هر آنکس را که پیروست تو کند  
و محبت تو در دل و رزد و وای بر آنکس که عصیان تو کند و نبض تو در دل وارد لطیفه سوم در کتاب  
معارج النبوت و در بعضی روایت آمده است که میکائیل علیه السلام را هفت صد هزار سمرهنگ بود و با هر یکی  
علی و در زیر هر علی هفت صد هزار فرشته دیگر صفها کشیده منتظر فرمان میکائیل علیه السلام ایستاده بودند  
همه ایشان مرا گفتند که یا رسول الله ما همه خادم و چاکران تو ایم و بر تو صلوات می فرستیم پیش از خلق آدم علیه السلام  
و السلام به بست پنج هزار سال لطیفه چهارم از دقائق الحقائق تصنیف ابولیت سمرقندی  
آورده که میکائیل علیه السلام پس از اسرافیل علیه السلام به پنج صد سال آفریده است در حیرت انسان  
آورده که میکائیل علیه السلام را هفتاد هزار سر بود و در هر سری هفتاد هزار روی بود و در هر روی هفتاد  
هزار زبان بود و در هر دانی هفتاد هزار زبان بود و در هر زبان ذکر لا اله الا الله محمد رسول الله



می گفت می گریست و از هر قطره اشک او فرشته پیدای شد و ذکر او نیز لا اله الا الله محمد رسول الله باشد و بادوی او از مرد است و سرتاپای او مویهای است از عفران و در هر موی او هزار روی باشد و در هر روی او هزار دهان باشد و در هر دهان او هزار هزار زبان و هزار هزار چشم گرفته رحمت بر عاصیان مؤمن در خواست می کند و مبرزان آمرزش می خواهد از حق تعالی و از هر دیده او هفتاد هزار قطره بریزد و از هر قطره او فرشته بصورت میکائیل علیه السلام خلق می شود که یاد کند به پاکی حق تعالی را تا روز قیامت و این چهار کلمه بر پیشانی میکائیل علیه السلام ثبت یافته که یا کریم العفو و یا حسن البلاء و یا عظیم الرجاء و یا معبد العرب و یا متحیر الهلکی و تسبیح میکائیل علیه السلام این بود که سبحان رب کل معصن و کافر سبجان من یضع من هیئت صافی بطونها الحواصل مد موسی نامه آورده که موسی علیه السلام از حق سبحانه و تعالی سوال کرد که یارب در اندی میکائیل علیه السلام چه مقدار باشد جواب آمد که نیم روی او سی صد برابر دنیا است

## فصل دوم در ذکر نامهای میکائیل علیه الصلوة والسلام

شکل است بر چهار لطیفه لطیفه اول در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجده احمد بغدادی آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از میکائیل علیه السلام پرسیدم که چند اسم داری که ترا بدان می خوانند گفت مرا قاسم الارزاق و وزان القسمة و ابوالغنائم و عبدالرزاق خوانند و زمین میکائیل خوانند فرمودند که باز پرسیدم ترا بنایت ترسناک می بینم گفت یا رسول الله چون ابلیس مردود و ملعون شد من و جبرئیل علیه السلام و ایم در گریه بودیم خدای تعالی وحی فرستاد که چرا شما یان در گریه ای گفتیم که بار خدایا از قهر و غضب تو ایمن نمی باشیم گفت چنین باشد ایمن باشید یا رسول الله از آن روز باز که دوزخ آفریده شده است از ترس خدای تعالی هرگز ننخندیده ام همیشه گریانم چون دوزخ را خدا تعالی آفریده همه فرشتگان در گریه بودند چون آدمیان را بیا فرید آنگاه خاموش شدند بدانستند که از برای ایشان شده است یا رسول الله از آن روز باز که خدای تعالی مرا آفریده است و باین امر ما مورساخته همیشه میزان و وزن در دست چپ گرفته می مانم و هر قطره باران را وزن کرده می شمارم و بحکم پروردگار بر زمین می بارم و همین گ درختان و نیارامی شمارم و شمار گیهای بیابان می کنم و هر دانه و غله را نیز و خادمان خود را مؤکل گردانم و هر قطره باران و سبزه و از ذاق مردمان و میوه تعیین نموده ام چنانکه قطره نباشد بدریا یا با میوه بدرختان و سبزه بر زمین مگر که بران فرشته مؤکل باشد لطیفه دوم در کتاب رساله العارف آورده که چون حق سبحانه و تعالی قطرات باران را بسوی زمین بفرستد با هر قطره فرشته همراه کند تا آن قطره را بعزت تمام بر روی زمین آورد

و زمین



وزمین آن قطره را بخورد باز فرشته دیگر بآن قطره حوالہ کند تا بخاک آمیزد و خیر کند و بنای گیاهی را بسازد و  
 اورا بروی زمین می آرد بعد ازان برای تمامیت آن ستارگان را خادم می سازد و حل طوبیت اورا بپوست  
 می دهد و مشتری حد اعتدال اورا ظاہر می کند و مریخ ریشہا و رگہای اورا برمی بندد و آفتاب بحرات اعتدال  
 اورا در جوش می آرد و زہرہ دل اورا کہ مقام غم و شادی ست بنیاد می دهد و عطارد ہیئت و صورت  
 اورا با تمام می رساند و ماہ اورا برنگی کہ شایسته اوست بقتدیر آبی بان رنگ می گرداند ملکہ  
 غذای او بقوت جاذبہ می رساند و ملک دیگر آن را بقوت واقفہ می سپارد و ملک دیگر آنرا بقوت نامیہ  
 می رساند و ملک دیگر آنرا شیری می سازد و ملک دیگر آن را لطفہ می سازد آن حیوان را چون انسان می خورد  
 باز بر انسان نیز چندین ملک دیگر خادم خواهد شد تا او انسان شود قابل احسان و عصیان گردد و در تفسیر کبیر  
 آورده کہ بر ہر دانہ و غلہ و میوہ نوشتہ کہ **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ** و بعد ازان نوشتہ کہ این دانہ و غلہ  
 روزی فلان ابن فلان باشد در کتاب معارجین آورده کہ فرمودند حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام فرشتہ  
 در پیش میکائیل علیہ السلام ایستادہ بود نام او عبد القدوس بود و خدمت او آن بود کہ ہر زمانی کہ کسی طعامی  
 از برای فتری آرد عبد القدوس دعا می کند کہ بار خدا یا بعد و ہر مونی کہ بر تن این درویش است ہزار جزو ثواب  
 بر صاحب این طعام عنایت فرماید لطیفہ سوم در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین  
 آورده کہ بعد ازان خطاب ب الارباب در رسید کہ میکائیل علیہ السلام اینچہ حل مشکل خویش داری از حبیب ما  
 بہ پرس پس میکائیل علیہ السلام پیش آمدہ گفت ما الدرجات یعنی عالی کہ درجات بندگان بآن مرتفع شود  
 چیست گفت **اطعام الطعام افشاء السلام والصلوۃ باللیل والناس نائم** یعنی طعام دادن و سلام کردن و نماز شب گذاردن  
 است میکائیل علیہ السلام فرمود کہ صدقت یا رسول اللہ نقل است کہ این چہار مسئلہ بود کہ چہار ہزار سال اسرائیل  
 و میکائیل و عزرائیل و جبرئیل علیہم السلام بحث می کردند و جواب آن مسائل نمی دانستند تا آن شب از آن حضرت  
 صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تعلیم گرفتہ دانستند بعد ازان میکائیل علیہ السلام گفت یا رسول اللہ چندین ہزار  
 سال است کہ منتظر دیدار مبارک تو ام و یک حاجت دیگر دارم اگر روا کنی حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 فرمودند کہ یا میکائیل من بندہ ضعیفم و خدای تعالی قاضی الحاجات است بگو حاجت تو چیست گفت ای  
 حبیب خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نو ہزار سال است کہ در ذکر خدای تعالی مشغولم و من طلب می کنم کہ ثواب  
 نو ہزار سالہ عبادت من بامتان تو روزی شود و رہین منم بودند کہ از حق تعالی نداد در رسید کہ ای میکائیل  
 بدوستی حبیب خود ہمہ حاجات ترا بر آوردم میکائیل علیہ السلام شادمان شد از شنیدن این نذر شکر خدا تعالی  
 بجا آورد گفت الحمد للہ بعدہ حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت نماز شکرانہ ادا نمودہ شاد شدند



لطیفه چهارم در کتاب معارج النبوت آورده که میکائیل علیه السلام گفت یا رسول الله وقت خدمت من آمد قدم بر پر من نه فرمودند قدم بر پر میکائیل علیه السلام نهادم و او مرا از مقام خود برداشت و می برد تا بدریای آب رسیدیم میکائیل علیه السلام بر میزد از انجام را بگذرانید تا بدریای آتش رسیدیم گمان بردم که ملکوت را آتش فرو گرفته است میکائیل علیه السلام ازین دریا نیز مرا بطیران خود گذرانید بعد از آن جاها و پردها پیش آمد و هر حاجی هزار ساله راه بود میکائیل علیه السلام را دیدم که ضعیف گشته و از طیران بازمانده گفت یا رسول الله از اینجا اگر یک قدم پیش آیم از هیبت جلالت پروردگار بر بال من می سوزد این گفت و مرا در پرده اولین نشانید عذر خواهی نموده برگشت بمقام خود مراجعت نمود

باب نوزدهم در بیان گذشتن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از کرسی وسیع و مقدس مسافت میان عرش و کرسی پیش آمدن مهتر اسرافیل علیه السلام و دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم خواجه اولی قسطنطنیه و وزیر عرش در خواب دیدن عجائب غرائب دیگر

مشتمل است این باب بر دو فصل

فصل اول در ذکر دیدن آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم فرشته را که بصوت خروس بود

متضمن بر شش لطیفه است لطیفه اول در شرح فقیه اسماعیل چنین میگوید که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون میکائیل علیه السلام از همراهی من بازماند اسرافیل علیه السلام را دیدم که پیش آمد سلام و اودم جواب داد و مرا بر بال خود نشانید و ازین جاها ی غلیظه که یک هزار ساله راه بود گذرانید پس دریاها پیش آمد بزرگ هفت دریا دیدم کشادگی هر دریا هفتاد و برابر این دنیا بود و مغاک هر یکی هفتاد هزار برابر از زمین تا آسمان بود لطیفه دوم در کتاب معارجین آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که خروسی در نظرم آمد که سر او از زر سرخ بود و در زیر عرش دو پای او از نقره تا تحت الثری و همراه که آواز می کرد از هر پر او نوری پیدای شد و از آن نور فرشته پدید می آمد و بر وایتی آن است که آن خروس در باغ خود این خروشی می کرد که ایها الغافلون یعنی ای غافلان هوشیار شوید و ای خفتگان از خواب غفلت بیدار شوید پرسیدم که یا اسرافیل این کدام مرغ باشد گفت یا رسول الله این مرغی است که تا این مرغ بانگ نکند هیچ مرغی در دنیا آواز ندهد و اولین مرغ بانگ نماز گوید آنگاه موزنان دنیا بانگ نماز بگویند و آن فرشتگان که از نورند از پرهای او در وجود آمده اند و دعای او این است که خداوند اهر که از همت محمد علیه الصلوٰه والسلام



نماز جماعت بر پای دارد آتش دوزخ بروی حرام گردان لطیفه سوم در کتاب انیس الواعظین آورده که  
 در جواب و سوال حضرت موسی علیه السلام آورده اند که موسی علیه السلام بر کوه طور از رب العزت سوال کرد  
 که یارب میان عرش و کرسی فرق چند است جواب آمد للقادم موسی علیه السلام گفت للقادم چیست گفت  
 روضه ایست که در کلانی ده هزار برابر این دنیا است موسی علیه السلام گفت یارب اندان روضه چه باشد  
 گفت اسپاندهم چند دنیا موسی علیه السلام گفت آن اسپان چه می خوردند گفت آب حیات می خوردند گفت یارب  
 پست ایشان چه مقدار است گفت هفتده برابر این دنیا است موسی علیه السلام گفت یارب ترا با سپان  
 چه حاجت است گفت یا موسی علیه السلام ایشان را پند از رحمت کنم و برگناه گاران است محمد علیه الصلوة  
 و السلام بنحتم و این اسپان در میان آن روضه آب حیات می خوردند و این آب حیات دریائی است که هفتاد  
 و چند دنیا است و اگر یک قطره ازان دریا بنیای آسمانها و زمین ها را غرق کند و در شکم ایشان آسمانها و  
 زمینها چنان نماید که دانه خردول است موسی علیه السلام گفت می خواهم که از حضرت تو سوالی کنم و لیکن شرم  
 می دارم فرمان آمد که پرس هر چه در خاطر داری موسی علیه السلام گفت یارب می خواهم که عرش را ببینم فلن  
 آمد که ای موسی نتوانی دید موسی علیه السلام گفت خواهم دیده تو افستن گفت از جاههای آسمان نظر کن  
 موسی علیه السلام بسوی آسمان نظر کرد و عرش را بیدید بهوش شده افتاد چنانچه سه شبانه روز از خود بیخبر بود چون  
 بهوش آمد گفت سبحانک ملاعظمه شانک و کبریا وک بعد ازان موسی علیه السلام گفت در زیر عرش و پایی  
 دیدم گفت آن اسرافیل است علیه السلام که ترک غیبت گرفته و عبادت با خلاص کرده و اورا از جمله ملائکه برگزیده ام  
 موسی علیه السلام گفت یارب در زیر عرش قصرها دیدم از زر سرخ و بزرگی هر قصری برابر دنیا باشد و درون آن  
 قصر با چیست گفت پر از رحمت من است چون روز قیامت شود آن رحمتها را قسمت کنم و برگناه گاران است  
 حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بنحتم لطیفه چهارم در انیس الواعظین چنین آورده که فرمودند  
 حضرت رسول علیه الصلوة و السلام که حق تعالی ستونی آفریده است در زیر عرش پیش از آفرینش عرش  
 بهشت هزار سال و پایان آن ستون زیر هفتم زمین است و بر سر آن ستون درختی است که اورا هفت  
 صد هزار شاخ است و بر هر شاخ هفت صد هزار برگ دارد و بر هر برگ هفتصد هزار فرشته است و بر هر فرشته  
 هفت صد هزار سراست و بر هر سری هفت صد هزار دهن است و بر هر دهنی هفت صد هزار زبان است  
 و بر هر زبانی هفت صد هزار لغت که هیچ لغتی بلغت دیگر نماند تسبیح می گوید خدای تعالی را چون بران بنده  
 مومن که بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد همه آن فرشتگان با و در هر زبانی بروی و در دو فرستاده  
 پس گویند آن فرشتگان که بار خدایا فلان بنده تو ساکن فلان مقام بر پیغمبر تو در دو فرستاد فرمان شود که شما



همه عبادت من مشغول باشید و مرآن بنده را آمرزش خواهید و مادر پدر او را نیز تا روز قیامت ثواب عبادت شما را و انجشیدم فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هر که گلاب بپوید و بر من درود فرستد غیر از تابشارت بهشت نیابد لطیفه پنجم در کتاب ریاض المذکرین آورده که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که حق تعالی مراد معراج چیزی عطا فرمود که هیچ یک از انبیا را عطا نفرموده و آن آن است که از برای امت من درجات عالیها ساخته و جهت صلوات بر من فرشته را مئوکل ساخته که فطرس نام دارد و مر این فرشته را هشتاد هزار پیر است و در زیر هر پیری هشتاد هزار دانه است و در هر دانه بیست و هزار زبان است و بهر زبانی تسبیح پروردگار گوید با استغفار از برای امت صلوات گویند و من آمرزش خواهد و بر من درود فرستد و فرشته در و در انگاه دارد تا بر حضرت جلال احدیت عرض کند بعد از ان حضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند که هر که از امت من درود فرستد من که محمد صلی الله علیه و الصلوة والسلام ده هزار درود بروی فرستم تمامی ملائکه صف و گروه گروه هر یک بروی ده هزار صلوة فرستند بعد از ان خداوند تعالی فرماید که تا صلوة او را در نامه ثبت ساخته با علی علین مضبوط و مربوط گردانند لطیفه ششم در تاج المذکرین آورده که ابن عباس رضی الله عنهما روایت می کنند که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که چون از اینجا پیشتر شدم در زیر عرش نظر کردم ملکی دیدم که یک پیرا و بجانب مشرق بود و یک پیرا و بجانب مغرب و سر او در زیر عرش بود و پای در زیر هفتم زمین بود و بعد مخلوقات و ذرات ریش او بود پس چون بنده از مردان و زنان بر من درود فرستد حق تعالی امر فرماید آن ملک را تا فرود بدریای نور که در زیر عرش است پس چون بیرون آید پیرهای خود را می افتانند و از هر دانه ریش او قطره های نور می چکد پس خدای از هر قطره از ان فرشته می آفریند و این فرشته تا روز قیامت از برای آن بنده درود فرستاده آمرزش می خواهد مقاتل ابن سلیمان گفته است که در خبر است که خدای تعالی ملکی آفریده است در زیر عرش مجید و بر سر آن ملک کیسونی است که از بزرگی گرد عرش را گرفته و بر هر موی او نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله چون بنده از امت من بر من صلوات فرستد در تمامی بدن آن فرشته تسبیح موی نماید الا که از برای او آمرزش خواهد

فصل دوم در ذکر دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در زیر عرش حضرت خواجه  
اولیس قرنی را و سلطان بایزید بسطامی و بهاء الحق والدین رحمة الله علیهم اجمعین

مشتمل است بر شش لطیفه اول در گنج الاسرار از ملفوظات قاضی احمد غزنوی روایت می کند  
ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت چون سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم را بمعراج بروند قدم از منازل



کرسی بیشتر نهادند اسد علی مرتضیٰ رضی الله عنه بصورت شیر طوق بندگی در گردن بامهابت و همیت  
 ایستاده چون حضرت مسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم را بید سر فرو آورد و در خاطر مبارک مهابت اسد الله  
 در آمد و شکوه در دل نهادند الهام از حق تعالی در رسید که این صورت علی ست رضی الله عنه لطیفه دوم در کتاب  
 گنج الاسرار آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام چون از نجاشیتر شدم بجانب است نظر کردم  
 مردی را دیدم که در زیر عرش از ستر تا پا گلیم در خود کشیده در خواب است راحت ست در خاطر گذشت که خداوند تعالی  
 این بنده ضعیف خود را پیغمبر اولین و آخرین گردانیدی و نام خود و نام این بنده در یک کلمه در آوردی مرا صیب  
 خود خواندی درین مقام عظمت از مهابت و وهشت بادب ایستاده می لرزم این که ام بنده مقبول ست که  
 درین محل خوابیده است ندانم رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم این مرد خواجه اولی قرن است آنحضرت صلی الله  
 علیه وآله وسلم التماس نمودند که از برای ملاقات خواجه اولی آرد و مندم اگر فرمان شود او را بیدار نموده ملاقات  
 کنم ندانم که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم خواجه اولی بعد از سی سال قدری در خواب است راحت ست او را از بخانی  
 آنگاه حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام نظر بسوی چپ کردند و جانور سفید دیدند که زیرین طوق سیاه بندگی در گردن  
 بمانند کبوتر نشاء کنان بدرون پرده عرش می در آید می بر آید دوم جانور در جای خود نظر در پیش خود دارد  
 حضرت مسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم التماس نمودند که یارب اینها کیانند فرمان در رسید که یارب شمس العارفین  
 بهاء الحق والدین ست عهد بعید شده که بخدمت طاعت من الفت گرفته و تن دستقامت عبودیت و باطن نیازمندی  
 با من نموده و بظاهر متابعت نبوت تو نموده و در بندگی ثابت قدم و از حجاب حاضرست و آن دوم روح  
 سلطان العارفین باینزیدست که لیل و نهار از گاه خلقت پاسبانی دل کرده و جان نیازمندی سمعاً و بصراً طاعت  
 و فرمان برداری و خدمت مداومت نزد من پاسبانی دل می کنند ای محمد علیه الصلوٰۃ والسلام مردمان اهل صلاح  
 و خاص و اولیای سالک کسانی اند که تربیت جذبه اصلاح باطن و استقامت کمالیت عبودیت و تلقین  
 پاسبانی حفظ قلوب و طاعت امر ظاهر و باطن با طاعت نبوت تواند لطیفه سوم در ریاض المذکرین  
 آورده است که ابوالمخارق روایت میکند از ابن عباس رضی الله عنهما که حضرت رسول علیه الصلوٰۃ والسلام  
 فرمودند که در شب معراج در شب عرش مدینه هفتاد مدینه دیدند هر مدینه هفتاد و بار این مدینه بود همه پرازد ملائکه  
 بودند و در تسبیح خداوند تعالی مشغول بودند و این دعا میکردند که ای بار خدایا بیا مرزا آنکس که غسل کند در روز جمعه  
 از غیر جنابت و بنماز جمعه حاضر شود نوشته شود مرا و بعد دهر موی که در تن اوست نوری در روز قیامت  
 پس حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام فرمودند که غسل کنی در روز جمعه اگر چه کاسه آبی بدنیاری باشد بد خداوند تعالی  
 مرا و ثواب بسیار لطیفه چهارم از کتاب مذکور فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر که



در روز جمعه غسل کند گاه بار و خدا تعالی او را از درد ها و دیوانگی و جذام و برص و از فتنه و جال لعین لطیفه بنجم  
از کتاب حیرة الفقهاء و جهة الفضلاء چنین آورده است که نماز جمعه را خواجہ علیہ الصلوٰۃ والسلام در شب معراج  
در زیر عرش پانچ صد بست چهار هزار نقطه نبوت و عنصر رسالت گذاروند که کیفیت آن گذارون را کسی  
نماید بجز آفریدگار لطیفه ششم در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند  
حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام چون از نیلجا پیشتر شدم فرشته دیدم بصورت خروس در زیر عرش قبه الیست  
از یاقوت و آن بر عمودی است از نور و آن فرشته بر بالای آن عمود دست هفتصد هزار بال از سوی راست  
و هفتصد هزار بال از سوی چپ و بر هر بالی هفتصد هزار پیرام و ارید و هفتصد هزار پیرا یاقوت و هفتصد  
هزار پیرا دیگر از مر و سبز و هفتصد هزار پیرا زرخ و هفتصد هزار پیرا زقره و سوری از یاقوت و چشم وی از  
گوهر گردن وی از زبرجد و پای او از لعل و عظمت او هفت برابر دنیاست و قد از عرش تا زمین هفتم  
ست و در هر پیرا نوشته که بسم الله الرحمن الرحیم و کلمه طیبه کل شئی هالک الا وجهه بسم الله العظیم و بعد  
و هر گاه که آن مرغ بالها بر هم زند از هر پیرا او باران بار و در هر قطره باران از در هر جان و جواهر باشد و آن همه  
بر سر بهشتیان افشانند و از هر پیرا او هفتاد هزار نعمهای خوش پدید آید چنانکه آواز او اندر بهشت افتد و اذان  
آواز همه درختان بهشت در جنبش آید و شاخهای درختان بر یکدیگر زند و حوران از نعمه و لذت آگاه گردند فی الحال  
بشرافات جنت که کنگره با است از لعل و یاقوت بروند و یکدیگر را بشارت دهند و شادی کنند که وقت عبادت  
امتان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد بوقت نماز آن مرغ از شوق کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله  
بر زبان راند و حرکت جنبش آید از جنبیدن این فرشته آن عمود و قبه در حرکت آید و عرش مجید نیز در  
اضطراب افتد و در رسد که ای فرشته چرا می جنبی و حال آنکه خدای تعالی از همه داناتر است فرشته گوید  
که آئی امتان محمد صلی الله علیه و آله و سلم متابعان حبیب تواند که در دنیا بر خواسته اند فریضه می گذارند  
فرمان آئی جل و علا در رسد که وجبت لهم فاشهد علیهم قد ترحمت و نظرت علیهم  
بالرحمة یعنی حکم کرده ام که حکم من رو نشود و گواه باش ای فرشته که برایشان رحمت کردم و بنظر رحمتشان  
منظور ساخته ام که از آتش دوزخ آزاد و مستوجب بوستان جنت باشند

باب بستم در بیان رسیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمقام اسرافیل  
و دیدن صورت اعلی او و دیدن صورت و گفتن اسرافیل و دیدن عجائب و غرائب

مشتمل بر دو فصل



## فصل اول در ذکر دیدن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم صورت صلی اسرائیل علیه السلام را

مضمون برینج لطیفه است لطیفه اول در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین چینی  
آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام چون اسرائیل علیه السلام را بمقام خویش آورد هزار هزار  
عزت و احترام و خدمت من بجای آورد بعد ازان از اسرائیل علیه السلام سوال کردم صفت بزرگی تو از  
انجی جبرئیل بسیار شنیده ام آرزوی من آنکه صورت اصلی ترا به بینم ندانم رسید که ای اسرائیل آنچه حبیب ما  
گوید فرموده او را بجای آور فرمودند بعد از یک ساعت نظر کردم اسرائیل علیه السلام را دیدم که بر کرسی نشسته است  
و یک رکن عرش بر کتف او بوده و پای او در زیر هفتم زمین اما عظمت او بمرتبه که دنیا و آخرت یک لقمه او  
شود و در پیش او علمی دیدم سبز در قصص الانبیا آورده است که اسرائیل علیه السلام را هفتصد هزار سرت  
و در هر سری هفتصد هزار روی و در هر روی هفتصد هزار دهن است و بر هر دهنی هفتصد هزار زبان است و در  
هر زبان بی هفتصد هزار لغت است و تسبیح میگوید خدای تعالی را از چشم او آب میچکد و از آب چشم خدای تعالی  
فرشته آفریده است که تا روز قیامت دعا کند و می گوید که بار خدایا امتان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را  
بیامرز و از آتش دوزخ خلاص گردان از کتاب جبارک تصنیف شیخ جلال الدین سیوطی رحمه الله علیه آورده است  
که فرمودند حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام هر وقتی که تسبیح می گوید اسرائیل علیه السلام همه فرشتگان آسمان گم میکنند  
نماز و رکوع خود را از شنیدن آواز اسرائیل علیه السلام چنین آورده اند که اسرائیل علیه السلام مؤذن آسمانها  
است پس اذان می گوید در هر شب و روز و میشود او را کسی که در زیر هفتم زمین است بعد ازان پیش ملائکه  
می آید پس نماز میگذارند و ربیت المعصوم تحقیق رسیده است که اول کسی که سجده کرد آدم علیه السلام را اسرائیل  
علیه السلام بود پس ثواب اعلی رسانید خدای تعالی او را بدرستی و راستی که نوشته شده است تحقیق تمامی قرآن را  
در جبهه او لطیفه دوم در اخبار الملکوت آورده است که کعب رضی الله عنه می گوید که اسرائیل علیه السلام را  
چهار بال است و یک بال او هفت آسمان و هفت زمین را پوشد و سه بال او در بزرگی چنان است که بحر  
پروردگار عالم جل جلاله دیگر ندانند در کتاب حیره الانسان آورده است که فرمودند حضرت محمد مصطفی  
صلی الله علیه وآله وسلم که بر بازوی اسرائیل علیه السلام هفتاد هزار دست دیدم درازی هر یک دست او  
هفتاد هزار ساله راه بود با هفتاد هزار دست صور گرفته است که درازی آن صور هفتاد هزار ساله راه و  
گرد آن صور سه هزار ساله راه بود اسرائیل علیه السلام گره در پیشانی مبارک آورده است و صور را بدین گره بسته  
چنانچه کسی خواهد که بدو و منتظر ایستاده است که تا که فرمان از جناب حضرت سبحان جل جلاله در رسد که این



صور را دوم کنم در تفسیر سورة الحاقة آورده که مر آن صور را هفت شاخ است و درازی هر شاخی هزار ساله راه  
 است و در هر شاخی سوراخهاست همچون زنبور خانه در شاخ اول جاهاى فرشتگان باشد و در شاخ دوم جاهاى  
 پیغمبران باشد و در شاخ سوم جاهاى صدیقان باشد و در شاخ چهارم جاهاى شهیدان باشد و در شاخ پنجم  
 جاهاى مومنان باشد و در شاخ ششم جاهاى کافران باشد از آدمیان و پریان و دیوان و در شاخ هفتم  
 جاهاى مخلوقات دیگر باشد بدانکه در تنبیه الغافلین آورده است که در یک روایت از رسول علیه الصلوة والسلام  
 چون قیامت آید سه میدانست در صور بر وایت دیگر دو میدان بود و دو میدان صور اول را فزع گویند یعنی  
 ترس كما قال الله تعالى ونفخ في الصور ففزع من في السموات ومن في الارض وان چنان باشد  
 که اسرافیل علیه السلام بفرمان خدای تعالی در صور در و مدگوید که انتبهوا ايها الخافلون یعنی بخود آید ای  
 غافلان چون آواز را بشنوند ترس و وحشت در خلایق افتد و همه کسان کارهای دنیوی را بگذارند و زلزله  
 در زمین افتد و همه برین حال بمانند تا چندانى خدای تعالی خواسته باشد بعد از آن باز خلق بکارهای خود  
 مشغول گردند و عمارتها کنند تا مدت چهل سال یا بیشتر یا کمتر انگاه همه روی زمین کافر گردند و یک مومن نباشد  
 نعوذ بالله من ذلك انگاه اسرافیل علیه السلام را فرمان آید که تا بار دیگر در صور در و مد و آن میدان مردن بود  
 قال الله تعالى ونفخ في الصور فصعق اى مات من في السموات ومن في الارض الا ما شاء الله  
 و درین میدان اسرافیل علیه السلام بگوید که ای جاهاى بیرون آید از قالمها همه یکبار بمیزند مگر جبرئیل و میکائیل  
 و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام و بعد دارندگان عرش باز جان همه را ملک الموت بردارد و ملک الموت بماند  
 و او را نیز حق تعالی بمیزاند انگاه خطاب در رسد که ملن الملك الیوم یعنی امروز ملک کراست بجایند  
 جباران و متکبران و منکران و کافران و فرعون صفتان که می گفتند این دنیا از آن من است و بر بندگان  
 من ظلم میکردند و بعضی از بندگان من غم آخرت نمی خوردند و خواجگان که کوشکها و سراپها و عمارتها و باغها  
 میکردند و میگفتند که این سرای و این گله و رمة از آن من است امروز آنها بجایند محکمس نباشد که جواب هر روایتی آنکه  
 او ریس علیه السلام از درون جنت جواب میدهد لله الواحد القهار و بر وایت دیگر آنکه حق تعالی خود جواب گوید که  
 لله الواحد القهار یعنی مر خدای راست ملک و او واحد قهار است یک و یگانه است در ذات و صفات  
 خود و با هیچکس مانند نیست و اوست پادشاه ابد سلطان اول و آخر قوله تعالى هو الاول والاخر والظاهر  
 والباطن وهو بكل شئ علیم پس زمین را هموار گردانند تا همه خلایق در روی بگنجد چون آن وقت شود  
 خلق را زنده گردانند از دریای بحر الحیوة که آن دریای است در زیر عرش چهل روز باران بار و همچون آب  
 نطفه تا چهل گز در قعر زمین فرو رود و خلق از زمین بمثال سماروق روئیدن گیرند و قالمهای همه خلق پدید آید



بی جان بر زیر بکد گیر افتاده اول کسی که زنده شود اسرافیل علیه السلام باشد باز فرمان شود مرا و اما در صورتی که  
 و آن و میدان بعث باشد و گوید که ایها العظام البالية و ایها العروق المنقطعة و ایها الاوصال  
 المتفرقة قوموا الفضل القضاء یعنی ای استخوانهای بوسیده و پراکنده شده زنده شوید از برای حکم خدای تم  
 پس جانهای همه از صور بیرون آیند چنانچه زنبور میان آسمان و زمین پر شود و هر جان بقالب خود درآید  
 و زنده شود اول کسی که زنده شود و سر از خاک بردارد حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باشند  
 بر وایتی آورده اند که پیش از آمدن صور سوم خدای تعالی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل  
 علیه السلام این چهار فرشته مقرب را زنده گردانند فرمان شود که در بهشت روید و هفتاد حله بپارید خلعت  
 و تلج بشارت بر گیرید و بجای شفاعت بیاید انگاه میکائیل علیه السلام فعلین کرامت بردارد و جبرئیل  
 علیه السلام براق بدست راست گیرد و حله هار ابدست چپ گیرد عزرائیل و اسرافیل را فرمان رسد که ایشان  
 تاج شفاعت را بردارند بعد فرمان در رسد که ای فرشتگان مقرب بروید حبیب مرا صلی الله علیه و آله و سلم  
 از روضه اش بیرون آرید و حلای جنت را بپوشانید و در حضرت من بپارید که امر و شفاعت کردن از وی  
 و نجشیدن از من ست چندان امتان عاصی را با و نجشتم که از من راضی گرد و انگاه آن فرشتگان مقرب بر  
 سر روضه مقدس آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم بیاید جبرئیل و میکائیل علیهما السلام بر جانب راست  
 اسرافیل و عزرائیل علیهما السلام بر جانب چپ ایستاده همه بیکبار آواز برآرند که یا احمد و یا ابا القاسم  
 صلی الله علیه و آله و سلم قم بادن الله تعالی یعنی یا رسول الله بر خیزید با مرا صلی الله علیه و آله و سلم  
 است و روز شفاعت ست بر خیز امتان عاصی و جانی را شفاعت از تو و نجشیدن از خدای تعالی است  
 چون رسول صلی الله علیه و آله و سلم آواز فرشتگان را بشنوند در حال از قبر مبارک خود بیرون آیند این چهار  
 فرشته مقرب گویند که السّلام علیک یا خاتمة النبیّین السّلام علیک یا شفیع المصلّین  
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گویند و علیکم السّلام یا مملکة المقربین رب العالمین امی متی گویان  
 از قبر بیرون آیند جبرئیل و میکائیل علیهما السلام را بر دست راست ببیند اسرافیل و عزرائیل علیهما السلام را  
 بر دست چپ ببیند یک براق بدست گرفته و یکی تاج را اگر فته رسول علیه الصلوة والسلام این جمله مقربان را  
 در کنار بگیرند و بسیار بگریند انگاه پیغمبر علیه السلام گویند که یا جبرئیل من امر و چه روز ست جبرئیل علیه السلام گوید  
 که امر و روز عرصات قیامت ست که خلق اولین و آخرین را جمع آورده شود در مقام حسابگاه پیغمبر علیه السلام  
 گویند که یا برادر جبرئیل من حساب امتان من چگونه شد جبرئیل علیه السلام گوید که ای دوست من امتان شما هنوز از  
 قبرا ی خود بیرون نیامده اند غیر از تو هیچ جان زنده نشده حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را شنوده سر مبارک خود را



برهنه کرده در سجده بنهند از حضرت حق سبحانه و تعالی ندا در رسد که ای دوست من و ای برگزیده من بر مبارک خود را از سجده بردار که امروز روز بجه نیست امروز روز شفاعت است از تو شفاعت کردن و از من بخشیدن هر چه میخواهی بخواه که اجابت نمودم و اعمال امتانت را یک یک ثواب نوشتم و دیگر از وجه امتان خود غم مخور سر از سجده بردار که حاجات ترا و اگر در رسول علیه السلام این را شنیده شادمان شوند و سر از سجده بردارند آورده اند که رسول علیه الصلوة و السلام طه را بپوشند و تاج عزت بر سر نهند و تعلین کرامت مپای کنند و بر براق راحت سوار شوند و در مقام حسابگاه بیایند و منتظر باشند که امتان ایشان از کدام جانب پیدا شده می آیند بعد از آن از خدای تعالی فرمان در رسد که اسرافیل اکنون صور را بدم اسرافیل علیه السلام صور را بدمد آواز صور بدین کلام می آید که قوله تعالی یا ایته النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه همه خلایق اولین و آخرین بیکبار زنده شده سر بردارند مومنان و کافران آمیخته در یک ساعت بخدای تعالی حاضر شوند نصیب عارفان آنست که همه عالم را بمظاہر شناسد که بیک دمیدن صور میسرند و بد میدن دیگر زنده شوند این از اسرافیل نیست از رب حلیل است

ای قبا پوشیدگان زیر پوست

گر چه از حلقوم عبید الله بود

جا نهاده مرده اندر گور تن

زنده کردن کار الطاف خداست

مطلق آن آواز خود از شده بود

مرده را ز ایشان حیات ست و نما

گوید این آواز او هم از جداست

باز گردید از عدم ز آواز دوست

این که اسرافیل وقتند اولیا

بر عهد ز آواز شان اندر کفن

لطیفه سوم در کتاب دقائق الحقائق آورده که اسرافیل علیه السلام از خدای تعالی سوال کرد که بدید اورا قوت بادها و کوهها و قوت انس و جن و درندگان و از سرتاپای او مویهاست از زعفران و در هر موی او هزار هزار دانه است و بر هر دانه هزار هزار زبان است و بازوهای او تسبیح میگوید خدای را بهمه زبان پیدا میکند خدای تعالی از هر دم او فرشته که تسبیح میگوید خدای تعالی را تا بروز قیامت ایشان نزد یکانند و بردارنده عرش و بزرگترین نویسندگان اند و ایشان بر صورت اسرافیل علیه السلام اند و اسرافیل علیه السلام در زیر عرش ایستاده و تاجی بر سر اوست که آن تاج هزار رکن دارد و بر هر رکنی مناره دارد و بر هر مناره فرشته است که غلظت او را آفریدگار داند اگر آب همه دریاها و روی زمین و دریاها و آسمانها در مخاکی چشم او بریزند پر نشود و می بیند اسرافیل علیه السلام در هر روزی شبی سه بار بسوی دوزخ از ترس دوزخ مثل زه کمان میگردد و گریه و زاری می کند از گریستن از چشمهای اسرافیل علیه السلام دریاها میرفت و روان بود اگر منع نکند خدای تعالی گریه او را هر آینه ملو شود تمامی زمین از آب چشم او پس گردد مانند طوفان فوج علیه السلام و اگر همه دریاها و کاریزها بر سر اسرافیل علیه السلام بریزند یک قطره بر زمین نچکد و این چهار کلمه بر پیشانی اسرافیل علیه السلام نوشته



که یا عماد من لا عماد له ویا وحر من لا وحر له ویا سند من لا سند له ویا غیاث من لا غیاث له  
و تسبیح اسرافیل علیه السلام این بود که سبحان السميع العليم سبحان المحتجب من خلقه سبحان ربنا و تلقا  
در انیس الواعظین آورده که مهتر اسرافیل علیه السلام آفریده شد خدای تعالی را شناگفت فرمان شد که ای  
اسرافیل درود فرست بر حبیب من صلی الله علیه و آله وسلم تا قبول کنم ثنای ترا گفت ای چگونه درود  
گویم فرمان شد که بگوی که اللهم صل علی محمد سید الانبیاء و شفیع الاممة یوم القضا  
لطیفه چهارم در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده است که خطاب حق تعالی  
با اسرافیل علیه السلام در رسید که آنچه حل مشکلات خویش داری از حبیب ما پیر اسرافیل علیه السلام پیش آید  
پرسید که ما الکفارات قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم اسباغ الوضوء فی المسیرات و المشی بالاقلام  
الی الجماعة و انتظار الصلوة بعد الصلوة یعنی پوشنده گناهان سه چیز است اول رسانیدن آب وضو  
بجملهای آن در وقت سر برداشتن از نماز یعنی شستن اعضا در وقت طهارت بکمال و آب بهمه اطراف  
رسانیدن سبب مغفرت گناهان است دوم پیاده به جماعت رفتن از برای نماز ستوم بعد از ادای نماز تطاری  
نماز آیند بدون هر که باین سه امر قیام نماید زندگانی بوجه احسن کرده باشد و ازین عالم بانیکنای برود و از  
گناهان خویش بیرون آید چنانچه از مادر متولد شده فرمود صدقت یا رسول الله در جنة الفردوس  
آورده که بروایت رضی الله عنهما که فرمودند آنحضرت علیه الصلوة و السلام که ترا چرا اسرافیل  
خوانند گفت یا رسول الله مرا اذان واسطه اسرافیل خوانند که صاحب صورم و سه نام دیگر دارم یکی منادی لاموت  
دوم عبد الخالق سوم ابوالمنافع لطیفه پنجم نقل از کتاب حبانک تصنیف مولانا جلال الدین سیوطی  
روایت کرده می شود از ابو شیخ فرمودند حضرت علیه الصلوة و السلام خدای تعالی را فرشته ایست  
که صدیق نام دارد و هفت دریای دنیا در ناخن انگشت تراوست مرا بید بر من سلام کرده و درود فرستاد  
من نیز جواب سلام او دادم و از او پیشتر گذشتم

## فصل دوم در ذکر پایهای عرش مجید

مشتمل بر پنج لطیفه اول در کتاب سیر منظوم آورده که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
وسلم ازینجا پیشتر رفتند فرشته آمد پر و بال او برکنده لطم

دوان یک ملک آمد آشفته حال	که برکنده زو جله پر و بال	بینتا در خاک فریاد کرد
که صد را دو اکن که مردم زود	شفاعت کن از لطف تاداد اگر	مرا باز رو یا نداین بال و پر



سرافیل را گفت احمد دگر ندانست در خواست از کردگار خدا گفت نتوانی این کار کرد ز یک قلم اندر آمد به پیر بآتش فرو ماند انجم کار مگر باز رویانندش آن خدای که چون او بوسید پای ترا پیش باز دادیم از بهر تو	بگو حال این یک ملک سرسبز که پر کن زیاده مرا تا پر م هم آخر شفاعت چو بسیار کرد پیریدی عجب سال چندین هزار پرو بال بستو داد و کردگار دعا کرد پس سید منوریا اجابت نمودم دعا ترا هم اندر زمان پرو بالش برست	بگفتا پرش بود شمش صد هزار ز سرتابن عرش را بنگرم پرش داد ششصد هزار دگر که تا بنند او عرش پروردگار کنون خاک میبوسدش پیش پای خطاب آمد از حضرت کبریا درش برکشادیم از بهر تو بقدرت بدان سا که بودش نخست
---	---	---

لطیفه دوم در کتاب میر منظوم آورده است که از حضرت امیر المومنین عسکری رضی الله عنه منقول است  
که فرمودند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم از اینجا پیشتر شدم قندیل دیدم روشن نظم

بنا که بجائی رسید آن جناب که برگویی احوال قندیل را چو روح توان تن بر آید دگر که می ستاند ز نور شید نو که نور محمد ز نور خداست نباشد بجز سایه عرش مایه	که قندیل روشن تر از آفتاب سرافیل بدو گفت قندیل تست درین پاک قندیلش آرد مقر دگر عرش عظم چو نور شود که کان همه نورها مصطفی است	پرسید صدر از سرافیل باز کجا نور تواند روان بود نخست بعین الیقین دیده ام در بطور ز نور محمد منور شود چو روز قیامت نماید به تیج
--	--	---

لطیفه سوم در کتاب مذکور فرمودند رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
چون از اینجا پیشتر شدم اسرافیل علیه السلام دست مرا گرفت گفت یا رسول الله نظر کن چون نظر کردم برگرد عرش  
خیله از فرشتگان دیدم عظیم چنانکه آسمان را که بیشتر دیده بودم فراموش کردم و آواز شنیدم که می گفتند  
که السلام علیکم یا رسول الله گوینده باد ترا رحمت الله تعالی فرمودند حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
جواب سلام ایشان داده از اسرافیل علیه السلام پرسیدم که ایشان کدام فرشتگان اند گفت یا رسول الله  
این فرشتگان را که و بیان می گویند و حلقه عرش اند و بیشتر از اهل آسمان و زمین و قطرات باران  
و ریگ بیابان و بیشتر از برگ درختانند به قصد بار لطیفه چهارم در کتاب اخبار الملکوت  
آورده که انس بن مالک رضی الله عنه میگوید که از رسول علیه الصلوة والسلام پرسیدم که پایهای عرش  
چند عدد باشد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفتند که من از اسرافیل علیه السلام پرسیدم او گفت من از  
قلم پرسیدم قلم گفت عرش الله تعالی را شش صد هزار پایه میباشد و در هر پایه شش صد هزار میدان است



و در هر میل نه شش صد هزار شهرستان میباشد و در هر شهری شش صد هزار خانه است و در هر خانه شش صد هزار  
صحن است و در هر صحن شش صد هزار عالم است و در هر عالم هفت چند دنیا پر از آدمیان و پریان باشند و  
بر دایمی پر از فرشتگان باشند و تسبیح ایشان این است که میگویند الهی بیامرز و ستان ابو بکر و عمر و عثمان و علی  
رضی الله عنهم و از پایه تا پایه دیگر شش صد هزار ساله راه است و در میان هر پایه فرشتگان بی عدد هستند  
فرمودند حضرت علیه الصلوٰه والسلام چون قریب پایهای عرش رسیدم دعای سدرۃ المنتهی را بر پایهای عرش  
نوشته دیدم در تاج القصص آورده که فرمودند حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم از اسرافیل علیه السلام  
پرسیدم از پایه تا پایه دیگر عرش چه مقدار مسافت است اسرافیل علیه السلام گفت مسافت پایهای عرش را  
بجز خدای تعالی دیگر نداند انگاه اسرافیل علیه السلام گفت یا رسول الله خدا تعالی را فرشته ایست که نام  
او حر قائل است هر ده هزار پر دارد و وقتی در خاطر این فرشته گذشت که بایستی که بدانی که بزرگی عرش چه مقدار  
است آنچه در ضمیر او گذشته بود حق تعالی بعلم قدیم خود دانست پر بسیارے اور لباد تا همه سی شش هزار پر شد  
از پری تا پری پنجه صد ساله راه بود انگاه آن فرشته را فرمان شد که عرش را به بیتد فرشته در پر و از شد پنجاه هزار  
سال سپید باز خداے تعالی چندان پر دیگر داد پس پنجاه هزار سال دیگر پرید انگاه که بر قفانگاه کرد و دید که  
هنوز از یک پایه عرش تا دیگر پایه نرسیده است متحیر ماند خدا تعالی ندان کرد که ای فرشته تا بروی قیامت اگر پری  
بساق عرش نرسی آن فرشته زبان تجمید حق سبحانه و تعالی بکشاد گفت سبحان القادر العظیم المدبر  
الحکیم در تاج القصص چنین آورده که هفتاد هزار حجاب تا بکرسی و ثری و صخره و هفت طبقه آسمان و زمین  
و لوح و قلم و جنب یک پایه عرش چون حلقه انگشتری باشد در بیابان لطفی بسم در کتاب معارج النبوة  
تصنیف مولانا معین الدین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن بجایها رسیدم  
که اگر صفت کنم همه عمر صفت آن مبین نگر دد اسرافیل علیه السلام هر بار بال خود را حرکت دادے  
و این جایها گذشته تا که حجاب قدرت پدید آمد از آن حجاب نیز گذشت بجای عظمت رسید در اینجا فرو ماند و معذرت  
عجز نامه خود را خوانده مرا بجای عظمت نشانید و قدم خود را بر قفا کشید و از اینجا ب مقام خود مراجعت نمود

باب بست و یکم در بیان شستن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر رفوف و دیدن صفین  
فرشتگان و دریاها و جایها و حاملان عرش و بزرگی ایشان و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل بر شش فصل

فصل اول در ذکر شستن آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم بر رفوف و دیدن فرشته صلصائل



در کتاب معارجین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون اسرافیل علیه السلام ناپدید شد کرسی پدید آمدند هوا با بساط نور برافراشته قدم بران کرسی نهادند ششم آن کرسی از زر سرخ بود و پاهای او از مروارید سفید بود همه بگوهر و یاقوت اندر گرفته و بران قبه‌های بسیار بود از قبه تا قبه دیگر هزار ساله راه بود و آن کرسی راده پر بود از زمرد سبز و اگر یک پر گسترده همه دنیا را بگرفته و بران کرسی پنجاه هزار فرشته بودند و یکدیگر را بشارت میدادند و بسوی من اشارت میکردند و می گفتند آمد آنکه بهترین خلایق است و یک فرشته دیگر بر سر آن کرسی بر قبه برترین ایستاده و نام وی صلصائیل بود بزرگی او چنانکه حق تعالی و اند بر من سلام کرد و بشارت داد گفت یا رسول الله اذن وقت باز که خدای تعالی مرا آفریده است ترا دوست میدارم و بر تو درود میفرستم پیش از خلق آدم علیه السلام به پنجاه هزار سال و من قدم خود برین کرسی نهادم و منتظر جمال تو ام فرمودند حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هر فرشته که بر قبه بود می گفت یا رسول الله قدم مبارک خود بر اینجا بنه تا ما را از قدم مبارک تو بهره باشد و معراج نام آن کرسی است چون قدم بران کرسی نهادم جبار اعظم آن همه را در زیر قدم من در آورد پس آن کرسی در هوا روان شد

### فصل دوم در ذکر دیدن آنسر صلی الله علیه وآله وسلم فرشته را که به هوا معلق در سجده بود

در کتاب حیره الانسان تصنیف حضرت خواجه احمد بغدادی آورده است که فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم چون بشیر نظر کردم یک فرشته بزرگ دیدم که معلق در هوا نشسته در سجده است ماطول عرض آن فرشته معلوم نمی شد و بر پشت آن فرشته زمین از کافور بود و آنگاه کرسی من بران زمین با ستاد بادب دران زمین از ررف فرود آمدم فرمان رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم این کرسی بر فرمان تو منتظر است اگر بفرمائی روان شود یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم تو هیچ اندیشه ادب مکن و ترس آوردل خود راه ده گفتم بار خدایا بنده ضعیفم و غریبم و تو بی نیازی ندان در رسید که ای محمد صلعم هر چیزی که آفریده ام بدوستی تو آفریده ام و خدای خود را بحبت تو آشکارا نموده ام ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم بشیر بیا چون پیشتر روان شدم فرشتگان من عدد دیدم که همچون برق می رفتند و معلوم نمی شد که از کجای می آیند و بکجا می روند و بجانب دست است ایشان نظر کردم کرسی از یاقوت دیدم که دران کرسی هفتاد هزار نقش منیود شش هزار پایه بران کرسی بود و پاهای او بعضی از الماس و بعضی از مرجان و طول و عرض آن کرسی هیچ معلوم نمی شد و فرشتگان می پریدند و تیز تر از برق می رفتند رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که من در حیرت بماندم فرمان در رسید که یا محمد صلی الله علیه وآله وسلم چه در حیرت مانده این کرسی قبله فرشتگان است که از نور تو آفریده ام و این فرشتگان که همچون برق می روند طواف این کرسی می نمایند



وازان روز که این کرسی را آفریده ام این همه فرشتگان را در طواف انداخته ام و هنوز یک طواف تمام نکرده اند و ازان پایه که روان شده اند هنوز بی پایه دیگر نرسیده اند چون ایشان یک طواف کرده بآن پایه برسند و آن وقت قیامت شود حضرت علیه الصلوة والسلام فرمودند من در حیرت بماندم ندانم در رسید که یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم بر کرسی مابین پس روان شدم بلندی آن کرسی نو دوازده هزار ساله راه بود و در یک لحظه طی نمودم و کرسی من در میان آن کرسی ایستاده شد چون نظر کردم تجلیات نور عجائب دیدم و در میان آن تجلیات بچکان خوش شکل دیدم که صفت ایشان در زبان ننگه از درگاه حق سبحانه و تعالی سوال کردم که بار خدایا ایشان کیانند ندانم در رسید که یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایشان که باین شکل لطیف اند نماز و روزه مومنان میباشند و کسی که از امت تو با محبت نماز گذارده باشد و روزه داشته باشد آن نماز و روزه را درین مقام پاک میطلبم و پیش میکنم اگر بالیقین دست با جماعت نماز بجای آورده باشد باین صورت میکنم و در میان این مقام پاک نگاه میدارم و اگر بالیقین نباشد و بی محبت نماز گذارده باشد آن نماز را حکم کنم که بر آسمان نگذارند و در جامه سیاه بپنجه و در دنیا اندازند آن نماز از درگاه الهی ناپسندیده شود که ای بنده چنانکه تو مرا ضایع کردی خدای تعالی ترا هم ضایع کند یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم این نماز و روزه مسلمانان را نگاه میدارم از برای آنکه در مشکلات آخرت ایشان در کار ایشان یاری دهد و نگاه از کرسی فرود آمدم و در رکعت نماز ادا کردم و در حق امتان حاصی خود دعا کردم ندانم در رسید که یا محمد هیچ غمت مخور اگر چه ترا امتانند مرا بنده کنند

### فصل سوم در ذکر رسیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بباق عرش مجید و دیدن سطرهای که در آنجا نوشته شده اند

در کتاب روضه الاحباب آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند چون ازینجا بیشتر شدم ناگاه همین رفرف پدید آمد بر من سلام کرد و آن بساطی است از نور بر وایتی ادیک دانه مروارید آفریده شده تسبیح میگفت غلغلۀ تسبیح او در ملکوت پیچیده بود قدم بر رفرف نهادم و بیک حرکت نزدیک بساق عرش رسیدم چون عرش را دیدم از هیبت او بلرزیدم و ادر است عرش ندانی شنیدم که سبحان من عفوک عباد قدرتک و از پیش عرش شنیدم که لا یعلموا العرش الا انت و از عرش ندانی شنیدم سبحان قدوس رب الملائکة و السروح بعد ازان جاهای بسیار پیش آمد از انجمله هفتاد هزار حجاب از رخ و هفتاد هزار حجاب از سیم خام و هفتاد هزار حجاب از مروارید و هفتاد هزار حجاب از زمرد سبز و هفتاد هزار حجاب از یاقوت سرخ و هفتاد هزار حجاب از ظلمت و هفتاد هزار حجاب از نور و هفتاد هزار حجاب از آب و هفتاد هزار حجاب از آتش و هفتاد هزار حجاب از باد و سطرهای هر جابانی هزار ساله راه بود رسید عالم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که رفرف مرا



ازین جایها بگذرانید بعد از آن به پرده داران عرش رسیدم هفتاد هزار پرده دیدم و در هر پرده هفتاد هزار  
سلسله دیدم و هر سلسله بر گردن هزار فرشته نهاده اند و این پرده ها نیز بعضی از مر و اید و بعضی از یاقوت و بعضی  
از جواهر و هر پرده فرشته لازم که هر یکی ازین فرشتگان را هفتاد هزار فرشته دیگر تابع بودند و بزرگی  
هر فرشته چنانکه از کتف تا کتف دیگر هفتاد هزار ساله راه بود بعد از آن بطائفه ملائکه رسیدم که عدد ایشان  
هفتصد برابر تمامی مخلوقات هفت آسمان و زمین بود و آن جماعت از طائفه کتب و بیان بودند و این رفرف  
مرا ازین پرده ها یک یک میگذرانید تا میان من و عرش یک پرده پیش نهاد مرا بساق عرش رسانید نظر کردم  
چهار سطر دیدم بر نوشته بسطراول انا ذکر من ذکر یعنی یاد کننده آن کسم که بیاد من مشغول است  
قال الله تعالی فاذا ذکرنی اذکر سطر دوم انا محبت من محبت یعنی دوست آن کسم که مرادوست ارد قال  
الله تعالی یحبهم و یحبونه سطر سوم انا ازید من شکر یعنی زیاده میکنم نعمت خود را در باره کسی  
که شکر نعمت من گوید قال الله تعالی لئن شکرتم لاذیدنکم سطر چهارم انا احب من دعائی یعنی اجا بهت  
میکنم هر که مرا بخواند قال الله تعالی امن یحب المضطر اذا دعاه در تاج القصص آورده است که فرمودند  
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم بعد این جایها هفتاد هزار صف فرشته دیدم و از پس آن  
هفتاد هزار صف دیگر دیدم و هر صفی بعد و چند برابر همه خلایق و یکی از ایشان زهره نادر که بعرش نگر  
از ترس خدای تعالی دست بر بام عرش نهاده و سر در پیش افکنده و آنرا که بردست است و چپ او بوده  
هرگز نمیده و از پر تا پر دیگر ایشان مسافت سیصد ساله راه است و از پنج تا سینه ایشان نیز سیصد ساله راه  
است و از فرق تا قدم پر دارند و هر پر یک زبانه و بهر زبانه خدای را تسبیح میگویند و هشت صف دیگر  
دیدم هر صفی بعد و همه خلایق و موسی بن آدم میان و چهار پایان و پر مرغان و در کثافت آورده که فرمودند حضرت  
علیه الصلوٰة والسلام در گرد عرش هفتاد هزار ملائکه طواف میکنند تکبیر و تهلیل میگویند و در پس ایشان  
هفتاد هزار صف دیگر ایستاده اند نیز تسبیح میگویند در تاج القصص آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه و آله و سلم چون آن فرشتگان مرادیدند آواز بر کشیدند گفتوا السلام علیکم ایها النبیین و رحمة الله  
عزیز بنده توئی بنزدیک خدای تعالی جواب سلام ایشان باز و اوم گفتم اینها کیانند و در رسید که ایشان  
حمله و حافان عرش اند چند برابر خلق هفت آسمان و زمین و هفتصد برابر دنیا اند و حاملان عرش را دیدم  
که قرات ایشان تم بود در کتاب معارج النبوة آورده است که فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
بعد از آن رفرف مرا بر فوق خود نشانیده از مقام خود روان شد و یاها پیش آمد که عرش عظیم را احاطه کرده است  
هفت دریا دیدم که کشادگی هر دریا هفتاد برابر دنیا بود و مغالکی هر یکی هفتاد برابر آسمان و زمین بود و رفرف مرا



ازین دریا گذرانید و گریه و آوازی بگوش من نرسید و هیچ فرشتگان را نشنیدم چنان از خلق غائب شدم که گویا هر دو کون در عظمت خداوندی متلاشی گشته اند در اخبار الملوک آورده است که فرمودند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرش را چهار جوی است جوی اول از مروارید آید است و این سخن را تا دلیل می باشد یکی آنکه زمین در کناره جوی مروارید است و جوی دوم از مروارید است و جوی سوم سفید تر از شیر و شیرین تر از انگبین و شهد است و جوی چهارم از برف است و سنگ ریزه آن جوی از مروارید است چنانکه چشم از دیدن او خیرگی می کند پس گذشتم فرشته را که در زیر عرش بود مرا در اهشت صد هزار بازو بود و در هر بازو هشتصد هزار پر بود و در می آمد آن فرشته بدریای که در زیر عرش است و او را بحر لوی می گویند غوطه می خورد و هر روزی هفتصد هزار بار پس بر می آید از دریا و بازوهای خود را می افشانند از هر قطره او الله تعالی فرشته پیدا میکند تا بر روز قیامت تسبیح میگوید این است تسبیح او سبحانک یا سید عالم الحمد لله سبحانک ما اذقناک سبحانک ما اذقناک و زاد الاخرت آورده است که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که بجانب راست عرش هشت رود است و اگر این دریاها نبود ی هیچ فرشته نتوانسته عبادت کردن زیرا که نور عرش ایشان را بسوختی و در گرد این دوها احتیاج در یابی آفریده است که پنجمصد هزار ساله راه پهنای او است و پنجمصد هزار ساله راه قعر او است از یکدانه مروارید عرش عظیم را احاطه کرده بقدرت حق سبحانه و تعالی

## فصل چهارم در ذکر بزرگی طول و عرض حاملان عرش مجید

در روضه الواعظین آورده است که حضرت خداوند تعالی چهار فرشته آفرید بجهت احتمال عرش فرشته اول از نور فرشته دوم از رحمت فرشته سوم از باد فرشته چهارم از آب در شفاء النضاج آورده است که قامت هر یک ازین حاملان عرش پنجمصد هزار ساله راه بود و مقدار موضع قدم هر یک از ایشان هفت هزار ساله راه بود و در کتاب سراج القلوب آورده است که وهب ابن منبه رضی الله عنه گوید که عرض سر هر یک ازین حاملان عرش دو صد و هفتاد هزار ساله راه است در اخبار الملوک آورده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در بزرگی حاملان عرش فرمودند که میان زمره گوش و گردن هر یک از ایشان مسافت آن مقداری است که پیریدن مرغ باشد تا نهمصد سال عبد الله ابن عمر رضی الله عنهما میگوید که حاملان عرش را مسافت از یک گوشه چشم تا گوشه دیگر پنجمصد ساله راه است و آنکس تا کتف دیگر ایشان نهفت و هزار ساله راه است و هر یک ازین فرشتگان را چهار روی است از چهار جانب یکی روی بصورت آدم دوم بصورت گاو سوم بصورت شیر چهارم بصورت کرگس و با هر چهار روی بحد و ثنای مشغول باشند و تسبیح آن روی که مشابیه آدمی است این بود که سبحان اعطیت برحمتك انوار بنی آدم



یا ارحم الراحمین و تسبیح آن روی که مشابیه گاو است این بود که سبحان من یزق من یسأل من لم یسأل سبحان من یری  
ولا یری و هو بالمنظر الاکبر و یزق ما طن اجمعین و تسبیح آن روی که مشابیه شیر است این بود که سبحان من یعلم  
من خلقه من قبل سبحان من ادری ما هم فی البر و البحر سبحان من یسمع خفقا الطیر فی اوجارها سبحان من یسبح  
الطیر فی الهواء و یزق جمیع الطیور وایت تاج القمص و بر وایت ابن عباس رضی الله عنهما بالای هر یک  
ازین حاطان عرش دو صد و هفتصد هزار ساله راه بود و زیر پای هر یک ازین حاطان هزار ساله راه جاست  
که در زیر قدم گرفته اند و از همه آسمانها و هشت بهشت و هفت دوزخ و نهقاد هزار حجاب و هفت طبقه زمین تا ناف  
ایشان پیش نباشد و پایهای ایشان از همه فرو گذشته خدا و اند که تا کجاست در کتاب ریاض المذکرین آورده که  
چهل هزار سال عرش بر آب متحرک بود و قرار نمیگرفت تا پیرامون او خطی سبزی پیداشد که لا اله الا الله محمد رسول الله  
از برکت این کلمه عرش قرار گرفت چنانچه در سوره هود علیه السلام فرموده است که قوله تعالی و هو الذی خلق السموات  
والارض فی ستة ايام و کان عرشه علی الماء بعد اذان الله تعالی باد و بیا فریتا عرش را بر پوشتانید در هوا بود  
و بعد اذان حاطان عرش را بیا فرید که امروز ایشان چهارند چون روز قیامت شود هر یکی را یکی و دیگر یاری هفت  
تا هشت شوند چنانچه حق تعالی میفرماید که و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیة و در کتاب روضه الواعظین آورده  
که حق تعالی فرشته که از نور آفریده بود او را ندانید که ترا بهمت احتمال عرش مجید آفریده ام چه مقدار قوه  
میخواهی گفت چندانکه هفت طبقه آسمان را میخواهم که بیک انگشت بردارم فرمود که کرامت نمودم فرشته دیگر که  
از رحمت آفریده شده بود او را نیز ندانید که چه مقدار قوت میخواهی گفت هفت طبقه زمین را بیک انگشت  
بردارم بوی نیز انعام فرمود فرشته دیگر که از باد آفریده بود مرا و قوه باد او و فرشته چهارم را که از آب  
آفریده بود مرا و قوت آب او پس خطاب کرد که ای فرشتگان عرش را بردارید این چهار فرشته حکم قادی بنیاد  
با قوت در زیر عرش در آمدند مدت نهقاد هزار سال اهتمام نمودند تا مقدار تمامی دریاها را عالم عرق از  
بدن ایشان روان شد عرش را از جایش حرکت داده نتوانستند و بخدای تعالی از عجز خویش بنالیدند حق  
تعالی مضاعف آن بایشان قوت عطا فرمود و کلمه طیله سبحان ذی الملک الملکوت سبحان ذی العزة والعظمة  
والقدرة و الکبرياء و الجبروت سبحان الملک النحی الذی لا یموت سبوح قدوس رب الملائکة و الروح  
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم تعلیم شان فرمود از برکت  
این کلمه عرش را بر داشتند و بمقام وی رسانیدند و همواره گفتن این کلمه مبارک می نمایند اگر یک لحظه  
از گفتن این کلمه حاطل گردند عرش از محل خود سقوط پذیرد حق تعالی حاطان عرش را از فرشتگان دیگر  
اشرف تر آفریده است و آنها را امر فرموده است تا هر روز دو بار با مد و شب سلام کنند بر حاطان عرش



همه فرشتگان از جهت بزرگ و اشتن ایشان حاصل لامر اینکه حاملان عرش بقوت و شوکت خود بنایند و گفتند که مشور عفت بر عنوان سیاست است و دستور عصمت تو قیغ رفیع الشان ما است و طیلسان عبودیت و من عنده لایستکبارون عن عبادته بر دوش ما است جلیاب مکرمت بل عباد مکرمون در آغوش تکمین ما است خلعت الذین یحلمون العرش راست بر قامت با استقامت ما است اشارت با بشارت لیسبحون بحمد ربهم و یومنون بعلامت ما است سمنه و ونده طاعت در میدان استطاعت و یسبحون الیل والنهار ما اختار لم عرش الرحمن جل جلاله اعظم الاجرام فی عالم الامکال قیاب اوست بر بازوی شوکت ما است لوح المحفوظ که الکتب فی القرآن کفایت او است در کناره دولت ما است چون حاملان عرش در نظر توقیر و اعزاز و در ذات خود دیدند و لغت و صفات خود بر میزان تجسس احسان پسندیدند حق تعالی مورچه خلق فرمود بمقدار سر انگشت او را نام با بنام حضرت خود تعلیم فرمود بامداد آنحضرت عرش آنها برداشت تا حاملان عرش عجز خود دیده دانستند و بر عجز خود اعتراف نمودند

### فصل پنجم در ذکر آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدرون دانه تسبیح حاملان عرش و دیدن عجائب و غرائب

در کتاب حیرت الانبیاء تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده اند که فرمودند حضرت رسول علیه الصلوٰه و السلام در هر یک از حاملان عرش تسبیحی دیدم که درازی آن تسبیح پیدای نمود هر دانه تسبیح برابر کوه بزرگ بود و دانه آن تسبیحها سبز همچون زمر بود و آن فرشتگان این تسبیح میگفتند سبحان العلی العظیم بالاسم هفت آسمان پر از نور شده بود و من در حیرت با ندیم ندا در رسید که ای محمد علیه الصلوٰه و السلام در میان یکدانه تسبیح ایشان در آمی و عجایب مرا ببین آنگاه در سوراخ یکدانه تسبیح ایشان درآمده روان شدم چون اندرون آن دانه نظر کردم زمین و آسمان و ماهتاب و ستارگان دیدم چون پیشتر روان شدم یک شهر عظیم دیدم در درون آن شهر مسجدی دیدم و در هر مسجد خلایق جمع شده بودند و از ان خلایق کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله بشنیدم متحیر شدم گفتم خداوند آن کدام محمد است که دین او درین عالم ظاهر گشته است ندا در رسید که ای محمد علیه الصلوٰه و السلام هر چیزی که آفریده ام بدوستی تو آفریده ام و بجز تو جیب دیگر نکرده ام اگر نام محمد با عدد بوده باشد بدستی تو و نام تو همه پیامبرم و در بهشت برم و در میان هر یک دانه تسبیح چنین عجایب پدید آمده ام و همه را در دین شریف تو در آورده ام و درین عالم دین ترا از روز نخست ظاهراً کرده ام و آنرا که دوست داشته ام در دین تو در آورده ام آنم که نور تو آفریده ام اول در میان قبیحات فرشتگان نور تو آشکارا کرده ام و این عجایب که دیدی از علم من یک نکته است فرمودند رسول علیه الصلوٰه و السلام چون این ندا را بشنیدم شاد شدم و پیشتر روان شدم همچنان هفتاد هزار شهر مسلمان آباد



دیدم ابی بن کعب رضی الله عنه روایت کند از حضرت سالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که در میان آن  
 دانه تسبیح معراج مسخر من کردند و بالای آسمانها بروند و آنچه در دانه تسبیح معراج نه فلک کیفیت آن از جانب حق تعالی  
 بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم منع شد که ای حبیبم حقیقت این نه فلک بامت خود زینها نخواهی گفت آنگاه  
 حضرت رسول علیه الصلوة والسلام اذان دانه تسبیح بیرون آمدند و سپاس باری تعالی را بجای آوردند گفتند  
 ای بار خدایا این فرشتگان که تسبیح می گویند در هر دانه تسبیح نه فلک را آفریده کسی را شمار آنها معلوم هست یا نه  
 در رسید که شمار این دانه ها سه چهل و پنج است و این فرشتگان را هفتاد و یک سال است که در عبادت مشغولی دارند روز  
 قیامت ثواب این همه تسبیحات را جمع کنم و همه را بامتیان گناه کار تو بخشم و باین بهانه در بهشت در آمم حضرت محمد مصطفی  
 صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که از شنیدن این ندا بسیار شادمان شدم در سراج القلوب آورده که خدای تعالی عرش را  
 بر سرین فرشتگان نهاده است و چهل و پنج گرامی تر از ایشان نزد او نیست اول کسی که خدای تعالی از فرشتگان بیا فرید این  
 چهار فرشته اند که عرش بر سر ایشان است آورده اند که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون از اینجا پیشتر شدم ناگاه از  
 زیر عرش نسیمی بوزید و روی بوی جان پاکی یافتم گفتم آملی این چه بوی است باین خوشی و خرمی فرمان آمد که این نفس  
 سوختگان شوق تقوی است هر گاه که آن سوخته مشتاق از مصیبت سینه ای بر آرد آن نفس سوخته بهیچ حال نیار آمد تا باین  
 مقام نرسد تا باین حلقه عرش باز و درون بهیچ چیزی نیاسایند بلکه باین نفس ایشان از شوق لغوه بر آورند اما بخدای که  
 ما بر ایشان مشتاق تریم هیچ ذاتی و دلی را آرزوی عشق خدای در دل می آید بهیچ جانی ملاشتیاق جمال و جلال خدا تعالی  
 هست در ایشان و غمزدگان از شمای پرسم با خدا نمی کشند بهیچ بیا که هنوز وقت نثار کرم است درین مجمع  
 محتاجی هست هر حاجت دار بدیش سینه آرید و نوید نباشید که این ساعت درهای فضل و رحمت گشاده است  
 باو شا با آنچه خواهیم اندازیم و آنچه خواهیم بخشید ملکا هر یکی را تشریف و لواحتی و خلعتی و کرامتی و ذوقی و عشقی و محبتی در  
 خورش حال ارزانی دارد و در تاج اعصص آورده که این چهار طهر است که عبداللہ ابن عباس رضی الله عنهما گوید که فرشتگان  
 چهار هزار سال شنیدند و آنچه بدان بود که چون فرشتگان بمقام خویش در هر جا قرار گرفتند از جانب است عرش ندا  
 آمد تا همه روی همان سوی نهادند تا اگر خوانند هزار سال می نگرستند زیرا که هزار سال می بایست تا سماع با تمام رسد  
 و از چپ عرش ندا آمد که یا ایها الذین آمنوا هزار سال این سماع برداشت همه سرفروا گفتند و گفتند درینا که چهار  
 هزار سال گوش نهادیم این مرتبه نبی آدم را آمد حال ملائکه چنین بود اکنون هشتاد و نه جای مومنان در قرآن یا ایها  
 الذین آمنوا میشوند و چنین بر حال اند حضرت خداوند تعالی میفرماید که در هشتاد و نه جای ترا میخوانم اجابت میکنی  
 تو مرا یکبار بخوان تا اجابت نمایم و اذان روز باز که حاملان عرش را حق تعالی آفریده است ایستاده اند تا روز قیامت  
 پیوسته بدین کار مشغول اند یکی تسبیح و دیگر مومنان را استغفار کردن چنانچه حق تعالی می فرماید که الذین



یحمون العرش من حوله یسبحون بحمد ربهم ویومنون به ولیستغفرون للذین آمنوا وراخبار المملکت آورده است که هر یکی از حاملان عرش را چهار بال است بر روی ایشان بوده کی حجاب است که تا در عرش نه بیند و از هیبت و عظمت عرش بهیوش نگردد و تسبیح ایشان سبع و قدوس باشد اول عرش بر آب بود بعد از آن بر باد چنانچه در بالا مذکور شد و در رساله قادریه آورده که ابوهریره رضی الله عنه روایت میکند از رسول علیه الصلوة والسلام که گرد بر گرد عرش شنبه است از نور در روز قیامت در آن منبر با قومی باشد که جامهای ایشان از نور و ایشان پیغمبران و شهیدان نباشند ولی پیغمبران و شهیدان از حال شان بعبطه باشند صحابه رضی الله عنهم عرض کردند که صفت کن آنها را گفت ایشان مسلمانان باشند که با صلح و اقیاد دوستی کرده باشند و با ایشان نشسته باشند و از برای خدای ایشان زیارت کرده باشند حال آنکه یک جنس نباشند از اطراف متفرقه باشند بیت هزار خویش که بیگانه از خدا باشد خدا کین همه بیگانه آشنا باشد

## فصل ششم در ذکر دیدن آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم در یابی را که در زیر عرش است و ماهی آن دریا و عجائب و غرائبی که در شکم آن ماهی است

نقل است از تفسیر کبیر که فرمودند رسول علیه الصلوة والسلام شبی که مرا معراج شد و رفرف مرا عرش رسانید دیدم که خدا تعالی پیش عرش دریای آفریده الهام در سید که ای محمد علیه الصلوة والسلام قدرت مرا بین این دریا و ماهی انبیک مشاهده نمای چون بدریا رسیدم در میان آن دو یابیک ماهی دیدم که درازی آن ماهی هشتاد هزار ساله راه بود و عرض آن ماهی چهل هزار ساله راه بود در شکم آن ماهی سیصد شصت قلعه آفریده است از نور و مفاصله قلعهها از یک دیگر شانزده هزار ساله راه و در میان هر دو قلعه سه لک باغ آفریده است و در هر باغی سه لک دریا و در هر دریای طعم شیر و شهد و آب و شراب ترتیب داده و بر کنار هر دریای درختان آفریده است و این جمله را از برای مومنان کرده از برای حرارت روز حشر و در سایه این درختان چتر باشد در روز قیامت مومنان بران دریا کشتیها بهینند از زرخ و شکم آن کشتیها از فیروزه سبز باشد و در میان آن کشتیها فرشتگان گروهی را روان سازند و تماشای دریا کنند بعد از آن از آن دریا یک ماهی بیرون آید و دهان باز کرده آن کشتیها را یک لقمه کند و باز سر بر دریا فرو کشد و مومنان در شکم آن ماهی عجائب و غرائب تفرج کنند گویند که در بطن آن ماهی سه لک مسجد جامع باشد مومنان در آن مساجد عبادت کنند حق تعالی در شکم آن ماهی یک باغی آفریده است و درختان او بهر شاخ انواع میوه دارد و درازی هر میوه هفت چند میوه دنیا باشد و چهل سال مومنان از آن میوه با بخورند و عیش و تماشا کنند بعده جمله حوران جمع شده از جانب مومنان بدرگاه خدای تعالی مناجات کنند که آئی شوهران که در دنیا کرم کرده بودی حالا آن لطف مکرم خود را باز رسان حق تعالی فرمان دهد آن ماهی را که بنزدیک کنار دریا بیا و آن کشتیها را از شکم خود بیرون آر که در آن مومنان اند در حال آن



کشتیها را از شکم خود بیرون اندازد و مومنان تمام از کشتیها فرو آیند و در طلب حوران شوند و در بهشت عین شریعت بخرمی  
در آیند و شاد میمانند ابد الا بادی بی بیخ و بی مشقت خواب و مات در بهشت نباشد بجز عیش و کامرانی و شاد کامی فرمودند  
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که رفرف مرا از ان مکان بیرون برد

باب بست و دوم در بیان سوار شدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
بر بالایی آسی که از یک دانه مروارید بوده و دیدن برجهای عرش و بزرگی  
آن دیدن کنه های آن برجهای که چند لک بوده است و دیدن عجایب غرائب دیگر

مشتمل بر هفت فصل

فصل اول در ذکر استقبال نمودن عرش بان سرور صلی الله علیه و آله و سلم

در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی آورده اند که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام چون رفرف  
از زیر قدم من ناپدید شد صورتی پیش آمد بر مثال پسی از یکدانه مروارید سفید و تسبیح میگفت نور از دهانش مزار بهشت  
ومی برد و چندان پی برید که مقدار آن حقیقی و اندا بود در رضی الله عنه میگوید که از رسول علیه الصلوة والسلام شنیدم که  
گفت بر بالایی اسپ مروارید سوار شدم میرفتم که عرش مجید پنجصد ساله راه پیشواز من آمد عرش گفت یا رسول الله قلاده  
توحید و جید من افکنده اند و ردای استوای رحمانی بر قامت من انداخته اند و قبله دعوه نیاز مندان منم و آشیانه  
ارواح مقربان منم و آستانه اسرار موحدان منم و هر چه در حیطه آفرینش خلعت وجودش پوشانیده اند و جرحه جودش  
نوشانیده اند مجموع سر بر قدم من دارند و دست نیاز بر خوان و لافتم و مانده جود و کرم من دراز میکنند خطاب مستطاب  
حضرت ب الارباب جل جلاله در رسید که ما را برگزیده و محبوب پسندیده هست که این همه عظمت و اعتشام شاد و جنب  
احترام او چون ذره باشد در برابر آفتاب بعده ارکان بنی پایان ممالک و ملک و ملکوت از جناب حضرت عزت مسکلت  
نمودند که آتی چون شود که تارک علم وجود ما را بکرم وجود قدم مبارک وی گردانی جناب ب العزت مسکلت ایشان را  
مقرون با جابت گردانید خیمه اقبال و شاد روان جاه و جلال محمدی علیه الصلوة والسلام را بر بام بهشت آشام اجرام  
بر کشید خواجه علیه الصلوة والسلام و امن بهمت از تارک کونین در کشیده آستین از نقود عالمین بر افشاند ساکنان حظائر  
قدس بجناب انس گفتند که یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم در اقطار و کثاف آفاق بر سبیل اتفاق اگر نظر اندازی عالمی  
بسازی گفت اینها همه اقطار امتان من است که مانند یخ آلتنا فی الافاق و فی انفسهم در اقطار چاکران نظر  
کردن از بهمت عالی نباشد گفتند باری در ملکوت عالم بالا نگر فرمودند که تماشاگاه پدر من بوده است و کذلک نری



اَبْرَاهِيْمَ فِي مَلَكُوْتِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ خَلَّسَ كِه منظور نظر پر بوده باشد سپر را دیده الفت بکلفت بایست گفت نظر بر عرش الرحمن  
 که سقف جهان است بینداز و خاطر خاطر ساعتی بجانب او پرواز که مستوی صفت رحمت الهی عرش است قبل  
 قلوب عارفان عرش است قندیل روح مشتاقان عرش است کشتگاه و لهای سرستان عشق عرش است اقرب  
 الاجسام الی الملکوت عرش است السبب الاشیاء الی الجبروت عرش است فرموده بی چنین است اما عرش بدین  
 عظمت را از ظلمات قدوم کی از چاکران و ملازمان من لرزه و اضطراب براندام او می افتد اهتزاز العرش بموت  
 سعد بن معاذ رضی الله عنه تحمل مقاومت من از کجا دارد بلکه بجز و فراق که سبب عدم ملاقی و یار از خاکساران است  
 من افتد بر خود لرزیدن گیر و تحمل وصال و ملاقات من چگونه تواند داشتن بلکه چون یمنی در گوشه بیتمی از او بار خویش  
 بگیرد عرش مجید لرزه اهتزاز العرش ببکاء البیتیم عرش کجا طاقت این در یتیم داشته باشد گفتند در چه نگر می گفتم در جمال  
 او نگرم و در کمال لطف او بنیم که نطفه بودم از اثر تربیت او مضغه گشتم علقه بودم صدیقه گشتم چنین بودم و چنان شدم  
 ولی بودم حمید گشتم یتیم بودم عظیم گشتم غریب بودم حبیب گشتم فقیر بودم امیر گشتم بنده عجبایی بودم صاحب معراجی گشتم  
 پسر عبدالله بودم محمد رسول الله گشتم درویش بی دینار بودم پادشاه عرب و عجم گشتم امروز در عالم فنا و جهان بی بقا این  
 همه فضل و انعام و لطف و کرم از انانی فرمود که بعام بقا آیم و در مقام محمود و حوص مورود و محضر مشهور ایت اشفع  
 تشفع بدست من دهند و وعده با مرده و عطا ی با جای و لسوف یعطیک ربک فتدفعه تقدیم رسانند و هر کرا داغ  
 خویش بر دل بنیم در ظل رایت و رحمت خویش به نشاغم و از چنگ سرسنگ آتش سرکش و دوزخ برهانم و بمقصد مرصد  
 اعلی و مصعد و مهد جوار حق برسانم قال مؤلف الکتاب خطاب لنبی صلی الله علیه و آله و سلمه مشنوی

ای شمع سراچه آلی	خورشید سپهر بادشاهی	ای مسند تو فرازا نجم	در شرع تو طبع کرده ره گم
از شمع تو گشت بر رخ روح	ابواب مکاشفات مفتوح	هر ذره زیر تو وجودت	داده خبر ز نور جودت
بی واسطه حس لامری	بر خوان ابیت عند ربی	عشق چو براق همت نچخت	در راه ادب کاب لکسخت
از ناز تو گلر خان این باغ	بر چهره نهاده داغ برداغ	بر ده ره تارک ملائک	قدرت زده پایه ارایک
در مسند عز قاب تو سین	خاک قدم تو بود کونین	بنمود ز حق بر حمت افکند	ز آئینه ذات تو خداوند
در منظر هستی تو دیدم	آن حسن که بهم نه تو شنیدم	در عرصه انکشاف معنی	بکشد لبیت زبان بدعوی
یک پرده عیسوی براقلا	ترساند پیش نشان داد	هفتاد هزار پرده داری	پیش رخ جانفرازی عالی
در پرده مشرب به خیالی	کور ابنو و بجز نه مثالی	بیچاره معین کین غلامت	از دیده دل کند سلامت

فصل دوم در ذکر آفرینش مجید حقیقت بزرگی آن در شرح اوصاف و اوضاع تعاد و قوایم برجهای آن



در کتاب زبیرت الابرار آورده که قال الله تعالى وهو الغفور الودود ذو العرش المجید فقال لما یزید وقال  
فی سورة الانفال وهو العرش العظیم وقال فی سورة المومن رفیع الدرجات ذو العرش یلقی الروح من امره  
علی من یشاء من عباده ودر تاج القصص آورده که بدانکه ملک تعالی عرش عظیم خوانده قوله تعالی لب العرش العظیم  
وقیامت ر عظیم خوانده است لیوم عظیم ودر لزله قیامت ر این عظیم خوانده است ان زلزلة الساعة شی عظیم  
وخلق رسول صلی الله علیه و آله وسلم ر این عظیم خوانده است وآنکه لعل خلق عظیم وفضل خود ر این عظیم خوانده است  
والله ذو الفضل العظیم وقرآن ر این عظیم خوانده است والقرآن العظیم اگر همه و اصفان جهان گرد جهان  
گرد آیند عظمت عرش را بیان کنند نتوانند وصف کردن در شرح تعرف مشهور است که گفته اند که الله تعالی عرش را از برای  
انهار عظمت آفریده است لامکان لذاته تا قدرت خود را بر خلق نماید نه اینکه مکان ذات مقدس او بوده باشد  
چپ حضرت او از تخیل در مکان کردن منزله است و سر همه کسان در ادراک عظمت عرش بزرگی او عاجز است چگونه در  
اندیشه عظمت خداوندی او تواند بود و در اخبار المملکت آورده که حکمت در آفرینش عرش فکری چیست چون باری تعالی  
بمکان احتیاجی ندارد و جواب میگویم که در آسمان چیزی عظیم آفریده است و فرشتگان را فرمان داده تا آنرا تعظیم دارند  
و آن قبله ایشان است چنانچه در زمین حق تعالی کعبه بنا نهاده است و فرمان داده او را تعظیم داریم و بعضی را در  
بیت المقدس فرمود و او از عرش و کرسی منزله است و اینکه در وقت عادت بر آید باعث آن است که عرش بالا است  
و آن قبله دعاست علماء جمهم الله گفته اند که بهتر آنکه در وقت دعا و ستهاد و مقابل سینه دار و تادفع و هم جا ملان باشد  
که خدا تعالی بالا است و از و حاجت میخواید چنانکه از جهل بعضی کافر میشوند و میگویند که خدای تعالی بالا شده می گوید  
و می بیند این سخن بی تاویل گفتن خطا است بدانکه بعضی منجمان بر آنند که عرش و کرسی عبارت از فلک الافلاک بود یعنی  
برتر است ازین هم افلاک میگردد و عرش فلک الافلاک است نه فلک ازین سبب گویند و بقول فقهاء و متکلمین از هفت  
فلک میش نیست و این اختلاف در نام است و معنی همان بود که اول ذکر کرده شد در اخبار المملکت آورده است که  
حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که حق تعالی عرش را از جوهر و نور بنور یا قوه آفریده است و بزرگی او از حد  
وصف بیرون است و اخبار آمده که عرش را سیصد شخصت برج است بعضی از یا قوه و بعضی از زبرجد و بعضی از نقره  
اگر هفت هزار حجاب پیش آن نبودی نور آن همه عالمها را بسوختی و در ریاض المذکرین آورده که از برجی تا برج دیگر سیصد  
هزار ساله راه است و از قلع هر برج نیز سیصد هزار ساله راه است و در تاج القصص آورده است که حق تعالی  
او را از هفتاد هزار رنگ آفریده است و در ریاض المذکرین آورده است که عرش در هر روز هفتاد هزار رنگ  
از نور پیدا میکند و هیچکس استطاعت و قدرت ندارد که نگاه بکند از انوار کند نقل از تفسیر سوره یوسف  
علیه السلام آورده که حق تعالی چند چیز را در کلام مجید و فرقان حمید خود عظیم خوانده است یکی از ان عرش است باین آیه



که کاله الاهوردب العرش العظیم ازان وقت باز که خدای تعالی آسمانها و زمینها و عرش را آفریده است هر روز عرش پنجاه ساله راه بالا میرود و کشته می شود و در زاد الاخرت آورده که رسول علیه الصلوة والسلام گفتند که عرش هزار هزار ششصد هزار سردارد و در هر سر هزار هزار ششصد هزار روی دارد و بر هر روی هزار هزار ششصد هزار دهن دارد و بر هر دهن هزار هزار ششصد هزار زبان دارد و بر هر زبان هزار هزار ششصد هزار تسبیح می گوید هر کدام بخت دیگر که بایکد گیر مانند در ریاض المذکرین آورده که روایت می کند ابن عباس رضی الله عنهما از حضرت علیه السلام که تسبیح بعضی از زبانهای عرش این است که سبحان القائم الدائم سبحان الدائم القائم سبحان الملك الاعظم سبحان من لا یعلم بکیف الا هو امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت می کند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم که هیچ مخلوقی از خداوند تعالی خشن نمی ترسد که عرش و بعضی از زبانهای او باین کلمات ناطق است که اعوذ بالله من غضب الله و اعوذ بالله من سخط الله و اعوذ بالله من نقمة الله و اعوذ بالله من کید الله در کتاب حیرة الانسان آورده که فرمودند حضرت رسول علیه الصلوة والسلام که آن اسپ مروارید مرا می برد و چند نعلی که او را خداوند تعالی داند ندارد رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام عرش را نیکو معاینه کن چون بیشتر نظر کردم بسوی عرش درے دیدم از یاقوت تحفه او از مرد بود و نام آن در باب الهدهد بود چون کرد بیان مرا بدیدند در باز کردند اندرون در رسیدم

### فصل سوم در ذکر کنه های عرش مجید

در قصص الانبیا آورده که حق تعالی در هر برج عرش هژده رکن پدید آورده است و از رکنی تا رکن دیگر چهار هزار ساله راه است و هر سالی را ازین چهار صد هزار ماه است و هر ماهی را چهار صد هزار هزار آدین است و هر آدین را چهار صد هزار هزار روز است و هر روزی را چهار صد هزار هزار ساعت است و هر ساعتی را چهار صد هزار هزار دقیقه است و هر دقیقه را چهار صد هزار هزار روز و دنیا است و هر رکنی ازین ارکان سی صد شصت قائمه دارد و در زیر هر قائمه شش صد هزار علم است از نور و در از می هر علمی را الله تعالی داند و بالای هر علمی نوشته که کاله الاهوردب محمد رسول الله و در زیر هر علم چندان فرشتگان هستند که عدد ایشان بحجر الله تعالی دیگر نداند و از قائمه تا قائمه دیگر سیصد شصت هزار هم چند دنیا است در کتاب اللطائف مذکور است که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که اندرون هر برج عرش سیصد پنجاه هزار گوشه است از گوشه تا گوشه دیگر فرق چندان است که اگر الله تعالی قوت جمیع مخلوقات را بر غی دهد که هفت هزار سال پر و بگوشه دیگر نتواند رسیدن در زاد الاخرت آورده که بدر دن هر یک برجهای عرش هفتاد هزار طبقه است و در میان هر طبقه هفتاد هزار شهرستان است و در هر شهرستان هفتاد هزار چند



و نیا آسمان و زمین ست بعد از ان از عرش بیرون رسیدم ند آمد که یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم عرش را نیکو معاینه

دریا قوت منج افریدست عرش	خدائی که گسترده این مهرش	کن چون نظر کردم عالم گوناگون دیدم متحیر بماندم	
ولی راه هر نزدیانی از ان	بهر فوق از ان صد هزار دیان	همه فوق یکدیگر است استوار	بود سقف در عرش هفتا هزار
هزار عالم اندر یک آشکار	بهر سنگ از ان شهر و سی هزار	بهر سنگ سی هزار ای عزیز	بهر نزدیانی از ان جمله نیز
بشست هزار سال بن بدن	ازین نوبت تا بدن نردبان	خزین صفت و گشت رشت	بقولی که شست هزار سال است
همه نور تابان همه آشکار	در ان عرش بدنگره صد هزار	چنین قدرت قادر علم است	که هر عالمی ان چو این عالم است
بقدر زمین تا فلک و رود	بنقطه که هر روز عرش بن بود	و قدرت حق پاک صنع الله	یکمی تا یک صد هزار ساله راه
در ریاض المذکرین و در تفسیر کشف البیان آورده است		نه به ملک ملک کبریا	بیا لارود تا به وز جبریا

جعفر صادق رضی الله عنه که گفت که صورت جمیع مخلوقات در عرش منقوش است و آن آن است که خداوند تعالی فرمود که وان من شیء الا عندنا خزائنه و هر مومن که در زمین است حق تعالی صورت او را در عرش آفریده است هرگاه که آن مومن خدای تعالی را یاد کند صورت او نیز خدای را یاد کند فرشتگان گویند که عجب این نیست که آن مومن ترا یاد کند عجب این است که صورت او ترا یاد کند و اگر وقتی مومن بگناهی مبتلا شود با وی آید و پروه پیش آن صورت و او را فرشتگان ندانند که آن که بنده گناه می کند یا من اظهر الجلیل و اسرار القبیح علی و نیز در کتاب ریاض المذکرین ابوالخوارق روایت میکنند که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که هر دوی گذشتم که در نور عرش غائب و مستغرق گشته بود پرسیدم که این مرد باین درجه چه خصلت رسیده است گفت که این مردی است که در دنیا سه خصلت نیک داشته بوده اول آنکه زبان او دایم بذكر خداوند تعالی مشغول بوده دوم آنکه دل او دائم متعلق بمساجد بوده سوم آنکه آن هرگز دشنام پدر و مادر نکرده بوده است

فصل چهارم در فکر ناپدید شدن پسران ائمه و ستر صلی الله علیه و آله وسلم بر رفوف سوم

در کتاب معارج النبوة تصنیف مولانا معین الدین آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوة والسلام آن صورت اسب از زیر قدم من ناپدید شد ناگاه رفوف دیگر که بازوهای من از مرد سبز بود پیش من آمد و قیل انه بساط اخضر ما بین الخافقین رفوف بساطی است سبز گر انما یه از مشرق تا مغرب در گیر و قیل انه ریح لطیفه رفیعة من خزائن اللطف رفوف بادی است لطیف و شریف است از خزاین لطف میوز و قیل ان کل رفوف ثلثائة الف درجة من درجة مسیحة ستائة الف سنة بعضه گویند که رفوف را سیصد هزار پایه است و از پایه تا پایه دیگر شش صد هزار ساله راه است و هر پایه زیر پای حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمدی فلما جدها



النبي تبارک و تعالیٰ چون جدا شدی پایید و دیگر بر قدم حضرت علیه الصلوة والسلام آمدی و یحییٰ بن اذیمه در جاست  
گذاشتند و لا حاجت للسیدان بحول القدم حضرت علیه الصلوة والسلام را حاجت جنبانیدن قدم نشد فرمودند  
حضرت محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله وسلم رفوف مرا چندانی برد که حساب او را حق تعالیٰ داند گاه مرا ببالا  
می برد و گاه به نشیب می آورد و از راست بچپ از چپ بر است می آمد چون مرا قریب بر جهای عرش ساینده  
و عای گنج العرش را بر گرد عرش نوشته دیدم در آوازه آخرت آورده که خداوند تعالیٰ هر روزی شش صد هزار  
خلعت از نور در عرش می پوشاند چون شبانگاه شود همه سوخته گردد تا بروزی قیامت این چنین باشد نقل من  
کتاب نزهة الابرار و فی کفایة الشعب روی فی الاخبار ان نور الشمس جزء من ثمانین الف جزء من نور العرش  
نور العرش جزء من ثمانین الف جزء من نور المؤمن و قد ذکر فی مجلس شهر رمضان کفایة شعبه روی است باسناد  
متصل که نور شمس یک جزو است از هشتاد هزار جزو و نور عرش و نور عرش یک جزو است از هشتاد هزار جزو و نور  
مومن و ذکر این امام شعبی در کفایة در مجلس شهر رمضان نموده است

### فصل پنجم در ذکر نازیدن عرش مجید بر بزرگی خود و تادیب نمودن حق تعالیٰ او را

آورده اند که چون حق تعالیٰ عرش را بدین عظمت بیافرید عرش به بزرگی خود بنازید گفت مرا سیصد شصت هزار  
قائم است و شرف اضافه رب العرش اکرم صاحب عظیمه دائم است و فلاح الافلاک منم زیرا که مرکز دار پرکار  
فلک در حیطه دائره من است ملقب بفلک اطلس منم و مقرب بحضرت رب العزت منم و این هفت قندیل مقرنس  
لا جوردی پیکر از طاق ایوان من آویخته اند و این هشت فالوس مسدس زبرجد منظره از ساق بیان من نور  
انگیزه و درجات من ارفع درجات باشد رفیع الدرجات و العرش و حرکات من اسرع حرکات است اسرع حرکات  
الاجرام حوکه الارض و ظهور نور استوی در وجود من است یا بکمال الرحمن علی العرش استوی آفتاب او صاف  
کمال الی در آب صاف کمال من کماهی میباشد که و کان عرشه علی الماء حق تعالیٰ خلقی از من بزرگتر و وجود نیارده  
و کنوز انوار و رموز اسرار بمن سپرده است حق تعالیٰ او را نیز بکمانچه سیاست مودب گردانید و گرد عرش ماری  
آفرید بحر مطوفش نام ساخت و نتائج القصص آورده است که الله تعالیٰ گرداگرد عرش مارے آفریده است  
که عرش را احاطه کرده است سر آن مار از مروارید سفید و دو چشم او از گویا هر بر و لیسه الیا قوه بود و ازین چشم تابان  
چشم او صد هزار ساله راه است و دو گوش او از مروارید و دندانهای او نیز از مروارید و بر وایتی سر او از زرد  
ست و دهن او از قوه و از شکم تا پشت وی در بلندی هفتصد هزار ساله راه بود و او را چهل هزار بازو است  
و بر هر بازو هفتاد هزار پر دارد از مشک و غیره و در هر پر یک هفتاد هزار روی هفتاد هزار زبان



دارد و بهر زبان تسبیح می گوید و بر هر پری از پرهای او فرشته استاده بدست او تسبیح است از جواهر و بر و لیست  
 حریر است از نور و آن حریر را هزار شاخ است از شاخ تسبیح دیگر صد ساله راه است و آن فرشتگان تسبیح  
 میگویند خدای را بر فتنی تمام که اگر آن رفیق نکند از غلظت تسبیح ایشان هفت آسمان بزرگ و از هم و فرشتگان  
 هفت آسمان هلاک شوند و هر بار که این تسبیح می گوید بر جمل تسبیح فرشتگان غالب می آید و چون دهان باز  
 می کشاید جمله آسمان از دهان او همچون خورشید و برق روان گردند تسبیح ما را این است فبسم الله و سبحانه و اعظم  
 شانه و علی سلطان الله الهی برهانه و اشد جبروته و اکبر ملکوته و احاط بکل شیء عدا آن ما را از حضرت اب العالمین  
 فرمان در رسید که عرش را حلقه کن ما عرش را احاطه کرده دُم خود را در دهان خود آورد و هنوز نصف از حلقه آن را  
 بجاشیه عظمت خالی مانده است

## فصل ششم در ذکر دیدن آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم لوح و قلم را

در کتاب معارج نامه ابوالقاسم نیز آورده است که حضرت جناب سالت آفتاب برج جلالت مفتی مجالس جبروت  
 منتهی مدارس ملکوت مقدم الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که مرا رفعت چندان برد که خدای  
 تعالی داند تا پیش لوح و قلم رسانید قلم را دیدم که گفت شیفته اسرار عشق و محبت شوم و سکینه ارواح اهل معرفت منم  
 از اسرار مغیبات و از تصرفات شبهات محفوظ منم منظر علوم غیبی منم و منبع حکم لاریبی و مطلع طوابع انوار قدسی منم و  
 منظور نظرات بی حجاب منم علم چشمه و القلم بر تابه لشکر و وسیع پیکر من بر کشیده اند خط و افر علم بالقلم بر منشور دیوان  
 رفیع الشان من رقم زده اند و در آفرینش لوح عبد الله بن عباس رضی الله عنهما گفت باری تعالی آنرا از در سفید  
 آفریده است و هر دو کراشه وی از یاقوت سرخ است و دو چندان از قلم سر آن لوح بساق عرش باشد و آخر او در کنار فرشته  
 که نام او باطیر الوالیب بود نهاد و چنانچه حق تعالی فرمود که فی لوح محفوظ در عجائب المخلوقات بروایت کعب الاحبار آورده  
 که حق تعالی قلم را آفرید از جواهر وادی آن دوازده هزار ساله راه است فرمان داد قلم را بران لوح کلمه توحید بنویس  
 که لا اله الا الله لا انا من لم یرض بقضائی ولم یشکر علی نعمائی ولم یصلح علی بلائی فلیطلب جاسوائی از زبان قلم نوری بیرون  
 آمد چنانکه از قلم سیاهی بیرون آید و بعضی گویند که زبانش شگاف نداشت در انحال زمهابت فرمان مالک الملک  
 شگافه شد آوازی از قلم بیرون آمد چون آواز زعد باز قلم را امر شد که بنویس گفت خداوند چه نویسم حق تعالی فرمود  
 اکتب علی فی خلقی یعنی علم من در خلق من گفت ابتدا بچه کنم گفت لا اله الا الله چهار هزار سال قلم بسبزه دید تا این کلمه  
 نوشت باز امر شد که بنویس گفت خداوند چه نویسم فرمود که محمد رسول الله چهار هزار سال دیگر قلم بسبزه دید تا این  
 کلمه نوشت بعد از آن قلم بنالید که آهی این کلام بنده است که نام وی قرین نام نیست خطاب آمد که این نام که



است که اگر وی نبود می بیهیچ چیز نبود ی این نام محمد عزنی است صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر آخر الزمان است قلم را چون  
محبت به نسبت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم غالب آمد بروی سلام کرد گفت السلام علیک ایها النبی ورحمة الله  
و بركاته تحقیق بنیابت خواجہ فرمود صلی الله علیه و آله و سلم و امتان اور انتم کرده در جواب قلم گفت السلام علینا و علی عباد الله  
الصالحین و جواب را بود لبث نگاہ میداشت تا در شب معراج سلام قلم را بخواجه علیه الصلوٰۃ و السلام رسانید و  
جواب خود گذرانید ازین معنی سلام سنت آمد و جواب آن فرض و رین باب اشارت آن است که سلام قلم را در روز  
ازل ضائع نگردانید امید و اریم که سلام و تسلیات مارا که امروز بر روح پر فتوح جناب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
روان سازیم فردضایع نگردانید باعث غفران خطیات و رفعت درجات ما گردانید عجیب و الله ذو الفضل العظیم  
باز حق تعالی امر فرمود قلم را که بنویس مرا مت آدم علیه السلام را هر آنکس که بندگی کند در بهشت میدر آید و اگر گناه کند  
در دوزخ رود و بنویس امت نوح علیه السلام را هر آنکس که بندگی کند در بهشت رود و الا در دوزخ و بنویس امت ابراهیم  
علیه السلام را کسی که بندگی کند در بهشت میدر آید و اگر گناه کند در دوزخ و بنویس امت موسی علیه السلام را هر آنکس  
که بندگی کند در بهشت میدر آید و اگر گناه کند در دوزخ و بنویس امت عیسی علیه السلام را هر آنکس که بندگی خواهد کرد در بهشت  
رود و اگر گناه کند در دوزخ و بنویس امت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را کسی که بندگی حق تعالی را کند  
در بهشت می در آید پس قلم خواست که بنویسد که اگر گناه خواهد کرد در دوزخ رود درین وقت ندا در رسید که ای قلم لاوب باش  
بعد ازان قلم از هیبت آتی استاده ماند تا هزار سال بعد ازان قلم بحضرت پروردگار عرض نمود که آتی در حق ایشان  
چه نویسم حق تعالی گفت بنویس که امت محمد علیه الصلوٰۃ و السلام گناه کننده اند و من پروردگار بخشنده ام در تاج القصاص  
آورده که حق تعالی قلم را فرمود که بنویس هر چه خواهد بود تا آن وقت که اهل بهشت در بهشت در آیند و اهل دوزخ در  
دوزخ در آیند خدای تعالی در اندرون قلم چشمه آفریده بود چنانکه قلم ادوات بلیست و همچنان علم در قلم در نهاد  
که در هر آسمانی چند فرشته اند و هر روز از هر یک چند طاعت آید تا آخر طاعت هر یک و چند دریا بود و در هر دریا  
چند ماهی بود و هر یک را در شبان روزی چند بچه باشد و همچنان مرغان در سالی چند بچه کنند و چند پرنده و چند نه  
پرنده و چند بمیرند و هر یک در شبانه روزی چند خوردند و همچنان وحوش و حشرات زمین و پرنده روزی و عمر ایشان و قد بالای  
ایشان چند بود و مرگ ایشان کی بود و همچنان احوال دیوان و پریان و احوال آدمیان کی زانید و کی میرند و  
آنکه نرید چند خورد و چند نفس زند و چند گاه زید و طاعت و محصیت هر چند بود و بدایت و نهایت و عاقبت  
حال ایشان چگونه و باران و ژاله و برف کی بارد و قطرات آن چند بود و چند بار دود و کوهها شک چند باشد و هرنگ  
بوزن چند و برنگ چگونه باشد و قطرات دریاها و جوها و حوضها و ریگ بیابان و بهر دخت چند برگ باشد تا آخر  
دنیا و خاک نهیها چند عدد باشد حق سبحانه تعالی این همه ابعلم قدرت خود بیافرید چون فرمان آمد که بنویس قلم می نوشت



تا تمام کرد و تفصیل این بیش ازین است که یاد کردیم و لیکن طرفی گفتیم تا دراز نگردد و تو شرح آنرا بمقتل کن چندانکه  
توانی پس قلم علمای همه کس یک یک نوشت سر موی غلط نکردیم و بیش و تقدیم و تاخیر نیفتاد آری ناقتین گفته  
حق سبحانه تعالی باشد عجب نبود اگر غلط نکنند بدانکه قلم را باین علم بود دل فی و خطاب حق سبحانه تعالی را شنید  
گوش نه و بدید چشم نه و بگفت زبان نه و نوشت دست نه و ازان دو شاخ قلم نشان ست بچندین چیز اول  
آنکه از یک شاخ دی کتابت حاصل نیاید و اشارت ست بروح و نفس زکی و دیگری فعل حاصل نیاید چون جان و تن  
بهم آیند آنگاه فعل پیدا آید و نیز اشارت ست بانیکه نه تصدیق دل باقرار زبان توحید و معرفت درست نیاید  
چون هر دو بهم آیند درست آید بخوف نه و رجاء بحق سبحانه و تعالی نزد چون هر دو بهم آیند بحق رسد هر چند قلم و لوح بود  
تا نماید حق تعالی نیاید حکم قضای الهی او نوشته نشد هر چند قلم تراشیده کاغذ و دوات نهاده باشد تا از دیرباری و موت نیاید  
کتابت حاصل نشود و همچنان بنده مومن را استطاعت باشد تا توفیق از حق تعالی نبود از بنده توحید و شهادت حاصل نیاید  
آن قلمی که شایسته نبود سوختن را شاید پس هر بنده که بخدمت حق تعالی شایسته نبود و از توحید و طاعت نیاید او  
سزاوار سوختن بود و هر که را عمر یا آخر رسد خطی در نام او کشیده شود یعنی خط القتل اعل در لوح عمر کشد و توحید و قلا قلوب  
اجلهم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم لوح و قلم را نیکو معاینه نمودند

## فصل بیستم در ذکر دیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کنگره های عرش اعظم را

در زادالانثرت آورده است که فرمودند حضرت علیه الصلوٰة والسلام چون رفرف مرا بکنگره عرش رسانیدند در رسید  
که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام کنگره های عرش را نیکو معاینه کن چون نظر کردم بر هر یک بیج عرش مجید هزار هزار کنگره  
دیدم و هر کنگره در کلاسه برابر دنیا بود و در هر کنگره سی صد شخصت حجره از مراد خدا ی تعالی آفریده است و در  
حجره صندوقی است و در هر صندوق سه قفل دارد و در هر حجره سی صد شخصت ملائکه خدای تعالی نام زد کرده است  
و دعای حضرت مکاشف را در کنگره عرش نوشته دیدم که فرشتگان میخوانند و از کنگره تا کنگره دیگر هزار قندیل سلسله  
از معلق آویخته که اگر هفت آسمان و زمین و آنچه در آن است همه ادران قندیلهای معلق نمند تا پدید شود و در یک  
قندیل آن است و دیگر قندیلها عظم خدای تعالی بآن محیط است و در حدیث صحیح آمده است که بفرمان پروردگار  
ارواح شهادت شکمهای مرغان سبز میروند و آن مرغان در بهشت می باشند چون شب شود در آن قندیلها جای  
میگیرند و تاج المذکرین آورده است که هر کس گوید که لا اله الا الله و بعد اذان الله صل علی محمد گوید  
این کلمه از دهان او بصورت مرغی بیرون آید و مراد او بال باشد و مرغان مرغ را آوازی باشد بر مثال آواز  
رعد و این مرغ تا بعرش مجید برسد و عرش اذ آواز او مضطرب گردد حق تعالی می فرماید که اسکن یعنی ای مرغ



بر کنگره عرش من نشین تا عرش از نور تو منور گردد مرغ گوید چگونه ساکن شوم که گوینده مرا نیامر زیده باز نداد رسید  
که ساکن شو گوید که آئی گوینده مرا بیامرد تا بر کنگره عرش قرار گیرم الله تعالی فرماید که ای مرغ ترا معلوم باد که  
پیش از آفرینش آسمان و زمین بهشتا و هزار سال از علم قدیم مرا بهتر واضح بود که بنده مؤمن خواهد بود و دست حضرت  
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و کلمه در زبان خواهد راند من اورا آمرزیده بودم چون این نذر را بشنود بر کنگره عرش نشیند

باب بست و سوم در بیان بر آمدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر عرش  
اعظم و دیدن مقامهای عرش و دیدن عجائب و غرائب دیگر

مشتمل بر شش فصل

فصل اول در ذکر منع نمودن حق سبحانه و تعالی آنسر و صلی الله  
علیه و آله و سلم را از کشیدن نعلین بر بالای عرش

در زاد الاخرت آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم رفعت مرا از جانی و بجای می برد  
از برج بابرجه می رسانید تا بدان پرده با در گذرانید و مرا بقضای عرش رسانید چون در آنجا رسیدم همه چیز را در پیش  
عرش محقر دیدم و نور عرش بر چشم من غالب آمد چنان دیدم که همه چیز را از پس پشت چنانکه از پیش میدیدم و هر چه  
بود بدل و چشم من میزدیدم و همه فرشتگان عرش باستقبال من آمدند و مبارکباد می کردند و بیت بر سرستی قدمش  
تاج باد و عرش بدان مانده محتاج باد و همه آن فرشتگان بصورت امر می بودند و بعضی را دیدم که صفها هست کرده  
بودند مرا نیک خوش آمد از راستی صفهای ایشان ناگاه آوازی پیدا شد که ای فرشتگان دویدید انبیا را صلی  
علیه و آله و سلم مصافحه کنید همه فرشتگان مصافحه و دست بوسی من کردند و مرحبا نمودند و کتاب الجالس آورده که  
بیال رضی الله عنه و آیت میکند که چون رسول علیه الصلوة والسلام در شب معراج بر بالای عرش برآمدند بخاطر  
مبارک ایشان گذشت که برادر موسی علیه السلام چون بمعراج کوه طور برآمد نعلین در پای خود داشت خداوند عالم  
امر فرمود که نعلین از پای خود بیرون کن قوله تعالی فانخل نعلیک موسی علیه السلام از پای خود بر آورده بود  
طور بر آید ای محمد علیه الصلوة والسلام تا که ترا هنوز ننگه اند باید که رعایت ادب نگاه دارد و نعلین از پای خود بیرون  
کن حضرت علیه السلام خواست که نعلین خود را که از یاقوت سبز بود از پای خود بیرون کند فرمان در رسید که آنچه در  
خاطر تو گذشت بعلم قدیم خود در انستم اما میخواهم که نعلین از پای خود بیرون کنی اگر چه با موسی علیه السلام حکم چنین بود که  
نعلین بکش تا اگر کوه بر پای او رسد تا مستقر تر گردد و ای محمد علیه الصلوة والسلام دولت عظمت تو آنست که ازان



روز باز که عرش را آفریده ام از جنبش قرار ندارد چون سعادت قدم تو برین رسیده است اکنون نعلین از پانجمی بچنان  
تا گرد نعلین تو بر تارک عرش رسد از جنبش قرار گیرد و فرمای فرشتگان را تا گرد نعلین تو جمع کنند در بهشت برده بخوان  
و دهند تا ایشان سرمه خود سازند از برکت خاک قدم تو چشم حوران بهشت منور گردد این ابیات از روضه الواعظین آورده نظم

ای دل دیده خاک نعلینت	رشته جان شرک نعلینت	نشده دایم زخم خون جگری	تا چو نعلین زیر پای سری
بیدلی کرد و روی تو سود	که چو نعلین رخ بیای تو سود	چهره عرش را که جام صفاست	گرد نعلین تو غبار زد و است
چون شدش پای کل لعنین	شد از ان مقهر بدان نعلین	باز نداد در رسید که یا محمد علیه الصلوٰۃ و السلام چون قدم موسی	

علیه السلام بکوه طور رسید نور از پر تو جمال او بکوه یافت تا سرمه چشم زنان دنیا شد و لیکن ای محمد علیه الصلوٰۃ و السلام گرد  
نعلین تو طویای چشم حوران شود در بهشت آورده اند که چون حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم این نذر را شنید در  
سجده شد و گفت خداوند امن فقیر و متیم کجا لایق این بزرگی باشم نداد در رسید که ای محمد علیه الصلوٰۃ و السلام بزرگی ترا از همه  
بزرگان بیشتر کرده ام هزار سجده بردار این ابیات از بنی نامه منقول است نظم

خطاب آمد زوال جلال عظیم	که یا مصطفی یا رسول کریم	نعلین خالی کن پای خویش	نگهدار نعلین در جای خویش
که تا گرد نعلینت ای راهبر	شود عرش را ز پورتاج سر	بود خاک نعلین تو کیمیا	بود دیده عرش ما طویا
تو صلی و فرج تو عرش مجید	ز نور تو عرش فلک شد پید	و گر بود موسی تو هستی دگر	صدف بود موسی تو هستی گهر
مرید آمده او تو هستی مراد	ز مادر چو تو ایچ فردی نژاد	یک قطره آنکه ز عرش مجید	بحلق رسول مکرم چکید
بدن قطره چون تن بیارزش	با کشف شد هر چه میخواستش	در روضه الاحباب درده است که فرمودند حضرت علیه الصلوٰۃ	

و السلام برین عرش سی صد و دوازده منبر دیدم و بر بسیار عرش یک منبر عظیم دیدم که مراد را هزار برج بود از برجی تا برج دیگر  
هزار ساله راه بود و بگوهرهای گوناگون مکمل ساخته صورت این واقع را سوال کردم گفتند این منبرها که بر زمین عرش  
ست منابر انبیا علیهم السلام است و آن منبر که بر بسیار عرش است منبر است پر نسیم که منبرهای ایشان بر راست  
و از من چپ او بسیار است خطاب آمد که یا محمد علیه الصلوٰۃ و السلام چون روز قیامت پنداشت شود احوال و اوضاع  
اهل معشر ظاهر گردد که چه تبلی السراشهر که مطیع باشد او را بسوی بهشت روان کنم و بهشت بر زمین عرش است  
و آنکه عاصی باشد او را بسوی دوزخ فرستم که دوزخ بر بسیار عرش است یا محمد علیه الصلوٰۃ و السلام چون تو بر منبر بسیار نشسته باشی  
ضرورتاً عاصیان را بر تو باید گذشتن اگر کسی که از امتان خود را در آن میان بینی از آن میان بیرون آورده شفاعت  
کن تا من بیاورم و هیچ کس از امت تو در دوزخ نماند و گرفتار نگردد در آنس الواعظین آورده که حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه و آله و سلم فرمودند چون از عرش بیشتر شدم در هوا کوهی دیدم از مردم و بالای آن قصری دیدم از یاقوت  
سرخ ملول آن قصر هفتاد هزار ساله راه است و بالای آن کوه بیان دیدم که مرا سلام کردند و فرمودند که السلام  
آورد



آورده است که الله تعالی دریا سے آفریده است در فوق عرش که پنجاه هزار ساله راه عرض آن دریاست از نورست  
خدای تعالی جان مومنان را ازان دریا آفریده است و آن دریا را حق تعالی از نور محمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
و سلم آفریده است و درین دریا فرشته آفریده است که بسبب آنکه آب دریاها در هم نیامیزد و آب دریاها  
کمر بندوی ست چون آن فرشته مزایده برین درود فرستادن نیز جواب سلام او داده گذشتم

### فصل دوم در ذکر رسیدن خلعت از درگاه حضرت البت حضرت رسول صلعم بمبالای عرش

در کتاب حیرت الانسان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون پیشتر شدم آواز خوش و صدای  
دلکش بگو شدم رسید و از هر جانب عرش آواز برخاست که هرگز این چنین آواز فصیح نشنیده بودم گفتم حیرت را و ندا  
این چه خوش آواز است ندانم رسید که این آواز عرش است که با تو شنایم گوید چون پیش نظر کردم فرشتگان  
دیدم که هرگز باین شکل ندیده بودم و صفت صورت ایشان لشرح راست نیاید و بدست هر فرشته یک خوان  
رحمت بود و فرشتگان بی حد و بودند یک فرشته بزرگ دیدم که نام او را سبوحی می گویند آن فرشته یک کرسی از  
مروارید پیش من نهاد و گفت برین کرسی بنشین چون بران کرسی شستم یک خوان پیش من آورد و گفت ای رسول  
خدا در میان این خوان خلعت از درگاه رب العزت آمده است بپوش چون نظر کردم یک عمامه از حقیقت یک  
پیراهن از طریقت و یک کمر بند شریعت که صفت آن بر زبان راست نیاید من متفکر شدم ندانم رسید که یا محمد  
صلی الله علیه و آله و سلم چرا متفکر شده گفتم خداوند تو بهتر میدانی که از برای امت خود درویشی اختیار کرده ام این  
چنین خلعت چگونه پوشم که امت من هرگز پوشیده اند ندانم رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام یک امت توازن دنیا  
بیرون نزد مقام خود را در بهشت نه بیند آنگاه دست دراز کردم اول آن عمامه را با کلاه برستم آن فرشته گفت ای  
حبیب خدا کلاه ندی و جبهه پیوندی از تن خود برآر بعد ازان این خلعت را بپوش گفتم ای سبوحی این کلاه و جبهه  
از تن خود چگونه برآرم که اینها محنت کشیده من اند و در وقت ریاضت مرا بوده اند آن خلعت را پوشیدم  
از فروغ آن خلعت نه فلک بهشت بهشت منور شده بود آن فرشته گفت آفرین مرتزای حبیب الله اگر  
این جبهه و کلاه از تن خودی برآوردی هرگز از عرش گشته بدینا نمی رفتی و امتان توازن بدین نوحه علیه الصلوة  
والسلام گفتند چونین سخن شنیدم شاد شدم

### فصل سوم در ذکر دیدن آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم مسجد از یاقوت و عباس و غرائب دیگر

در کتاب حیرة الانسان آورده است که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باز رفت مرا پیشتر برد



چون روان شدم هفتاد هزار کردبان عرش رسیدم طبقهای نورین تبار میکردند و از هر جانب آواز شادی  
 برخاست چون پیشتر نظر کردم یک مسجدی از یاقوت دیدم درازی آن مسجد معلوم نمیشد و در آن مسجد هفتاد هزار  
 ستون از زمرد بود و بگرد آن نود هزار فرشته نشسته بودند و در میخواندند فرش آن مسجد از لقره خام بود گفتم ای بتوی  
 همچنین مسجد بزرگ دیگر هم باشد گفت هفتاد هزار مقام عرش است و در هر مقام هفتاد هزار مسجد ازین مسجد بزرگتر است  
 انگاه پیشتر روان شدم نظر کردم دیوارهای از مرجان دیدم و کنگره های آن دیوار از فیروزه و زبرجد بود و بر هر کنگره  
 هفتاد هزار مرغ تسبیح خوان نشسته بودند و این ذکر میگفتند که سبحان قدوس ربنا ورب الملائکه والروح  
 فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام چون نزدیک آن دیوار رسیدم گفتم لبهم الله الرحمن الرحیم و بگفتن بسم الله  
 در میان آن دیوار سورخ پیداشد از آن سورخ آوازی در رسید که ای محمد علیه الصلوة والسلام اندرون بیا چون اندرون  
 آن دیوار رسیدم همه فرشتگان از نظر من غائب شدند چون بجانب ستیست نظر کردم دریائی دیدم سفید تر  
 از شیر و شیرین تر از انگبین بود و بجانب ستیست چپ نظر کردم دریائی دیدم سیاه تر از دود گاهی سیاه میشد و گاهی سفید  
 می شد چون در میان آن دریا نظر کردم یک مرغ سبز دیدم که در منقار خود از دریای سفید آب گرفته بدریای سیاه  
 می انداخت آن دریا سفید می شد و باز در یک لحظه سیاه می گشت و کار آن مرغ این بود چون معاینه دیدم در حیرت  
 ماندم گفتم خداوند این چگونه دریای بوالعجب است و این چه مرغ است ندانم در رسید که یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم این  
 دریای سفید که بجانب ستیست است این را بحر الصدق خوانند که از صدق بندگان آفریده ام و این دریا  
 از گناه بندگان سیاه میشود چون آن مرغ یک قطره آب از دریای سفید بدریای سیاه میریزد همه آن سفید می شود  
 همچنین نامه گناه گاران از یک نظر رحمت سفید میکنم چون این ندا بشنیدم شادمان شدم ناگاه درین وقت ندا  
 در رسید که ای محمد علیه الصلوة والسلام پیشتر بیا چون پیشتر روان شدم باز یک دیواری از یاقوت دیدم بسم الله  
 الرحمن الرحیم گفتم شگفته شدند و آن دیوار رسیدم آواز گریه و زاری بگوش من رسید چون نظر کردم هفتاد  
 هزار پیر سفید ریش دیدم که قامت ایشان از زمین تا آسمان بود همه سر در گریبان کرده بودند و رکوع نشسته همه  
 می گریستند گفتم خداوند ایشان کیانند ندانم در رسید که یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم همه آویزانند که پیش از پیر آفریده بودم  
 و بعضی را از نور آفریده بودم و اولاد ایشان همه نورانی شده بودند و سی هزار سال نوبت ایشان بود بعد از سی  
 هزار سال اولاد او را همه هلاک کردم و او از برای اولاد خود سی هزار سال در گریه بود باز مهربان شده او را در عرش  
 مقام دادم بعد از آن سی هزار سال دیگر هیچ آدم نیا فریدم و بعد از سی هزار سال یک آدم آفریدم از باد و اولاد او  
 همه با وی شده بودند چون ایشان را نوبت گذشت بعد آدم دیگر بیا فریدم از آب اولاد او همه آب کرده بودم  
 بعد از سی هزار سال همه را ناپدید کردم و همچنان هفتاد هزار آدم بیا فریدم بعد از آن نوبت آدم آتشی رسید چون



آدم آتشی پیدا شد و از اولاد او همه جنیان آفریده شد و از اولاد جنیان عزرازل آفریده شد و در میان جنیان او را رسول کرده بودم که همه جنیان را در راه حقیقت آورده بود چون هفت لک سال مرا عبادت کردی هیچ جای خالی از سجده او نمانده بود همه فرشتگان نه فلک از برای دیدن عزرازل منتظر بودند بعد از آن من او را بر عرش طلب نمودم و جبرئیل علیه السلام را فرستادم که او را بیاورد چون بمقام سدره المنتهی آورد بر تخت سوار کردم و جبرئیل بمقام خود باز ماند و عزرازل را بر عرش بر آوردم و در برابر لوح المحفوظ او را مقام دادم بعد از هفتاد هزار سال آدم صلی الله علیه و آله و سلم را بیا فریدم و بسبب آن عزرازل را از درگاه خود راندم و از اولاد آدم صلی الله علیه و آله و سلم ترا ظاهراً هر کردم و حبیب خود خواندم و این هفتاد هزار آدمی مانند که اولاد هر یک را چنین آفریده بودم فرمودند حضرت علیه الصلوٰة والسلام چون این ماجرا بشنیدم تبرسم و شکستگی خود را در غربت آوردم گفتم خداوند ایشان از برای چه میگرداند و چرا سر بالا نمی کنند ندانم رسید که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام ایشان هر یک آن گمان داشتند که حبیب خدا از اولاد او خواهد شد و عزرازل مردود پنداشته بود که حبیب خدا من شدم و همه فرشتگان چنین پنداشته بودند که حبیب خدا عزرازل است و من ترا از اولاد آدم خاکی بیا فریدم و ایشان از آن سبب سر در گریبان کرده میگردیدند فرمودند رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چون این بشنیدم شکر خدای تعالی را بجای آوردم

### فصل چهارم در ذکر دیدن آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم تا زیانۀ عدل و دین خلیل الله و صدقۀ کلیم الله

در کتاب حیرت الانسان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون از اینجا پیشتر شدم بالا نظر کردم یک تازیانه معلق آویخته دیدم که درازی آن تا تازیانه هیچ معلوم نمیشد گفتم خداوند این کدام تازیانه باشد ندانم رسید که این تازیانه عدل است از برای عمر خطاب رضی الله عنه آفریده ام چون روز قیامت شود همه خلق اولین و آخرین جمع شوند در آن روز قاضی شده بر تخت عدل نشینم و این تازیانه را بدست عمر خطاب بدم اول حکم کنم که بر پشت ابلیس لعین یک تازیانه بزند از آن تازیانه نه فلک بجنبند و اهل عرصات در خروش آیند و هفت دوزخ و رجوش آنگاه فرمودند بجانب چپ نظر کردم دیواری از یاقوت دیدم در آن دیوار در چپ در نظر افتادند که در رسید که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام در آن در چپ نظر انداز چون نظر کردم بیابانی دیدم درختان آن همه از مرد بود و کوه ها آن لباس بود چون پیشتر نظر کردم صد هزار مرد و کلاه پوش دیدم که سر بالا کرده با حق تعالی سخن می گفتند و صد هزار مرد برهنه دیدم که نعره های آه میزدند گفتم خداوند ایشان کیانند ندانم رسید که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام این صد هزار مرد کلاه پوش کلیم من اند که ایشان را کلیم الله نام نهاده ام و این صد هزار مرد برهنه که نعره های آه میزدند خلیل من اند که ایشان را خلیل الله نام نهاده ام گفتم خداوند صد هزار خلیل و کلیم بدرگاه تو افتاده اند من کجا باشم ندانم رسید که یا محمد



عليه الصلوة والسلام صد هزار خليل و كلم آفریده ام امايك حبیب آفریده ام و بجز تو ديگر حبیب نخواهم كردن چون اين  
نيز شنيدم شاد شدم

## فصل پنجم در ذكر رسيدن آنحضرت صلي الله عليه وآله وسلم بزمين از عنبر درخت سدره الحيا

در كتاب حيرت الانسان تصنيف نواجه احمد بغدادی آورده است كه فرمودند رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم چون از نجبا  
پيشتر شدم نظر كردم زينه ديدم از عنبر خاك در آن زمين از عنبر حنيت بود و در آن مقام تحت رفرق ايستاده ماند گفتم  
تحت چرا پيش نيمروى گفت يا رسول الله قرارگاه من همين جاست در همين سخن بودم كه ناگاه يك مرغ سفيد از هوا  
بزير آمده در پيش من ايستاد گفتم اي حبیب خدا بر پشت من سوار شو كه نوبت خدمت من رسيده است چون بر پشت  
او سوار شدم آن مرغ در هوا شد باز در نيم لحظه از هوا فرو آمد من از او پرسيدم كه اي مرغ چه مقدار راه آمده ايم گفت يا رسول الله  
در نيم لحظه چهل هزار ساله راه گذشته ايم فرمودند حضرت صلي الله عليه وآله وسلم من در حيرت بماندم چون پيشتر نظر كردم  
يك درخت بزرگ ديدم كه برگهاى او از نقره بود همچون پنجه آدم و در ميان هر برگ نام عثمان رضی الله عنه بود و فرشتگان  
بگرد آن درخت طواف ميكردند گفتم خداوند اين كه ام درخت عظيم است ندانم در سبيل محمد عليه الصلوة والسلام نام اين  
درخت را سدره الحيا خوانند روح حضرت عثمان في النورين رضی الله عنه سي هزار سال بر صورت مرغ بر بالاي  
اين درخت نشسته در و در شادمانه آنگاه حضرت عليه الصلوة والسلام شكر بارى تعالى را بجا آورده شاد شدند

## فصل ششم در ذكر آمدن آنسرور صلي الله عليه وآله وسلم بدون حرم از زمرد و ديدن عجائب و غرائب

در كتاب حيرت الانسان تصنيف نواجه احمد بغدادی آورده كه فرمودند حضرت رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم چون از نجبا  
پيشتر شدم يك حرم از زمرد ديدم در آن يهچ معلوم نمى شد چون اندرون آن حرم در آمدم ستونهاى از ياقوت ديدم  
و فرش آن حرم از زرد و سيم بود و در ميان آن حرم يك علم از زمرد اريد ديدم كه ستون آن از الماس جنت بود و  
قلاهاى او از ياقوت بود و هفتاد هزار رنگ دروى نمود و در آن ي آن علم بجز خداى تعالى ديگرى نداند و بگرد آن علم  
هفتاد هزار فرشته در طواف بودند گفتم اين كه ام علم است ندانم در سبيل محمد عليه الصلوة والسلام اين آن علم است  
كه چون روز قيامت شود صور مدبر افيض عليه السلام و خلق اولين و آخرين جمع شوند و اين علم را در زير عرش  
بقدرت خود ايستاده كنم فرشتگان را بفرمايم كه اين علم محمدى صلي الله عليه وآله وسلم را برداريد و از پل صراط بگذرانيد  
و در بهشت بريد بعد از آن فرشتگان نه خلك هر چند قوت كنند نتوانند اين علم را جنبانيدن بعد از آن حكم كنم كه  
اى فرشتگان بگذاريد اين علم را كه شير من مرتضى على كرم الله وجهه بردارد و زور و قوت شير مرا به بينيد چون



فرشتگان علم را بگذارند علی را رضی الله عنه حکم کنم که این علم را برادر تمامی امت بفرایم که تا قلا بهای این علم را بگیرند بعد ازان جناب حضرت علی کرم الله وجهه و رضی الله عنه یکایک قلاب این علم محمدی صلی الله علیه و آله و سلم را بردارد و تمام خلایق محشر در حیرت بمانند بعد ازان حکم کنم که انبیل صراط گذرانند در بهشت و آرد در میان بهشت برو همه در تعجب بمانند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند چون این ندا از حضرت حق سبحانه و تعالی شنیدم بسی شادمان و خرم شدم

باب بست و چهارم در بیان رسیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرشته معراج و شستن برکت آن و گذراندن او آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از عرش و رسانیدن بحجاب کبریا و دیدن فرشته روح و دیدن عجائب و غرائب کبر

مشتمل بر پنج فصل

### فصل اول در ذکر اوصاف فرشته معراج

نقل از کتاب معارجین آورده که بعضی میگویند که معراج اسم ملک است آورده اند که معراج نام فرشته باشد که حق تعالی آن فرشته را پیش از آدم صلی الله علیه و آله و سلم شش صد هزار سال آفریده بود و عظمت آن فرشته چنانست که اگر حق تعالی آن فرشته را فرمان دهد که هفت آسمان و زمین و آنچه در میان اوست فرو برد آن فرشته چنان کند چیزی باقی نماند و آن فرشته شش صد هزار سال است اندر روشش صد هزار پیر از یاقوت و شش صد هزار پیر از عنبر و شش صد هزار پیر از رحمت است چون آفریدگار عالم آن فرشته را بیا فرید حق تعالی را سجد کرد و شش صد هزار سال در آن یک سجده بماند چون سرانجام بر داشت میان آسمان و زمین نوری دید و درخشان بانوار و دیگر که ازان نور بیرون آمد و آن نور بر حال خود بود و تعجب الملک من ذلك فقال يا رب من هذا فقال الله تعالى هذا نور حبیبی و نبی و رسولی اسم محمد صلی الله علیه و آله و سلم چون آن فرشته آن نور را دید تعجب شد گفت اے پروردگار این کیست حق تعالی گفت این نور حبیب من و رسول من است که نام او محمد است صلی الله علیه و آله و سلم گفت خداوند آن نور را که منفصل حال ایشان است چیست قال ارواح الانبیاء و الرسل الذی خلقوا من نور لا حق تعالی فرمود که آن ارواح انبیاء و رسل است که از نور او خلق کرده ام پس حق تعالی در دل آن فرشته افکند تا بر سالت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم اقرار کرد و گفت لا اله الا الله محمد رسول الله فرمان شد که ای فرشته پیش از آنکه من حبیب خود را در وجود آدم تو بر سالت او اقرار کردی و با و ایمان آوردی جز اے تو



آن است که چون او را مبعوث کنیم و بر روی زمین ظاهر گردانم چون شب معراج آن سید کونین شود بر عرش برآید  
ترا مرکب او گردانم و او را بر بالای توستوار گردانم و بقربت خود رسانم بیت ای کعبه و هر مردمان حاج تواند  
عالم همه در شگفت معراج تواند پانخورشید آراسته تاج تواند پانخرازی هست هر که محتاج تواند در تفسیر معنی  
مستور است که نکته دیگر ثبوت فرشته که نام او معراج بود یکبال خود را فرو هشت و سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم را  
برداشت از عرش گذرانید و از حجاب کبریا گذرانید با مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دید آنچه دید و بشنید آنچه شنید  
و هر چه از حق تعالی خواست با و عطا فرمود من تلك الليلة كل يوم سبعين الف ملك يزورون هذا الملك  
تعظيماً له از شب معراج تا این حال هر روزی هفتاد هزار فرشته بر او تعظیم اوزیارت می کنند

### فصل دوم در ذکر بعضی از عجایب غرائب که بعد از گذشتن از عرش بنظر آن سرور صلعم در آمده

در کتاب معارجین و در جنت الفردوس آورده است که فرمودند حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم فرشته که نام  
او معراج بود یکبال خود را فرو هشت و مرا بر بال خود بنشانید و از عرش برداشت و از هفتاد هزار حجاب مروارید گذرانید  
و در میان جایها که و بیان ایستاده دیدم که عدد ایشان را الله تعالی دانست پس از هیبت الله تعالی چنان تسبیح  
میگویند که ملائکه همسایه هم نمی شنوند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت در پرده های حجاب قدحی سبز دیدم  
در هوا معلق آویخته بود و دعای قبح از نور برگردان نوشته دیدم جمله آسمانها و جایها و عرش و کرسی لوح و قلم دیدم  
همه خوش آمد و لیکن دعای قبح مرا بسیار خوش آمد که از شرح بیان بیرون ست نداد رسید که ای فرشتگان بحمد علیه الصلوة  
والسلام صلوة گوئید و هر یک حجاب از میان بردارید آنگاه همه فرشتگان غلغله بر آوردند گفتند السَّلَامُ  
عليك يا نبي و رحمة الله وبركاته حضرت رسول علیه الصلوة والسلام فرمودند که حجاب از میان برداشتن و فرشته  
معراج پدید گرفت و از آن جایها هفتاد هزار پرده از استبرق و هفتاد هزار پرده از آتش و هفتاد هزار پرده از روشنائی  
و هفتاد هزار پرده از برف و هفتاد هزار پرده از آب و هفتاد هزار پرده از یخ بود

### فصل سوم در ذکر گذشتن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از پرده ها

در زاد الاخرت آورده است که هفتاد هزار پرده از نوبست و هفتاد هزار پرده از سیم سفید و هفتاد هزار پرده از زر  
سرخ و هفتاد هزار پرده از مروارید و هفتاد هزار پرده از یاقوت و هفتاد هزار پرده از زبرجد سرخ است و هفتاد هزار  
پرده از زبرجد سبز است و هفتاد هزار پرده از زبرجد زرد است و هفتاد هزار پرده از زمر و سفید است و هفتاد هزار  
پرده از مرجان است و هفتاد هزار پرده از سندس سرخ است و هفتاد هزار پرده از سندس سبز است و هفتاد هزار پرده



اندست و در دست و هفتاد هزار پرده از سندس سفیدست و هفتاد هزار پرده از استبرق و هفتاد هزار پرده از حریرگون  
ست و نیز هفتاد هزار پرده از دیبای منقشست و نیز هفتاد هزار پرده از لعل روشنست و بزرگی هر پرده هفتاد  
هزار ساله راه است و از سر پرده تا سر پرده دیگر هفتاد ساله راه است و بر سر هر پرده نوشته که لا اله  
الا الله محمد رسول الله وقد افلح المؤمنون

## فصل چهارم در ذکر دیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرشته روح را

در تاج القصص و در اخبار الملکوت آورده که فرمودند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون بحجاب کبریا رسیدم عجایب و معانی  
کردم اول آنکه حق تعالی در هفتاد هزار حجاب از نور آفریده است حجاب غرت حجاب حیرت حجاب ملک و حجاب اس  
وان پس از هفتاد هزار حجاب از میخ و هفتاد هزار حجاب از ظلمت آفریده و هفتاد هزار حجاب سول عایه السلام فرمودند که  
فرشته معراج مرا از همه جلالها گذرانید و در هر پرده هفتاد هزار فرشتگان دیدم که اگر یکی از ان فرشتگان را خدای غرور  
بفرماید که آسمانها و زمینها را و چیزی که در دست در مشت بگیرد یک ذره نیفتد و در زیر این حجابها فرشتگان آفریده که نشان  
را که و بیان گویند و بعضی از ایشان دو بال دارند و بعضی سه بال و بعضی چهار بال دارند قوله تعالی اولی جنحة ممتدة  
و ثلث و رباع و بزرگتر ایشان نیز فرشتگان آفریده که ایشان را روحانیان گویند از سر تا خن پایی ایشان پر از  
پیر باشد و بزرگی ایشان چندان که اگر یکی از ایشان را فرماید که هفت طبقه زمین و آسمان را فرو برد و بفرمان الله تعالی  
درد و آن انداز و چنان که نخودی را در دهان اندازند و در بالای ایشان فرشتگان بزرگ از ایشان باشند و اینها را  
حجابهاست از نور و بالای ایشان نیز فرشتگان هستند که در وقت تسبیح گفتن از دهان انگشت می بار و از ان  
انگشت حق تعالی فرشتگان می آفریند که در هوا تسبیح می گویند مهتر جبرئیل و میکائیل و ملک الموت علیه السلام و جمله  
فرشتگان که حق تعالی آفریده است نمی توانند جانب ایشان دیدن از غایت صفای نور و همیشه رحمت الله تعالی  
بایشان نازل است و آنها در حجاب حق تعالی می باشند و اگر یکی از فرشتگان جانب ایشان نگاه کنند نتوانند  
چشم برابر کردن چنانکه مقابل آفتاب کسی نتواند نظر کردن و در دست بعضی علم از مژده سبزه است و در دست بعضی علم از  
یا قوت است و در دست بعضی علم از نور است و بالای هر علمی نوشته که لا اله الا الله محمد رسول الله و در زیر هر یک  
ازین فرشتگان صد هزار فرشته ایستاده اند چون مرا دیدند همه بر من درود فرستادند و در بالای این همه فرشتگان فرشته  
روح است و در دست فرشته روح علم از رحمت است علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه از حضرت سول صلی الله علیه و آله  
وسلم روایت میکند که فرمودند بحجاب ولین باری تعالی فرشته ایستاده بود که او را روح گویند و مرا و را صد هزار سر بود  
بعد از آن دهان و زبان داشت تسبیح می گفت از گوش تا کف او هفت هزار ساله راه است و وسطبری هر پرده او پنجاه



ساله راه است و درازی پیمای اود حق تعالی داند از سر تا گوش او از برف است و از گوش تا سینه چون آفتاب میبخشد  
 و از سینه تا زانو نور میدارد همچون ماه می درخشد و از زانو تا کعبه همچون زهره می تابند و هیچ فرشته مقرب نتوانستی روی  
 نظر کردن هرگاه که تسبیح گفتی اگر نظر او در حجاب قدرت محجب نشدی همه عالم بسوختی و این بهتر کرد و بیان ست و نام این  
 فرشته روح است و حق تعالی او را در قرآن یاد کرده است **یوم یقوم الروح و الملائکة صفا** اگر همه موجودات را  
 در دهان او اندازند مثال اردن باشد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند در حجاب کبریا فرشته روح را دیدم  
 بروی سلام کردم آنگاه ندا در رسید که ای روح این حبیب است جواب سلام او را بده جواب سلام من بدو گفتم **محبا**  
**بک یا محمد علیه الصلوة و السلام البشرى بکرامته ربک و رضوانک یا رسول الله** از روی دیدن جمال تو بسیار بود  
 الحمد لله که دیدار شریف ترا دیدم و در زیر این فرشته دریای آفریده که آن را بحر المسجور نام است قرا و چنانکه از هفت  
 آسمان تا هفتم زمین است الله تعالی در میان این دریا فرشته آفریده که در بزرگی چنانکه آب آن دریا تا کعبه پایش  
 نرسیده و در بحر المسجور حق تعالی خزانه آفریده است لعنیتی چنانکه از زمره گوش تا سر کتفا و هفتصد هزار ساله راه است  
 فرمودند که فرشته معراج مرا ازین هفتاد هزار حجاب هم گذراند

## فصل پنجم در ذکر رسیدن آنسرور صلی الله علیه و آله و سلم با بساط هیبت و بساط رحمت

در جنت الفردوس آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرشته معراج مرا چندان برد که خداستقل  
 داند بقله رسانید که در هم بر من غالب آمد ناگاه ندا آمد که یا محمد علیه الصلوة و السلام بکدام بساط رسیدی گفتم بار خدایا  
 نمیدانم آن زمان که کام و نه زبان گفت که این بساط هیبت است در روز قیامت بندگان را درین بساط حساب  
 خواهم کردن باز فرشته معراج مرا چندان پیش بردند آمد که یا محمد علیه الصلوة و السلام بکدام بساط رسیدی گفتم نمیدانم  
 که این بساط رحمت است که امتان ترا درین بساط حساب خواهم کرد اگر چندی که در دنیا هزار گناه کرده باشی از لطف و  
 کرم خود عفو کنم پس فرمان در رسید که یا محمد علیه الصلوة و السلام بر دست است خود نظر کن چون نظر کردم گفتم خداوند  
 می بینم دری از نور و قله بروی نهاده فرمان حضرت عزت در رسید که کلید این قفل در دست تست آنگاه اشارت  
 بانگشت خود کردم آن در کشاده شد و دیدم که دریای رحمت از شیر سفید تر و از آبکین شیرین تر و در کنار او دریا درخت  
 بود و بر بالای آن درخت مرغی نشسته بود و پاره خاک در منقار داشت هر ساعت میگفت که اگر این خاک را بگذارم  
 دریا تیره گردد و گفتم بار خدایا این دریا چه باشد و این مرغ کیست فرمان در رسید که یا محمد علیه الصلوة و السلام این دریای  
 رحمت است در هر آسمان صد هزار آئین دریاهاست و این درخت نیاست و این مرغ است تست و این پاره  
 خاک که در منقار او و گناه است تست گفتم بار خدایا این مرغ می گوید که اگر این خاک را بگذارم دریا تیره گردد



فرمان در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام هرگز این پاره خاک دریاها را تیره نگردانند این گناهان است تو جمع کرده  
این مقدار شده است اگر هر چند گناه کنند امتان تو و فساد کنند همه از کرم خود بیا مرزم و در بهشت فرستم زیرا که  
دریاها را رحمت مانع پایان ست اما ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم دو گناه را هرگز نیامرزم یکی شرک و دویم شتم  
در کتاب معارج النبوت آورده است که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در هر آسمانی که در آن شتمیم  
آواز تسبیح فرشتگان بسیم من میرسد چون از عرش در گذشتم دیگر صدای بگوش من نرسید نه خفی و نه رفیع گفتم خداوند  
در مطابق سموات اصوات اصحاب طاعات بگوش من میرسد اینجا چرا نمی شنوم حق تعالی فرمود که و ما علمت  
یا محمد علیه الصلوة والسلام ان طاعة المخلوقین ذکر الذاکرین متلائم فی عظمة یعنی نداشتی توبه محمد  
علیه الصلوة والسلام طاعت همه مطیعان و اذکار و ذاکران در جنب عظمت مانا چیز است کذا لک اگر مصیبت  
جمع عاصیان در جنب حمت و ناپدید گردد و چه عجب خواهد بود

باب بست و پنجم در بیان رسیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به عالم لامکان و دیدن عجائب و غرائب که در آن جا  
بنظر نور آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم در آمده

مشتمل بر دو فصل است

### فصل اول در ذکر عالم لامکان

در کتاب معارجین آورده که فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوة والسلام که چون فرشته معراج از زیر قدم ناپدید شد  
و مرا در هفتاد و نه گز داشت فرو او متحیر چون غریبان راه ۴ حلقه زنان بر در آن بارگاه تجاوزت الحجب و الجور  
و رأیت العجائب کلا یحیی یعنی از حجب و جور بگذشتم چنان عجائب و غرائب دیدم که در شمار نیاید بجای سیدم صحابی  
دیدم از نور و بجلی رسیدم که لیس فیها ارض و لا شمس و لا قمر و لا ملک و لا عرش و لا کرسی و لا لوح  
و لا قلم و لا مکان و لا زمان و لا علو و لا سفلی و لا سکون و لا حرکت و لا لیل و لا نهار و لا وقت و لا ساعة  
پیش او نه زمین بود و نه آسمان و نه آفتاب و نه ماهتاب و نه ملک و نه فلک و نه عرش و نه کرسی و نه لوح و نه قلم و نه مکان و نه زمان  
و نه بالا و نه پستی و نه حرکت و سکون و نه شب و نه روز و نه وقت و نه ساعت و نه از عالم خبر و نه از آدم تا نه آواز گوینده و نه  
حساس جنبنده چنان پنداشتم که خلاق همه عالم مرده اند و لرزه بر من افتاده بود و خواست که بشیرت از بهشت و ترکیب  
من جدا گردد و بهیوش شدم تا نیکو احدی توفیق سردی باز مرا بر سر حال آورد و نظم



شب قرب سلطان خیر البشر گذر کرد در عالم لا مکان نه فوق و نه تحت و نه ارض و سما نه در آن محسوس بود جنبند بمید این چنین حال را آجناب مگر اهل عالم همه مرده است	که از عرش اعظم نمودش گذر نظر کرد آن کان جود و کرم نه وقت و نه ساعت نه پستی نه بالا نه آنجباز احوال عالم خبر مبارک دلش گشت در خطاب و خود رفت سلطان نیکو خصال	روان شد سرعت شد انس جان نه عرش نه کرسی نه لوح و قلم نه آنجا ز آواز گوینده نه آنجا ز اولاد آدم اثر بخود گفت احوال چون بوده است بحال آوردش دراذ و الجلال
--	--	---

در کتاب حیرت الانسان آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون پیشتر روان شدم یک پسر شیر خواره سه ماهه از هوا فرو آمد از چهره او تمام عرش منور شد چون نظر کردم یک پرچه کاغذ در دست است و یک پرچه کاغذ سبز در دست چپ او بود چون آن پسر نزدیک من آمد بر قدم من بوسه داد و بآداب ایستاد گفت ای حبیب خدا من از نزد خدای تعالی از برای تو پیشوا آمدم آن پسر کاغذ در دست من داد گفت این کاغذ را بکشای و حقیقت او را به بین چون آن کاغذ را بکشادم درو نظر کردم از سبب آن چنان بی اختیار شدم که از چشم من اشک روان شد و بگریتم نعره بر آوردم و بهوش افتادم آن پسر یک شیشه گلاب زجبت بیاورد و بر روی مبارک من انداخت چون بهوش آمدم آن پسر کاغذ سبز در دست من داد گفت یا رسول الله درین کاغذ نظر کن چون نظر کردم بسیار عجایب و غرائب درو معانیه دیدم در تعجب بماندم و بجنبیدیم و شاد شدم و خرم گشتم و از خوشحالی در سجده افتادم و در رسید یا محمد علیه الصلوٰة والسلام تو حبیب و برگزیده مالی و این سر من بر تو آشکارا کردم و دیگران نخواهم کردن و این سر را بکسی نخواهی گفت و در میان بندگان اظهار نباید نمود که بر هیچ پیغمبر اظهار نکرده ام و از برای محبت تو معلوم کردم باید که این را از را بکسی نگوئی

## فصل دوم در ذکر دیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لوح المحفوظ را

در کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجده احمد بغدادی آورده که فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون تائید سبحانی و توفیق ربانی مرا از آنجا بر ترا آورد آن پسر از نظر من غائب شد چون پیشتر شدم یک لوح معلق دیدم و رازی آن لوح هیچ معلوم نمی شد گفتم خداوند این کدام لوح است و در رسید که ای محمد علیه الصلوٰة والسلام این لوح المحفوظ است که هر چه ابتدای صنع آفرینش است از اول تا آخر همه را در میان این لوح کشیده ام و مانند شطرنج در میان این لوح مقید کردم و یک لحظه از حقیقت این غافل نیستم و همه آفرینش را در میان این می بینم یا محمد علیه السلام تو هم نظر انداز گفتم خداوند من این عقل کجا دارم که در لوح المحفوظ تو نظر کنم و در رسید که یا محمد علیه السلام ترانه جزو عقل بخشیده ام



و سه جزو با سیصد و پنجاه و سه رسیده بود و چهار جزو تمام فرشتگان را و یک جزو عقل تمام اهل را داده ام و هفتاد  
 جزو عقل نیز تمامید هم این لوح محفوظ را به بین و نظر در قدرت من کن که درین چه کارها کرده ام و چه چیزها نوشته ام آنگاه  
 یک کاسه از هوا فرو آوردم و در رسید که ای محمد علیه السلام ای حبیب من این شربت محبت من بنوش چون آن کاسه را  
 نوشیدم هرگز چنین نیا شامیده بودم و از لذت آن شربت در تعجب بماندم بعد از آن چون بر فم خود ملاحظه کردم  
 عقل خود را صد چندان دیدم ناگاه ندانی در رسید که یا محمد علیه السلام بالا نظر کن چون بالا نظر کردم لوح را مانند آینه دیدم  
 چون از هزار نکته در یک نکته او نظر کردم هفتاد هزار جام جهان نما دیدم و در میان هر جام هفتاد هزار فلک سرشته  
 دیدم و در میان هر فلک هفتاد هزار عالم بدیدم فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که با هفتاد و نه جزو عقل در  
 حیرت بماندم بعد از آن از هزاران حرف در یک حرف او نظر کردم بهوش شدم چون بهوش آمدم ندا در رسید که یا  
 محمد علیه الصلوة والسلام پیشتر بیا که در فوق لامکان از برای تو سه دریچه نور آفریده ام از آن دریچه در یک دریچه  
 لوح محفوظ را به بین که در آن دریچه حیرت میفرزاید آنگاه از توفیق سبحانی روان شدم بر فوق لامکان نظر کردم یک قلم  
 از یاقوت دیدم که در آن هفتاد هزار رنگ می نمود و بزرگی آن قلم بجز خدای تعالی دیگر ندانند از زبان آن قلم این  
 کلمه ظاهری شد که لا اله الا الله محمد رسول الله و از گفتن این کلمه هفتاد هزار قطره نوری چکید گفتم خداوند این  
 کدام قلم است ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام این قضای من است که اول هر چه در رضای بابو در قضای  
 ماست و از قضای خود در آن لوح بنوشتم و بعد از آن قضا را بصورت این لوح ظاهر کردم و از گفتن کلمه تو در هر ساعت  
 هفتاد هزار قطره نور میچکد و بیک نظر ما از قطره نور دریای رحمت پیدا میشود ازین ندر بسیار شاد شدم و کتاب عاجین  
 آورده است که روایت می کند ابو عبید طوسی که حضرت رسول علیه الصلوة والسلام را الله تعالی بقدرت کامل خود  
 می برد تا رسانید بمقامی فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام بنگر تا چه می بینی حضرت رسول علیه الصلوة والسلام گفتند  
 چون نظر کردم در تحت قدم خود تاریکی دیدم گفتم یا الهی تاریکی می بینم ندا آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام این هفت طبقه  
 دوزخ است باز پیشتر برو فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام بنگر تا چه می بینی گفتم ذره خاک می بینم فرمان آمد  
 که این هفت طبقه زمین است باز مرا بالا برد فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام بنگر تا چه می بینی گفتم  
 فیروزه می بینم باز فرمان آمد که بنگر تا چه می بینی گفتم که سبزه زاری می بینم فرمان آمد که آن سبزه زاری که در نظرت  
 می نمای آن سبزه زار بهشت است و آن فیروزه هفت طبقه آسمان است باز چند هزار مقام دیگر بردند فرمان در رسید  
 که اکنون چه می بینی گفتم بار خدایا جواهر سفیدی می بینم فرمان آمد که آن کرسی و سیع است باز چند هزار مقام دیگر بردند  
 ندا آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام اکنون چه می بینی گفتم خداوند آسمی می بینم نورانی فرمان در رسید که آن عرش است  
 بجائی رسیده بودم که عرش با عظمت چون شمس می نمود باز بردند بجای که و هم منقطع گردید **فقط**



ندا آمد از حضرت کبریا  
نظر کرد آن شاه با همه  
روان گشت چندین مقام دگر  
که اطباق رض استین باه خاک  
که فیروزه آمد اندر نظر  
نظر کرد آن دم بامر حمید  
روان شد از انجای عالی مقام  
که عرش عظیم استین شمع نور

در اندم سویی سرور انبیا  
در آمد و را در نظر ظلمت  
بزیر قدم کرد آن دم نظر  
روان شد از انجای آن شاه پاک  
ندا آمد از خالق بحر و بر  
جواهر در آمد برنگ سفید  
و گریاره کردش نظر تحت گام  
چو شمع نمودار از راه دور

نظر ساز این دم بزیر قدم  
ندا کرد پروردگار جهان  
یکی پاره خاک دید آنجناب  
بامر خداوند جان آفرین  
که هفت آسمان است بامصطفی  
ندا آمد از حق که کرسی استین  
یکه شمع نورانی و انمود

که تا چیت می بینی ای محترم  
که این دو رخ است منزل کاوان  
خدای جهان کرد آن دم خطاب  
نظر کرد بزیر قدم شاه دین  
روان گشت آنخواجده دوسرا  
برنگ جمهر که قدسی است این  
ندا کرد آن دم مرا و را و دود

در کتاب معارج النبوت آورده است که فرمودند حضرت

رسول صلی الله علیه و آله وسلم ندا در رسید که دل رجلیک یعنی ای محمد علیه الصلوة والسلام پای مبارک خود را دراز کن فرو گذاشتم چنان نمود که چیزی بیای من رسید بعد از آن دور گشت پرسیدم که آلتی این چه چیز بود فرمود که این عرش بود باز پرسیدم که آلتی از من چرا دور شد فرمود که او دور نمی شد من او را دور کردم گفتم چرا گفت از جهت کرامت تو نزد من از عرش بدین عظمت ده چندین شود بجناب قدس من آید یک قبضه خاک قدم مبارک تو نزد من از عرش مجید عزیز تر خواهد بود **نظم**

ای کرده خاک پای تو بر عرش همسری  
با آفتاب سایه شخصت برابری  
بر راه تو نهاده فلک صد هزار چشم  
در آرزوی آنکه بدیشان تو بنگری

ختم ست با کمال تو ختم بهیمبری  
بر غم قاب قوسین ایندروم لطیف  
تا جز فراز دیده او کام نسپری  
تو برگزیده فارغ و آزاد از همه

از معرض ظهور نگر و از علوت در  
چون تیر برگزیده از افلاک چنبری  
هر هفت چرخ بر سر راه تو آمده  
جائے که جبرئیل ندا ناست رهبری

در قصص الانبیا آورده که در آن شب چشم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم را چندان نور داده بود که از عرش نگاه میکرد و مورچه کم از ذره را در زیر هفتم زمین میدید **نظم**

شبه در خود نظر کردم حال کبریا دیدم  
چو بالاهوت پیوستم چگونه بس چپا دیدم  
محیط یافتم کردی کی قطره است نفس کل  
شدم در لامکان راه عدم هم منتهای دیدم

پس از خود چون برون رفتم به ملک بقا دیدم  
چو جزو از کل کل جزو است جزوی کل رفتم  
شدم در حضرت آنجا همه شایان گدا دیدم  
چون حیران فرو ماندم دران وی بی پایان

چرا در عالم ناسوت چشم عقل بود آنکه  
بسی جزای نورانی دران کل جا بجا دیدم  
ز چارونج یکنه شتیم از شمش هم گذر کردم  
رسیم باز در ملک که حکمتش بر فدا دیدم

در صحیفه ثنائی محمدی آورده است که در قصه معراج عبداللہ بن عباس رضی الله عنهما گفته است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم چنین فرمودند که مرا تا آنجا بالا برده بودند که صریحاً قلم احکام قضای حضرت حق سبحانه و تعالی که بر بنده نازل میشود بسمع من می رسید



باب بیست و هشتم در بیان سیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بقاب قوسین اوادنی  
و نمودن رویت حق سبحانه و تعالی بآنسرور صلی الله علیه و آله وسلم و دیدن عجائب دیگر

مشتمل بر دوازده فصل

### فصل اول در ذکر تفسیر قاب قوسین اوادنی

در کتاب معارجین و در تفسیر کبیر آورده است که در بیان این آیه که فاستوی وهو بالا فوق الاعلا بعضه از  
مفسران گویند که استوی فوق السموات و بقول دیگر استوی عند ساق العرش استوی یعنی راست بایستاد  
محمد علیه السلام بمقام قربت حق تعالی یعنی نفس محمد علیه الصلوة و السلام موافق ستار او دلش موافق ست  
روح او روح او موافق ست حق را چنانچه حق تعالی فرموده است که اگر نفس محمد علیه الصلوة و السلام با قلب راست  
نبودی ما آن قلب را آن نفس نمیدادیم و اگر دلش با روح راست نبود می تا آن روح را آن قاب نمیدادیم و اگر  
سرش نبود می ما جمال و جلال خود بر وی آشکارا هرگز نمی کردیم چون در مقام ادب است بایستاد و قدم همت بر  
فوق لامکان نهاد و هو بالا فوق الاعلا ازان مراد است قال شیخ الاسلام رحمه الله علیه چون محمد رسول الله  
قدم بر فوق لامکان نهاد و نفسی در خدمت بایستاد و دلش از هفتاد هزار حجاب بگذشت در مقام قرب رسیده  
بایستاد و روحش از هفتاد هزار حجاب بگذشت در مقام مشاهده رسیده بایستاد و سرش از هفتاد هزار حجاب بگذشت  
بمقام رویت رسیده بایستاد و خروش در عالم اقداد که نفس محمد علیه السلام کو فریاد از پیشش برآمد که دل محمد علیه السلام  
کو ناله از دلش برآمد که روح محمد علیه السلام کو فریاد از روحش برآمد که سر محمد علیه السلام کو فریاد از سرش برآمد که رب  
محمد علیه السلام کو بزرگان در صفت معراج چنین گفته اند که از آنجا که سر محمد علیه السلام بود تا آنجا که نفس محمد  
علیه السلام بود و دوازده هزار بار چندان بود که از عرش تا خانه آنها فرمودند حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چون بمقام  
قربت رسیدم ندانم از حضرت باری تعالی در رسید که اذن منی یا محمدا علیه الصلوة و السلام نزدیک تر آئی  
فرو مشوق مرا گفت که بر دار لواء بر بام جهان بقوت عشق براء فرمودند حضرت علیه الصلوة و السلام هر بار که باین  
خطاب مخاطب می گشتم قدمی می انداختم بهر گامی چند آنکه از زمین تا باینجا رسیده بودم طی می نمودم هزار بار خطاب  
اذن منی شنیدم و بهر خطائی گامی می نهادم آن مقدار که از زمین تا باینجا است ترقی می نمودم تا از آنجا بر تری  
دنی رسیدم بعد ازان بدرجه قتل ترقی یافتم و از آنجا بخلوت خانه قاب قوسین اوادنی  
شناختم محرم اسرار فادخی الی عبده ما او الحی گشتم قال الحسن البصری رحمه الله علیه فی من العرش قتل



نزل علیه الوحی فكان بينه وبين العرش قاب قوسين او ادنى امام جعفر صادق رضی الله عنه می گوید  
 که دینی نزدیک شد حضرت رسول علیه الصلوة والسلام به پروردگار خود فتدلی پس برداشت حجاب را و از آن  
 حجاب در گذشت و باز فرو گذاشت حجاب را تا دیگر هیچ ملک مقرب او را ندید تا از هفتاد هزار حجاب او نور و هفتاد  
 هزار حجاب از ظلمت و هفتاد هزار حجاب از آفتاب و هفتاد هزار حجاب از ماه و هفتاد هزار حجاب از زمرد و در گذشت  
 حتی کان بین الحبيب والمحجوب قاب قوسين او ادنى و اگر برین اکتفا فرمودی تو هم مکان بودی لاجرم گفت  
 او ادنى بلکه اقرب هیچ کس را تو هم مکان بلانکه کذا فی شرح تاج المذکرین و شرح تعرف میگوید که چون از جبرئیل  
 علیه السلام جدا شد بر هفت مقامش بگذرانیدند که هر مقامی صد هزار بار از عرش تا بثری پیش بود جبرئیل علیه السلام محرم  
 اسرار سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم بود از مقام اولین خبر ندانست تا بآن شش مقام دیگر چه سفل است  
 که چون خواجه علیه الصلوة والسلام بخطاب ادنی منی مشرف می گشت هر بار گامی می انداختند آمد که ای دوست  
 ما اندر مکان نیستیم تا دوازده گام بود خواجه علیه الصلوة والسلام فرمودند خداوند آنچه در دست من است این است  
 و نور حقیقی تعلق با تو دارد و بسرش این معنی ندارد و دادند که فرو از تو تا دوست گرا از عرش بود تا بثری تا از کم و بیش  
 بیندیش که یک گام دل است و القصه چندانے تنگ رفت که هیبت جلال و جمال ظاهر شد عزت ربوبیت  
 ندان کرد که فرا تر آئی چندانے بر بساط قرب بر رفت که در دایره حدوث سر منبلاء و الیه یعود ظاهر گشت  
 و قوسین یا متیاز خط ارتفاعی باز بکسوة طاهر ظاهر گشت حاصل الکلام آنکه قدم بر این بساط قدم برده بود و تن  
 بخدست و دل بقربت جان بمشاهدت و سر بمواظبت رسیده بود و دیده حسن سمع بی کار مانده بود و ندان عالم غایت  
 کلام غیبی استماع نمودند تا سلام ملک علام جل فکرة بوساطة حظ و افره سمع افتاد و دیده تنهایی بی بهره مانده  
 بود فریاد میکرد که طارخ البصر و ما طغی یعنی آن تجاوز که دیگران کردند ما نکردیم تا در مقام او ادنی علم عین  
 شد مسافت و مقابله از میان ساقط گشت نور ربوبیت حجب را خرق گردانیده مهره آئینه گشت و دل در آئینه جمال  
 نے زوال برید که الم تر الى ربك کل بصیرت و بصیر گشت و هو یدک الا بصار مرنے نظر گشت چنانچه  
 شیخ فرید الدین عطار قدس سره ازین معنی اشارت فرموده اند **بیت**

باخر شد بر ب الغرة نزدیک  
 که آن دم از وجود خود برون بود  
 چون خود شد ز حق در حق نظر کرد  
 دشن در چشم او دیدار مے کرد  
 محمد از محمد گشت بزار

چو بگذشت از جت ره گشت بار یک  
 در آن حضرت چه گویم او که چون بود  
 ز حس بگذشت از جان هم گذر کرد  
 که هم چند آنکه چشمش کار مے کرد  
 درین هیبت محمد ماند از کار



## فصل دوم در ذکر لطائف و اشاراتی که تعلق بآیه کریمه فی فتدلی مکان قلوب قوسین و ادنی دارد

درین آیه دو از ده لطیفه متین میگردد لطیفه اول در کتاب معارج النبوت تصنیف مولانا معین الدین آورده است که اهل تفسیر نسبت دوزبحر بیک علیه السلام داده اند ای دنی جبریل ص من الارض فاسترسل الی محمد علیه الصلوة والسلام یعنی جبریل علیه السلام بزین نزدیک شد و خود را از آسمان فرو گذاشت تا ابلغ وحی کند بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم تا او را بدرقه راه معراج شود فکان قرب بدینهما قلوب قوسین قال ابن عباس رضی الله عنهما ای قدر ذراعین و سبی الذراع قوساً و لانه یقاس به الذراع او بل دنی من ذلك فلم یکن بالقرب الملاحق له ولا بالبعید المانع من التمكن من النظر الیه یقصد من صحاح من لغطاء فی الدنیا کذا فی التفسیر

و بعضی از باب تحقیق چنین گفته اند که این آیه کنایت است از قرب کمال محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و درین باب چند قول ایراد فرموده اند یعنی بعضی گویند که فتدلی نزدیک شد حضرت سالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم بجناب قدس الهی قرب و منزلت و کرامت فتدلی پس سجده کرد حضرت خداوند را جل ذکره و گفت هر دولت که سبب استبعاد من شد از برکت خدمت بود لاجرم بجای رسید که تمامی کون ندانست که قدم گاه او کجاست و قدم ندانست دل کجاست و جان ندانست که سر کجاست کون در طلب قدم او بود و قدم در طلب نفس او بود و نفس در طلب دل او بود و دل در طلب جان او بود و جان در طلب سر او در طلب مقام اصل الحبیبه الحبیبه قطعه

عقل از سفر براق عشق است	تا چند سوله ای آیین	در دایره معاد میداد
موهوم خطی فنادی البین	زاید شدن دنی تدلی	آن دایره گشت قلوب قوسین
آن خط تو بهی بر انداخت	تا عکس خدا نباشد از عین	سرش ز غبار غیر و ارست
مانده آفتاب از عین	لطیفه دوم بعضی از ارباب اشارت گفته اند که فتدلی اشارت	
ست بمقام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فتدلی اشارت است بمقام سرورین چهار مقام هر کدام از نفس و روح و دل و سر مطلوب خود رسیده بودند مثلاً نفس در مقام خدمت بود و دل در مقام محبت و روح در مقام قربت و سر در مقام مشاهده و حقیقت هر یک ازین چهار مطلوب خود و اصل بودند آن است که از باب تحقیق گفته اند که حیات نفس بخدمت است و بقای دل بعبادت و قیام روح بقربت و غذای سر بمشاهده و این چهار دولت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را درین چهار مقام تمام میسر بود چنانچه اگر یک نفس نفس قدس و یکون نظر کردی بخدمت مانی چنانچه شیخ رومی قدس سره میفرماید بیست و پنج دور کند مرزا در دست بدست و بهر چه او نهی جزوی اگر نکوست بدست و لطیفه سوم شیخ ابوالحسن نوری قدس سره الفریز گفت حقیقت		



این معنی برافهام پوشیده است چرا که دنی بعد آن بعدی باشد و آن بعد کجاست فتنی در مکان باشد و مکان چه جاست و مکان عبارت از زمان است و زمان خود کیست و قاب اشارت بمقدار است مقدار چیست قوسین کنایت از مثال است و مثال معدوم و او کلمه تنک مسلک محروم و ادنی مبالغه می باشد و در دنی و کدام ادنی و کدام دنی و که اماد نو معلوم همه علمها از تفسیر این آیه عاجز و معارف جمله عارفان از تفسیر این معنی قاترای عقول عقلای عالم در بیداری معرفت جلال و حیرت تو گمراه و السه فصحای بنی آدم در تفسیر رفعت تو کوتاه رباعی در وصف جمال تو زبانها همه کوتاه و در بادیه عشق تو جانها همه گمراه و هر کس که ز لطف قدرت آمد آگاه و از قدرت تو بلطف تو آورد پناه و نور گفت قدس سره اگر کسی خواهد که فی الجمله درین آیه سخنی گوید زیاده ازین نتواند گفت که دنی عبد گدائی فرج ادنی ملکیت ادنی افتقار افتدنی افتخار ادنی منادیا فتنی مناجیا دنی شاکر افتد مشکوکی در ویش این همه قربت و منزلت که میشود از حقیقت احوال آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم قطره از صد هزار دریای تواند بود چرا که ارفع الشانی محل سیادتش بختیان بلند کوهان افلاک شتران سر مست بادیه خاک نتوانستند کشید و مسند جلالت او مقربان عالم ملکوت و موزان خطا و جبروت نتوانستند اندیشید نظم

شهباز فضا لایمکانی است	خواص جواهر معانی است	محبوبه کاشای پرده غیب
گنجور خزینه های لاریب	گنجینه کیمیا عالم	پیش از همه پیشوای عالم
کلک از غنقش زبان بریده	نه بحر کلک او چکیده	ظل کرش زفتنه بادو
خاک تدمش بید با نور	بسته کمر آسمان بکارش	انجم همه چاوشان بارش
برکنگره کشیده فتراک	کا بخاثر سده کند ادراک	لطیفه چهارم حکمت در ذکر قوسین

و مراد از ان چیست در میان عرب شهرت دارد که علما و اکابر ایشان چون خواهند که بایکدیگر عهد در میان آرند و عهد محبت ایتوار دارند و آنرا موکد به پیمان و مقید به بیعت گردانند تا معلوم شود که هرگز نقض آن نخواهد بود هر یک از متعاقدان کمان خود با کمان دیگری مقرون می سازند و هر دو یکبار قبضه آنرا گرفته و تیر برده ای نهاد می کشند و تیر از آن می اندازند و این دلیل یگانگی است در میان ایشان تا رضای این رضای اوست و سخط این سخط اوست پس اشارت درین آیه آن است که جناب قدس خداوندی راجل جلالت با حضرت سالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم محبت و قربت بر تبه است که مقبول این مقبول خدای تعالی است و مردود این مردود خدای تعالی است قوله تعالی فمن یطع الله ورسوله فقد طاع الله ان الذین ینیبونک انما ینیبون الله الخ غیر ذلک و چون بحمره نشان خم خاند آنحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم را از عطیات آنحضرت علیه الصلوة والسلام چاشنی رسیده و هر طالبی از ان خرمن خوشه چیده لاجرم قلم لطف ازلی از سر خوان



لحمی نواله ازین خدا در دهان مشتاقان پیچیده می دهند و از شراب حدت جرعه بایشان می دهد که مازال العبد  
یتقرب الی بالنوافل حتی احبه کنت سمعه لک یسمع به بصره الذی یبصر به و یطهر بها و رجله الذی یشی به یطهر به فیهما و یدیهما الذی یتقرب بهما

من بجانان زنده ام و ز جان نه ام	من ز جان بگذشتم جانانه ام	چشم گوش و دست پا یم او گرفت
نور معنی این همه ازا او گرفت	این بصرین سمع چون آلات دوست	بلکه ذرات تنم مرآت دوست
چون تجلی افکند بر ذرات من	حسن خود بیند درین مرآت من	آنکه چون صاف بی رنگ آید دست
باجمال دوست هم رنگ آمد دست	تا توانی رنگ نه رنگ گزین	تا شوی هم رنگ آن یار گزین
هر که در بحر هوایت غرق شد	آب او را هم قدم هم ترق شد	لطیفه پنجم در صفت قوسین یعنی

و کمان حکمت درین چه بود که فرمود سهمین گفت بآنکه در قوس اعوجاج مست و در سهم استقامت جواب  
این بچندین وجه می باشد اول آنکه قیمت قوس اعلی است از قیمت سهم ما گویم که اگر چنانچه سهمین گفتی متباد  
بفهم آن مقدار بود که یک تیر از کمان بر دو چنانچه عرف است در میان مردم گویند که مقدار دو تیر راه است  
یعنی مقدار روش دو تیر چون دو کمان وار گویند مراد مقدار دو کمان وار باشد دوم آنکه کمان متحد است  
و سهم متعدّد یک کمان هزار تیر را بسنده است لا بالعکس این اشارت بآن بود که خواجه علیه الصلوٰه و السلام  
بر مثال پادشاه است که مراد را هزاران غلام باشد که امر او بر همه جاری و حکم او نافذ است و مراد متابعت  
هیچکس لازم نیست و انقیاد هیچکس واجب نه پس اگر گوئی که این اشارت در یک قوس متحقق است احتیاج  
باتشکیک او نبود جواب آن است که تا دلالت کند که حق تعالی را هزاران هزار بنده و رسول علیه الصلوٰه و السلام  
را هزاران هزار است که این بندگان را بجز خدای تعالی سبحانه خدای دیگری نیست این امتنان را  
بغیر حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر نه سوم آنکه سهم منفک میشود و ملازم کمان می باشد  
ملازم الامر اشرف من المنافع چهارم آنکه اگر چه قوس معوج است اما نه وی راست است استقامت نه جبر نقصان  
اعوجاج قوس میکند اشارت درین آن است که نفس بنده اگر چه بمعاصی اعوجاجی دارد اما اولی بتوحید مستقیم است  
امید چنان است که اعوجاج نفس مابا استقامت دل ضرر نرساند پنجم آنکه مرد و انا نظر با اعوجاج قوس ندارد  
بلکه نظر با استقامت سهم دارد که از کمان بیرون رود اشارت بآن است که نظر آئی سبحانه بمعاصی و اعوجاج  
نفس تو نیست بلکه با استقامت کلمه شهادت است که از دهان تو بیرون می آید قوله تعالی لیه یتبعدا لکم الطیب  
لطیفه ششم بعضی از ارباب اشارت گفته اند که قاب قوسین اشارت بدینی و نفس است که هر دو کمرند  
تا تیرا کمان است هرگز برادرند چون از قوس جدا گردند آنگاه بنشانند بر سر اشارت درین آن است که تا سر  
با نفس و بادنی است بحق تعالی نرسد چون از نفس و از دنیا جدا گردد بحق تعالی و اصل گرد در باطن



<p>تا با خودی از چه شستنی بامن کاذر ره عشق تا کجائی بامن</p>	<p>ای بس دوری که از تو دوری بامن اشارت شخص تا مادامی که در قوس عمل میکنند قوس در هر دو با هم از فعل</p>	<p>خود را بگذار پس قدم در ره نه</p>
--	---	-------------------------------------

و مقصود حاصل نگرود و کذاک تا توفیق حقیقی نباشد نه از نفس خدمت نه از قلب محبت لطیفه هفتم  
بعضی از ارباب اشارت گفته اند که قوس کنایتی باشد از حاجبین و ادب کنایتی است از سیاه چشم  
بسفیدی آن یعنی قرب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنان نزدیک که قرب و ابدا یکدیگر بلکه از آن نزدیک  
تر که عبارت از سیاه چشم بسفیدی لطیفه هشتم بعضی از ارباب اشارت گفته اند که معنی دلی فتنه دلی آن است  
که چون بمقام قرب رسید بگذشت نفس خود را در آن مقام یعنی ازین مقام هرگز باز نگرودم خاک وطن و دیار را  
معنی دلی فتنه آنکه شعر خاک وطن دیار بر سر پاشم تا این خانه مرا خوش آمد اینجا باشم با وی گفتند که آفرید کار ترا  
باین مقام رسانیده قادر است که این مقام ترا در همان جا رساند و این سخن را زیاده ازین تحقیق خواهد آمد  
انشاء الله تعالی و بعضی گویند که بمنی قد لک فتنه دلی یعنی بنایید خداوند که این مسکین منم که  
مرا باین دولت مستعد گردانید و از جمله عالم و عالمیان برگزید لطیفه نهم دلی فتنه دلی ترک نفس فی السماء فتنه  
ای ترک قلبه فی سدة المنته و ترک روحه بقاب قوسین فتنه و ربه فقال المنفس ابن القلب قال لقلب ابن الروح و قال  
الروح ابن السر و قال السر ابن الحید قال الله تعالی بالنفس لك النعمة المفقرة و یا قلبك العشق المحبته یارب لك الکرامة و القریه  
و یا لک انک انت قولتم اودعنی ربانی  
بگفتم بنی تو آنم من جان دل فدایم من  
اگر آناه روی من لقلب ز چهره بکشاید  
بگفتا چون ترا باشم ترا دیگر چه می یابد  
درین آینه رویم جمال خویش نباید  
لطیفه دهم چنین گویند که

در میان عرب شهرت است که اگر در میان دو قبیله نزاع و کدورتی پیدا شود خواهند که اطفال آنرا نزد آن مناقش  
نمایند رئیس آن قبیله زده کمان خود بکشاید و بره کمان قبیله دیگر بندد و آن نیز بدین منوال عمل بتقدیم رساند این  
کمان باز ده او را در خانه خود آویزد و آن کمان باز ده این را در خانه خود معلق گرداند و در میان هر دو قبیله قتال ننماید  
و موجب امان گردد و هر دو طائفه را کان الله تعالی یقول ای محمد علیه الصلوٰة والسلام ترا کمان شفاعت است  
و مرا کمان رحمت تو زده رحمت بر کمان شفاعت خود بند تا من زده شفاعت ترا بر کمان رحمت خود بندم  
هر دو را بر ساق عرش آویزم تا مادامی که عرش باقی باشد محبت و صلح بامت تو از جانبین باقی باشد لطیفه یازدهم  
کان یقول ای محمد علیه الصلوٰة والسلام تو تیر شفاعت بر قوس رحمت من بر بند و من تیر رحمت بر قوس  
شفاعت تو بر بندم و تو از اینجا سهم عنایت در میان لشکر کبار انداز تا من تیر رحمت در میان صفای  
است تو اندازم تا جنود کبار ایشان بهجوم رحمت ما اندفاع یابد لطیفه دوازدهم در مقام تیر دلی هر چه آثار  
آدمیان بود قطع گردید و در منزل فتنه دلی هر چه اشتراکت عالمیان بود منقطع شد اجازت غیبی از ورای



سر آبی در رسید که ادن جنتی در محل قرب خود بیا و بمقام قرب من بشتاب بر محل ادن نشست شب و روز  
از میانہ بنفیات و ساز سوز بر کرانه مانند چندان در رفت همدیت جمال و جلال ظاہر گشت و عزت ربوبیت ندا  
کرد که فراتر آئی چندان بر بساط قرب برفت الامیانیت میان حدوث و قدم مانند دیگر همه حجب از میان  
بر خاست فکان قاب قوسین مقدار دو قبضه کمان یکی صفت قدم و یکی صفت حدوث اگر چه نزدیک  
رسید اما یکی نشد که در صورت محال ست چون علم عین شد مسافت متقابلہ از میان ساقط شد خط و همی که دائره ما  
دو قوس ساخته بود از میان برخاست ابد بازل آیینخت وازل در ابد ریخت و جوب با مکان یکدیگر و قدم  
با حدوث آشتی کرده می گفت که غزل

فرہ علیای عشقش عروۃ الوثاقی ماست تا یکی در دام آب و گل توان محسوس بود یکت م بر فرش کوبم و اندگر بالای عرش سران اغ البصر چون بود تیرین ہتم در میان مجمع البحرین امکان قدم صد ہزاران طالب یدار موسی و اربین وہ چه جای کوه طو و عرش و فرش و بحر و بر صورت غیبی ست عکس فکند در مرآت جان چشم نابینا ندارد صورت از سیما ی دوست طوطیان قدس اطلب بہمانے معین	جنت الما وای صلیش مساجد قصای ماست در فضایی لا مکانی منزل ما وای ماست زانکہ در راہ طلب کونین زیر پای ماست ہر شب معراج سبحان الذی اسرای ماست قاب سینم گذشت وقت او ادنای ماست رب ارنی گوید اندر سینہ سینای ماست زان تجلیہای گوناگون بردہای ماست آنہ پنداری حسن صورت از سیما ی ماست جلوہ حسنش برای دیدہ بینای ماست کاین زمان وقت شمار کلک شکر خای ماست
---	---

نقل است از معراج النبوة کہ روایتی فرمودند حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بآستان عرش مجید آئی سیدم جبریل علیہ السلام  
تخلف نموده بود از من و اسرافیل علیہ السلام با من ہمراہ بود و ہفتاد ہزار پردہ دیدم و غلظت ہر پردہ ہفتاد سالہ راہ  
بود از ہر پردہ تا پردہ دیگر نیز ہفتاد سالہ راہ بود بعضی ازین پردہا از یاقوت بود و بعضی از جواہر و بعضی از زمرد  
و بعضی از ذہب و بعضی از فضہ و بعضی از آهن و بعضی از شبہ و بعضی از صفر و بعضی از برن و بعضی از ناز و  
بعضی از باد و بعضی از سنگ و بعضی از ظلمت و بعضی از نور و ہر سترے ازین استار فرشتہ مؤکل بود و در فرمان  
ہر یک ازین فرشتہا ہفتاد ہزار قایمان بودند و ہر قایم را ہفتاد ہزار فرشتہ دیگر تبع بود چون بہ پردہ اول رسیدم  
اسرافیل علیہ السلام آن پردہ را حرکت داد آن فرشتہ کہ پردہ دار بود پرسید کیست اسرافیل گفت منم اسرافیل گفت ہمراہ تو کیست  
گفت محمد است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پردہ دار پردہ را بکشا و دست مرا گرفت و گفت قربا مرا اللہ تعالی بر و بفرمان خدا تعالی



اسرافیل علیه السلام بازگشت گفت وعده گاه من تا اینجا پیش نبود آن فرشته پرده دار روان شدم تا مرا  
به پرده دوم رسانید این فرشته آن پرده را حرکت داد پرده دوم متفسار نمود کسیت آن فرشته تعریف  
حال خود کرد گفت با تو کسیت گفت محمد صلی الله علیه و آله وسلم پرده دار پرده را برداشت دست مرا گرفت تا به پرده  
سوم رسانید باین طریقه از هفتاد هزار پرده در گذشتم تا به پرده آخرین رسیدم و آن پرده بود از نور آنجا فرشته  
دست مرا گرفت و مرا بر کرسی از لؤلؤ بیضا بنشاند که قوایم او از یاقوت حمرا بود ناگاه از روی این ستر آواز  
شنیدم که یا محمد علیه السلام از دهمشت آن آواز بپوش رفتم چنانچه از آن کرسی میل افتاد و کردم ناگاه دیدم که  
قطره فرو چکید روایتی آنکه از عرش چکید و روایتی دیگر آنکه از آب حمت بود و من دهان بکشادم آن را فرو بردم و الله  
که بیج چیز از آن شیرین تر نچشیده بودم از آن قطره علم اولین و آخرین بر من مکشوف شد و زبان من الکن گشته  
بود طلایه یافته آن هیبت و دهمشت که بر من مستولی شده بود باطمینان مبدل گشت و الله اعلم بالصواب

## فصل سوم در ذکر ثنای آن حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم مرحمت خداوند تعالی را و لطائف و اشاراتی که در تشهد است

شتم است بر پانزده لطیفه لطیفه اول در کتاب معارج النبوت و در تاج القصاص آورده است که فرمودند  
حضرت رسول الله علیه الصلوة والسلام چون بمقام او ادتی رسیدم خودی من تحتی ان اشن  
ربك يا محمد عليه الصلوة والسلام حی ربك ومن یوحی بامکنك از فرو خود ندای شنیدم که ای محمد  
علیه الصلوة والسلام پروردگار خود را تحت گوی و از بالای خود ندای شنیدم که بدانچه توانائی داری تو من  
متغیر گشتم در سر من وحی کرد که سید آن فصاحت تو چه شد که همیشه می گفتی که انا فصیح العرب والعجم اکنون  
ترا چه شد که خاموش شدی گفتم یارب در خلق بودم مرا فصاحت بود و ایشان را سکوت اکنون که بحضرت تو آمده ام  
همه جوارح من خاموش شده و منتظر شنیدن او ام گشته باز ندای شنیدم که اگر چه همچنین است اما دوستان را  
در خلوتخانه انبساط چاره نیست در دل من افکند تا دهان کشادم در دهان من قطره افتاد و بیوش شدم تا سید ربانی  
در رسید افاق تمام یافتیم و بحال خود باز آمد ندائی در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام چگونه یافتی آن قطره  
آب را گفتم شیرین و سرد و نرم گفتم این شیرین بود و نیز ایمان را در دل امت تو شیرین گردانیدم که کتب علیکم  
الايمان چنانکه سرد بود کفر را در دل امت تو سرد گردانیدم و کراهه الیکم الکفر و الفسوق و العصیان و چنانکه نرم بود  
دل ایشان را نرم گردانیدم تعقلین جلودهم و قلوبهم الخ کسر الله چون بقیامت آیند اگر بمعصیت مرده  
باشند ما بمعرفت آگنده باشند و از کفر گریزان و توحید تا زنده و ایشان را این چهار جوی که یاد کردیم پیش آریم که



فیہا انہار من فاع غیر اسن و گفته اند کہ سہ قطرہ بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چکید کی بر سینہ و یکی بر کتف  
 و یکی بر زبان ادا نہ کرکے او چکید رعب نصرت پدید آمد کہ قولہ تعالیٰ سنلقہ فی قلوب الذین کفروا و اللعوب  
 و از آنکہ بر سینہ چکید محبت آورد و ماود عک ربک و ماقلہ و از آنکہ بر زبان او چکید فصاحت آمد کہ  
 انا افصح العرب و العجم و از آنکہ بر کتف او چکید تا قرار یابد کہ لرزہ بروی افتادہ بود و بر سینہ از آن چکید  
 کہ تا قوت یابد کہ بہ اللہ تعالیٰ سخن گوید حضرت رسول علیہ الصلوٰۃ والسلام را چہار مقام بود و در ہر مقام  
 خلعت دیگر یافت اول مقام مولود دوم مقام مشہود سوم مقام محمود و چہارم مقام مقصود و مقام مولود را گفته اند  
 کہ لقد جاءک رسول من انفسک و مقام مشہود را گفته اند کہ ثم دلی قتلی و مقام محمود را گفته اند کہ عسی ان  
یبعثک ربک مقاماً محموداً و مقام مقصود را گفت کہ وانک میبت و انهم میبتون و مقام محمود را خلعت  
 ہر ہی کرامت کردش و گفت ما کننت قدلی ما الکتبہ لا الایمان و در مقام مشہود خلعت قربت یافت  
 کہ قاب قوسین او ادا نہ و در مقام محمود خلعت شفاعت کرامت کردش کہ ولستویطیک ربک فترضہ  
 و در مقام مقصود خلعت رحمت کرامت کردش وللاخرة خیرا من الاولی نہ آید از در گاہ معبود کہ ای ہفتاد ہزار  
 حجاب نور سبز و ای ہفتاد ہزار حجاب نور سرخ و ای حجاب عظمت از پیش بر خیزد و ای محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام  
 تو سر بر آ رہی بخوابی و ہر چہ می گوئی بگوئی و ہر چہ مراد تو باشد طلب ساز و ہمہ آن کنند کہ من گویم و من  
 آن کنم کہ تو گوئی فرمودند حضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام باز نہ ای شنیدم کہ یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام پشتی را  
 گفتم یا واحد آدم گفت یا محمود علیہ السلام بر حمت پشتی را گفتم ای رفیع آدم فرمودند کہ بہر حجابی کہ میرسیم  
 آن حجاب یکسو شدی تا از حجاب نور و ظلمت در گذشتہ باز نہ ای شنیدم کہ ای سید ولد آدم از مخلوقات  
 چون تو کجا ست کہ ہمہ کونین در زیر قدم تو گردم اکنون در پردہ غیب در آئی در اخبار المملکات آوردہ است کہ  
 فرمودند رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون در پردہ غیب در آدم میج جہان ندیدم مگر خویش را دیدم سادہ  
 و چشم دلم را بخشاوند و حجاب از دلم برداشتند تا دل قوی گشتم بنگرستم حضرت بیچون و نہ چگونہ را دل من  
 متحیر گشت و گر نہ آن بودی کہ خداوند تعالیٰ مرا نگاہ نمیداشتہ اگر صد ہزار جان داشتہ یکے نامندی با من  
 زبان نامند و حرکت اعضای من خشاک شد گفتم چہ کنم اگر سلام کنم و می سلام نہ است اگر خاموش باشم ادب نبود  
 باز در دہان قطرہ چکید کہ سر و تراز برف و نرم تراز مسک و شیرین از شہد علم اولین و آخرین در دل من افلندند  
 در حال عزیر و عیسی علیہما السلام فکر کردم آوردہ اند کہ بعد از آن کہ بخت نصرت علیہ بیت المقدس را  
 حراب کردند بعضی از تورات را بسوخت بعضی را در آب افکند مہتر عزیر علیہ السلام را فرمان شد کہ در زیر درختی  
 دو رکعت نماز بگذارد و بنشست حق تعالی فرشتہ را فرمان داد کہ اندر وہان عزیر علیہ السلام بدم آن



فرشته اندر دهان حضرت عزیر علیه السلام بدیدم متهتر غریب علیه السلام همه تورات را از یاد آشکارا بخواند و  
 ادا کرد بعد از سالها چون نسخه تورات را یافتند و آن مقابله کردند یک حرفی بیش و کم نبود و نیز جبرئیل علیه السلام  
 بفرمان رب جلیل و رحیم رضی الله عنهما بدیدم عیسی علیه السلام بار و رشت چون آن گل نود میدید بشفقت  
 همه تورات و انجیل را با و بخواند پس می مومن عزیر علیه السلام بنفخه فرشته همه تورات را یاد خواند و عیسی  
 علیه السلام بنفخه جبرئیل علیه السلام تورات و انجیل را یاد بخواند اگر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حضرت  
 صمدیت بغیر حجب و وسایل بدین قطره علم اولین و آخرین را بداند چه عجب با عی

شاهی شدم نهاده تاجی بر سر	قایم چو بدو شدیم نهاده در	در هستی من اگر گمانی تو بر	سید عالم صلی الله علیه و آله
---------------------------	---------------------------	----------------------------	------------------------------

و سلم گفت یارب این قطره باین پاکیزگی چیست که با لطافت ست فرمان شد که یاسید اینها شرب با محتبا و عطیا  
 این شراب دوستی و محبت ماست و اما من لیسم السلاطین ان یرفعوا حجب کالنبساط عن سائر المحبین بدانکه  
 پادشاهان آن رست که حجاب گستاخی از زبان دوستان بردارند کما قال النبی صلی الله علیه و آله وسلم هل لامتی  
 نصیب رسول علیه الصلوة و السلام گفت آئی ازین شراب محبت تو امت مرا هیچ نصیب نیست فرمان شد  
 که ای حبیبم امروز قطره آب ترا دادم فردا ایشان را قدهای مالا مال بدهم تو که یک قطره ازان آشامیدی  
 فلبق علی عینک حجاب چشم تو هیچ حجابی باقی نماند روز قیامت که ایشان قدهای مالا مال بیاشامند  
 لایق فی قلوبهم حجة المعصیة بحالت گناه در دلهای ایشان باقی نماند فرمودند که چون آن قطره را فردا بردم بنان  
 من کند بود از لطف ذوالجلال کشاده شد و تن من لرزان بود از سیاست حق تعالی آرامیده گردانیدش عیت

چو حق میدید گویند و پرده بال	بدلاری سلاش کرد و حال	ازان حالت می باخوش آورد	سلامی علیک پیش آورد
خطاب مدع الدنیا درون نمی	ببینی لسمع بینی بیضرون نمی	بخواه ارار و هست زودت	چرا بخود شدی آخر چه بودت
بخواه آنچه بود در خواست کردن	درد و زحمت نامست کردن	چو رب العزة در اصرار آمد	پیمبر ز در گفتار آمد

مصدق این معنی اینکه فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم حضرت جلال احدیت جل و علا  
 ازان هیبت و دهشت باز آورد اندیشیدم که هر ثنائی که او را گویم با تقصیر باشد و هر خدمتی که کنم با نقصان از حضرت  
 حق سبحانه و تعالی تأییدی یافتم در اهتزاز آدم دخل طرب فی قلبی و قوۃ فی لسانی و در دل من طرب و در زبان  
 من قوۃ در آمد تا شنای نمودم که همه ثنائیها دران مستغرق و خدمتی نمودم که همه خدمتها دران ناپدید شد و بیایکی  
 یا و کردم که همه پاکیزه دران مجموع گفتم که التحیات لله و الصلوات و الطیبات یعنی التحیات لله جمیع التحیات  
 انواع الملک و البقاء الدائم لله عز و جل الصلوات جمیع انواع المحمد المرصیه الطیبات جمیع المحمودۃ لله تعالی جمیع  
 تمامی ثنائیها در بانی و طاعات و عبادات و خدمتهای بر بنی و غیرات و مبرات و احسانهای مالی و آن



مجموع را تحفه یا حضرت گردانید قال بعضهم التحيات لله معناه الوحدة لله تعالى یعنی گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم الهی آدمیان را دیدم و جمله مخلوقات و ملائکه و سفره برره کتب و غیرهم اجناس ملائکه و حوران و غلمان همه را مثل دیدم که یک بحقیقت توئی در ذات و یگانه در صفات و در علم قدرت و عظمت و سلطنت و بقا و قدم همه خلق با تو زنده پاینده و ترانست مانند و قیل التحيات لله ای الملائک الله یعنی ملک کسی را باشد که او را ولایت و خزینة بود رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت الهی در هفت آسمان و زمین بگشتم همه ملک تو دیدم و لله ملک السموات و الارض قیل التحيات لله یعنی حضرت رسول علیه الصلوة و السلام گفت یارب هر که بحضرت پادشاهی آید او را بقای ملک و عا کند و تحفه بیارد که آن تحفه در ملک او نباشد من ترا چگونه شنا گویم که بقای ابدی و ثنای سرمدی تراست و من باین کلمات زبان ترا چگونه شنا گویم و لك الملك الاولين و الآخرين همه را از کتم عدم بوجود آورد و من در حضرت توجه تحفه آورم و نیز هر بنده که پیش مولای خویش رود و در خدمت بکشد رضای او را بگوید و هر خدمتی که در جمیع مکونات پسندیده است فهو بحضرتك آن به حضرت تست و هر خادمی که در خدمت است او بنده و ملوک تست و و م آنکه هر محتاجی که در خدمت پادشاهی رود با انواع محامد بر ثنا گوید همه مکونات از ثنای تو عاجزند و من ثنای تو بر زبان راندن کی تو اتم گویند که این سه کلمه از جوامع الکلم بود که هیچ چیز از اعمال خیر قولا و فعلا از و خارج نیامد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم این ثنا بجناب قدس الهی عرض فرمود حقتعالی تحفه و سلام نثار حبیب خود گردانیده سه جواب گرامت فرمود که همه عطاها و کرامتها در آن مندرج است گفت ای سید اولاد آدم ما فرموده ایم که هر که کسی را تحیت گوید او نیز مرا و را اذان به تحیت گو فحیوایا حسن منها ما اولی تریم بکردن کاری که فرموده ایم تو سه تحیت آوردی مادر مقابله آن چهار آوردیم که السلام عليك ايها النبي رحمة الله وبركاته السلام عليك بالنبوة والرحمة والبركة حضرت رسول علیه الصلوة و السلام جواب سلام چنین باز داد که السلام علينا و على عباد الله الصالحين چون ملائکه ملکوت این مرتبه در باره حضرت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم مشابهه فرمودند همه بکیا آوازها بر کشیده غلغله در ملکوت لوله در جبروت انداخته گفتند اشهدان لا اله الا الله واشهدان محمدا عبده و رسوله بیت چون همه از خود برآمد تمام یافت همان لحظه قبول سلام پرده بر انداخت ز روی صال از در تعظیم برای جلال حضرت علیه الصلوة و السلام گفت یارب بدین لطف تو همین من مخصوصم یا آنکه امت مرا ازین نصیبی هست فرمان شد که ای سیادت ترا نیز ازین نصیب محروم نگردانم تو در حضرت ماسه طاعت آوردی ما ترا چهار اجرت گرامت کردیم و هست تو نیز در روز قیامت سه طاعت خواهند آورد ایشان را چهار اجرت خواهیم داد سه طاعت از ایشان چه کی وفا کردن



دوم خوف از روز قیامت سوم اطعام المساکین علی حبیبی بدوستی من درویشان را طعام دادن اما آن چهار اجرت از من چه لقمه و جزاهم و سقاهم فو قهم الله شرف ذلك اليوم یعنی من مود حق سبحانه و تعالی و لقمه و نضرة و سقاهم ای نضرة فی الوجه و سقاهم فی القلب یعنی بهد حق تعالی ایشان را تا زگی اندر روی و شادی اندر دل کرامت کند پروردگار ایشان را در روز قیامت نعيم آخرت که اثر نعمت در روی ایشان پدید آید و جزاهم بما صبروا علی الطاعة و عن المعصية جنة و حوری یعنی جزای صبر ایشان بر طاعت و احتراز از معصیت بهشت و بوستان باشد و سقاهم دهم شراباً طهوراً یعنی بهر ایشان را شراب پاک کننده خداوند عز و جل و میجوز ان یکون الظهور بمعنى الطاهر پاک و نه آرایش و نه تیرگی و نه دردی و کفک فشان و هذه الاية فی حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه خاصة و فی حق المؤمنین عافة این آیت در حق امیر المؤمنین

علی ابن ابی طالب رضی الله عنه خاص است و در حق مومنان عام است بهشت			سقیهم بهم ساقی چنان است
جمال دست نر و اعیان است	در آسمان است	که نقیضان بر صوفی فشان است	فوقهم الله شرف ذلك اليوم

یعنی نگاه دارد و الله تعالی ایشان را از شرف روز قیامت لطیفه دوم در رساله شریف الاوقات آورده است که بعضی اهل اشارت چنین بیان فرموده اند که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم سه چیز نزد حق تعالی بر و که التحیات لله و الصلوات و الطیبات عوض آن نقد چهار چیز گرفتارش فرمود سلامت نبوت رحمت و برکت و آن سه چیز را مفرد یاد کرد و برکت را جمع تا و لے که آن ابدالاً با دو برتر آید است و در ترقی است زیرا که لفظ برکت هر چند که مفرد است دلالت دارد بر تری و تخصیص در وقتی که در لفظ جمع مخصوص گردد لاجرم بعد از هزار پنجاه یک سال برکت اسلام و نور عرفان از برکت ظهور این سید عارفان از شرق تا بغرب فرود گرفته و صدم کوس دولت آتش بنظر عالی تمش قطار و الکاف عالم را فرد گرفته لطم

تاج تو تخت تو دارد جهان	تخت زمین آمد تاج آسمان	سدره زاکر ایش صدمت هی است
عرش در ایوان تو کرسی نمی است	روزن جانت چو شود فتح باب	گر نه ز صبح آید برون آفتاب

چون حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم عنایت حق تعالی را در حق امت خود دید ایشان را در نصیب خویش شریک کرد گفت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فرمان شد که سیدان تو رحمت خوله عالمیان از تو نسزد که عاصیان را محروم گردانی ازین گفتی السلام علینا یعنی انبیا و مرسلان و فرشتگان او مطیعان را یاد کردی و عاصیان را چر محروم نمودی گفت آئی شرم داشتیم که آن قوم را درین کرامت شریک کنیم زیرا که ایشان در ادای نماز تقصیر می کنند و روزه را بدروغ و غیبت می آید و در نماز محرمان نظری نمایند و بجرام مشغول می شوند و دلها را بزبان و دست میخراشند فرمان در رسید که ای سید عالم بچگونگی ذلك ولا یعلمون فلا علموا



تابوا وندوا ایشان این معاصی میکنند و نمیدانند چون هستند تو به میکنند و از آن کرد ایشان شهنشید الکرام و ز مطیعان لطیف  
در سلام تو شریک شدند چون فروا بدنیار و می عاصیان را فایغ از لطیف و خالی از شریک بینی سلام با برسانی قولی تعالی و اذا  
جاءك الذين يؤمنون بايتنا فقل سلام عليكم كتب ربكم على نفسه الرحمة فيا ايها المطيعون انتم طيفيل محمد عليه  
الصلوة والسلام ويا ايها العصاة انتم على الخصوص ايضا فبالسلام والرحمة المغفرة اي مطيعان شما بسلام مايل محمد عليه الصلوة  
والسلام آييد و اي عاصیان شما مخصوص بسلام و رحمت و مغفرت ما ماینند لطیفه سوهم چون خواججه علیه الصلوة  
والسلام قبول سلام نمودند و صلحای امت را یاد نمودند السلام علينا و علی عباد الله الصالحین ندک  
شنیدند که یا محمد علیه الصلوة والسلام اخراجت جبرئیل من بیننا و انت قد دخلتک فسنار و وصال خوش  
جبرئیل علیه السلام را راه نمیدهم و تو امت خود را در میان می آیی **مشغولی**

خوردن شرابی که حق آمیخته	جرعه اذان بر لب مار نیخته	لب بشکر خنده بیار است
امت خود را از خدا خواسته	همتش از گنج تو انگر شده	جمله مقصود میسر شده

لطیفه چهارم آنکه گفت السلام علينا بسرش نداد و دادند که ای دوست بغیر از تو کس دیگر در اینجا  
نیست علینا از برک چیت فرمود که خداوند اگر اشخاص با من نیستند بجان با من اند پیوسته  
نظر عنا تیم همراه ایشان ست خواه غائب و خواه حاضر اکنون بسلام مرا از همه مکروهات ایمن گردانیدی  
عطای آن شکسته و لان دامن آخر الزمانی که غرقه بلا و فتنه اند چگونه در سلامت و سعادت و امنیت  
از قطیعت شریک نکردم چنانچه باین دولت مستعد شدم آن فقیران را نیز بحکم و لادرض من کاس  
الکرام نصیب دین خرمن خوشه و ازین خوان تو شسته برسد فروگر گدای طعمه از خوان احسانش برود  
از سر خوان خدا وندی چه کم خواهد شدن لطیفه پنجم اگر در سلام امت خود را با خود شرکت داد و رحمت  
و برکت نداد زیرا که رحمت و برکت مرسلان را تابع است و در روایتی آنکه چون رسول علیه الصلوة  
والسلام السلام علينا و علی عباد الله الصالحین گفت ندک شنید که لو ترکت البنا حتی اسلمنا  
علی امتک خیر الهم اگر سلامت امت را نیز با گذاشتی مرا ایشان را بهتر بودی چون تو ابتدا کردی  
مانیز حواله با تو کردیم و اذا جاءك الذين يؤمنون بايتنا فقل سلام عليكم اما رحمت و برکت را نه و ساطت  
تو بایشان مسلم داریم که کتب ربکم علی نفسه الرحمة تو برکت از خزانه کرامت حواله بایشان کنیم که تبارک  
الذی بیده الملك لطیفه ششم آنکه حق تعالی گفت چون امت خود را از سلام ما بهره مند کردی  
مانیز با تو شرط کردیم که در ایام حیات و ممات تو هر سالی یک شب بر مثال این شب از برای امت تو تعیین  
کنیم که آن شب قدر بود که لیلة القدر خیر من الف شهر و در آن شب پاس خاطر امت تو رعایت



نموده رضای ایشان جویم و بر افراد امتان سلام گویم که سلامی هستی حتی مطلع الفجر بیت

چو یافتن خواجہ سلام خدا شب معراج	بجنگاه رسالت نهاد بر سر تاج	چگونه بر نیرد جان ز شوق هر شب قدر
که حق سلام فرستد به بنده محتاج	بطلست ست نهان آن بندگی امشب	وصال دوست طلب سواد لیلہ و ارج

لطیفه هفتم پنجمین امشب که بی واسطه سلام و کلام در میان آوردیم همین معامله فردا با خاکساران است  
تو پیش خواهیم بردن که سلام قولا من رب رحیم نے نے بلکه آن سلام بر دوام است اما امروز گوش  
ایشان را بواسطه آب و خاک گرافی حاصل آمد دست فردا که آن غشاوه خاک اندر وی این نقاره خاک بر خیزد  
سلام ما آن روز مسموع ایشان خواهد شد بیت سلام من شنوی در لحد شود و نهرت ما که هیچ وقت نبود ی چشم من مستور  
لطیفه هشتم بزرگان را اختلاف است که مراد ازین عباد که موصوف بصلاح و سداوندند که ام طائفه اند بعضی گویند  
که مراد ملائکه اند و بعضی گویند که مراد انبیاء علیهم السلام باشند و بعضی گویند که مراد مومنان باشند و دلیل آنکه  
فرمود ان الارض یرثها عبادی الصالحون بعضی مفسران بل اکثر ایشان عبادی الصالحون را  
امت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم تفسیر کرده اند حق تعالی جفاهای این امت داشته با وجود آن  
ایشان را صالح خواندند و حاجه علیه الصلوٰۃ والسلام نیز شاگرد مکتب خانه و علمانه من لدنا علما بود  
و سی روز در س و قل لب زدن علمای میخواند این سبق آبخا یاد گرفته بود تمامی امت را صالح خواند آری  
ای درویش کوئی کرده گفتن کرم است و بدی کرده گفتن غیبت است حق تعالی و حبیب و صلی الله علیه و آله  
و سلم کرم موصوف است و از سمت غیبت مبرا و معصوم اکثر بزرگواران معنی دولت سلامت یافته بودند با مرده  
اعدت بعبادی الصالحین کالاعیان ذات و الاذن سمعت و لا خطر علی قلب مشرف شود چه عجب  
لطیفه نهم روایتی آنکه چون خواجہ علیه الصلوٰۃ والسلام قبول سلام نموده عباد را صلح یاد فرمود بعد از آن  
پروردگار عالم بوحده انیت خود گواهی داده گفت اشهد ان لا اله الا الله و خواجہ علیه الصلوٰۃ  
والسلام نیز به بندگی خود گواهی داده گفت و اشهد ان محمدا عبده و رسوله یعنی تو گواهی دادی در شان  
چنانکه توئی من نیز گواهی دادم در باره مقام بندگی خود و ترا عز و ربوبیت است و مراد دل عبودیت است  
کانه یقول ای حبیب من در بندگی خود می نازی گفت آری چون این مقام در بندگی یافته ام بچه  
چیز نازم مرا آوردی و گفته که ای بعد از آن نام خواندی مر آن نام را بدل نخواهد بود چنانکه تو  
عزیزی بر ربوبیت و من عزیزم لعبودیت کما قال علی کرم الله وجهه کفی لی عز ان اکون لک عبدا و کفلسفاه

ان تکون رببا بیت	به بندگی نشینی تحت سلطانی	اگر تو خدمت محمود چون لیا ز کنی	بنای کی نبوی پی بمنزل مقصود
اگر ساکن رش از سر نیاز کنی	اگریت نیاز بر اندم و که آخر کار	بصد نیاز بخواند ترا و از کنی	لطیفه دهم چون از حق تعالی



در حین مراجعت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم دارد گشت که هر که از سفری باز میگردد و از برای دوستان خود راه آویدی می آرد تو اکنون از سفر معراج میروی از برای امتان خود چه بری گفت خداوند اهر چه عطا فرمائی خطاب آمد که آنچه تو گفتی و آنچه من گفتم و آنچه ملائکه من گفتند با امتان خود هدیه ببر تا در هر نمازی بخوانند و بدولت و سعادت ابدی مشرف گردند لطیفه یازدهم روایت است که چون بنده در تشهد گوید که التحیات لله حق تعالی می فرماید که بنده من بر من ثنا گفت من نیز ترا ثنا گویم تا روز قیامت تحیتهم فیها سلام چون گوید که والصلوات حق تعالی میفرماید که من نیز بر تو صلوة میفرستم هو الذی یصلی علیکم چون گوید که والطیبات حق تعالی فرماید که ترا پاک گردانم الطیبات للطیبین و مساکن طیبة فی جنات عدن چون گوید که السّلام علیک حق تعالی فرماید که من نیز بر تو سلام کنم سلام قولاً من ربّ رحیم چون گوید که ایها النبی حق تعالی فرماید که وعده کردم بنی خود را که در روز قیامت اورا ناسید نگردانم یعنی شفاعت اورا در باره تو قبول کنم یوم لا یخزى الله النبی چون گوید که ورحمة الله خدی تعالی گوید که بر تو رحمت کنم کتب بکرمک علی نفسه الرحمة چون گوید که وبرکاته حق تعالی گوید که بر تو برکت کنم وبرکاتک علی وعلى امم ممن معک چون بگوید السلام علینا حق تعالی گوید که در دنیا با تو سلام کنم که من کلّ اسلام چون گوید که وعلی عباد الله الصالحین نبوی از برای او بعد و هر فرشته که در آسمان است و بعد و هر چیزی که موجود است بعد و هر بنده صالحی و ده حسنه چون بگوید که اشهد ان لا اله الا الله حق تعالی فرماید که ضامن شدم که ساکن گردانم ترا در مراقت خود و حسن اولئک سرفیقاً چون بگوید که واشهد ان محمداً عبده و رسوله حق تعالی فرماید که ضامن شدم که حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم را شفیع تو گردانم کالیشفعون الا لمن ارتضی لطیفه دوازدهم آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آن شب و چیز یافت یکے مدح و یکے سلامت بهر دو جان را فراموش نکرد و سلامت این بود که بیان شد اما مدح در آیه کریمه اَمَّا الرَّسُولُ فَمَا نَزَلَ إِلَيْهِ مِنَ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ بَوَدَّاهُ قَدْ تَعَالَى بَايَمَانُ رَسُولِ خُودِ گواهی داد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فی الفور فرمود که کلّ من بالله و ملائکته و کتبه الی اخره یعنی خداوند و ملائکته و کتبه را بایمان من گواهی میدهم من نیز گواهی دادم بایمان خود و لطیفه سیزدهم آنکه خطاب مستطاب در رسید که اسی حبیب من امشب مهملی و بر سر چنین مائده بنشین و زله در پائینیک مردان بنی و قلاشان امت را فرو گذاری من فرو نگذارم و پیغام من بگناه گاران امت خود برسان و بگوئی که قل یا عباد الله الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله و تفسیر سوره یوسف علیه السلام چنین آورده است که خطاب آمد که یا محمد علیه الصلوة والسلام بنشین و کلام ما بشنویم پیغمبر ان در حضرت ما ایستادند و همه ایشان را



با ما گفتن بود و ترا شنیدن آمد و همه ایشان از ما با ما گفتند اکنون ما با تو را میگویم که فادخی الی عبد ما  
او خلیفه چهارم و هم شیخ احمد غزالی قدس سره در عیون المجالس خود آورده که چون مهتر عالم علیه الصلو  
والسلام قدم بر بساط انبساط نهاد و قدم و کاست در گوشه و ستارچه حقیقت بر لبست و بنجرانه غیب  
سپرده بلب ادب بوسه بر آستانه لا احصى ثناء علیک داد و خطاب آمد که یا محمد علیه الصلو و السلام  
اکنون از اینچه نمی بایست پاکی ازین زمان از ما بمانا گوی که التحيات لله والصلوات والطيبات تأدیه بشتر  
بود بیان او این بود که لا احصى ثناء علیک چون اذان سایه در گذشت و نطل کشف حق رسید بیانش  
این بود که التحيات لله والصلوات والطيبات و بحقیقت بدانکه این زبان شنای او نتوان گفت تا زبان  
او نهد و بدین دیده جمال او نتوان دید تا بینای او دیده تو نهد نظیرش آنکه یعقوب علیه السلام  
را گفت اگر امید جمال یوسف علیه السلام داری این دیده را در بازو ابیضت عیناه من الحزن آنگاه  
پیراهن یوسف علیه السلام آید خود دیده و بد که فارق البصر این دیده که تو داری در خور آن ست که در گنج بیت الخزان

سفید گردانی طبعیت	روی تو بدین دیده تا شانتوان کرد	عشق تو بدین سینه تا شانتوان کرد	آوید نخست از نظرم و ام نگیرد
-------------------	---------------------------------	---------------------------------	------------------------------

نظاره تصویر زیبا نتوان کرد	لطیفه پانزدهم ای درویش پیش از آنکه حجاب امکان از جمال و جوبت دارند
----------------------------	--

وزنگار حدوث از آنکه قدم بزدایند و جمال لایزال الی بحیب ذوالجلال نمایند عشق جلاله را در دیده  
آن نور هر دو دیده تعبیه کردند تا خوان وصال نواله نوال نوش کنی نوایان مشاقان را فراموش نکنند  
السلام علیک ایها النبی ورحمة الله عبارت از انکشاف اشارت ست السلام علینا وعلی عباد  
الله الصالحین اشارت به بشارت عاشقان و مرشاهه الوار دیدار ست لمؤلفه طبعیت

تو امی نظارگی کاند جمال یری مینی	زباید آوری آنکه دران خساری مینی	تو با وصلش همی سازی من در سحر می سوزم
تو شربت میخوری از دور در بیماری مینی	دهم بر باد چون سوزم ز غم خاکستر خود را	که در شربت در آیم چون آن دیدار می مینی

فصل چهارم در ذکر روان شدن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با بساط قرب حق سبحانه و تعالی و این  
آواز بمشابهه و از ابو بکر رضی الله عنه که یا محمد علیه الصلو و السلام توقف کن که پروردگار تو در ناز است

نقل می کند عارف بالله شیخ محمد ابن فضل الله و برهان سوری رحمه الله از کتاب شفاء الصدور از ان چیزی  
که حکایت کرده است از ابن عباس رضی الله عنهما فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون از  
شنای حق سبحانه و تعالی خاموش ماندم بیشتر افر و خسته شد برای من نوری که روشن تر شدم و در آن نور  
بعد از آن بسوخت از پیش نظر من هفتاد هزار حجاب که در آن حجاب حجاب نبود و در تر شد از من دیدن



صورت هر فرشته و آدمی پیشتر روان شدم در آن حال رسیدگی و وحشت از تنهایی ناگاه آوازی بشنیدم  
 بمشابه آواز ابوبکر رضی الله عنه که گفت یعنی بایست یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام که پروردگار تو در نماز است فرمود  
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم از شنیدن آواز متفکر شدم و غیرت بردم که ای بار خدایا مگر که ابوبکر رضی الله عنه  
 سبقت گرفت که پیش از من بحضرت خداوند جل و علی رسیده باشد فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله  
 وسلم درین فکر بودم که آوازی از جانب علی شنیدم که نزدیک تر آیی محمد علیه الصلوٰۃ والسلام باز ندای  
 شنیدم که ای محمد علیه الصلوٰۃ والسلام نزدیک شو چنانچه نزدیک شود دوست بدوست فرمودند حضرت  
 رسول صلی الله علیه و آله وسلم بعد از آن نزدیک خود برد و مرارت من که ما قال الله تعالى اذ ادعانی  
 بعد از آن گفت مرا پرسید پروردگار من سخنهای و لیکن از دهشت نور تجلیات و از ترس و عظمت و  
 بزرگی حق سبحانه و تعالی طاعت آن ندا شتم که باز دهم جواب او را پس حق سبحانه هر دو دست کفایت  
 خود در میان نهاد بغیر کتف و بغیر حسب چنانچه راحت و خوشی آن میان دو پستان خود یا فتم خدای تعالی مرا علم  
 اولین و آخرین و اد هر چه در آسمان و زمین بود در نظر من مکشوف شد و آموخت حق سبحانه و تعالی  
 بمن علمها که صفت آن بر زبان راست نیاید بعد از آن فرمود که یا رسول الله این را بکس نخواهی گفت  
 فرمودند بدرستی که دانستن آن را یکی قادر نبود اینک بر دارد بغیر از من باز علی یا فتم که مختار کرد حق سبحانه و تعالی  
 مرا در آن یعنی اگر خواهی بکس بگویی و اگر خواهی بگویی باز علی حق سبحانه و تعالی مراد او امر کرد بمن رسانیدن  
 آن بسوی خاص و عام از است من بعد از آن آموخت الله تعالی بمن قرآن را در صحیح مسلم آورده است  
 بروایت ابی ابن کعب رضی الله عنه که فرمودند پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام ندا کرد الله تعالی بسوی من اینک  
 بخوان قرآن را بر یک حرف یعنی بر یک لغت پس در خواستم از پروردگار خود که آئی آسان گردان  
 بر امت من فرمان در رسید که بخوان قرآن را بر دو لغت پس سوال کردم که آئی آسان گردان بر امت  
 من فرمان در رسید که بخوان قرآن را بر هفت لغت یعنی بر هفت قرائت و مر تر است هر باز گردانیدن  
 باز گردانی آن را یک سوال یعنی یک حاجت از من در خواهی تا عطا و هم ترا پس گفتم که اللهم اغفر لامتی  
 و در توقف و هشتم سوال سوم را از برای روزی که اهل خلایق را بسوی ما باز گردانند چنانچه در کتب دیگر  
 مسطور است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم آن نواله خاص لی مع الله وقت لا یسعی فیہ ملک  
 مقرب و لایسعی مرسل از آن یافت که او را حق تعالی آموخته بود که ادب نبی ربی با حسن قادیبی  
 بدان خلوت خاص دینی فتدائی فکان قاب قوسین و ادنای از آن رسید که شاگردی ازل کرده بود  
 چنانچه حق سبحانه و تعالی در حق آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرماید که و علمناه من لدنا علما



در تاج القصص آورده است که سید عالم صلی الله علیه وآله وسلم در آن شب علم قرآن داد چنانچه گفت  
 وعلیک ما لم تکن تعلم لاجرم خلعت رحمت عالمیان یافت و او را بر افعال و اقوال پیغمبران واقف  
 گردانید فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام پس گفتیم خداوند بدرستی که هرگاه که در آدم بقربت درگاه  
 تو لاحق شد در من رسیدگی پیش از در آمدن نزدیک تو آوازی شنیدم از آواز کننده که آواز میکرد بر زبان  
 ابوبکر مشایبه بود گفت یا محمد علیه السلام توقف کن که پروردگار تو در نمازست پس مرا عجب آمده است ازین  
 هر دو یکی آنکه سبقت برده است بر من ابوبکر رضی الله عنه درین مقام دوم آنکه بدرستی که پروردگار من غنی  
 است ازین که نماز کند آید که یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام تحقیق که من نیازی ندارم اینک نماز کنم احدی را ولیکن میگویم  
 پاکی خود را پیش دستی گرفته است رحمت من بر غضب من اما بخوان یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام این آیه را که  
 هو الذی یصلی علیکم و ملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور و کان بالمؤمنین رَحِیمًا  
 یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام پروردگار تو باین معنی نماز می کن یعنی نماز حق تعالی آن است که رحمت میفرستد بر شما  
 و فرشتگان تا بر آرد شما را از تاریکیها بسوی روشنائی و هست پروردگار تو رحم کننده بر مومنان پس صلوٰۃ  
 من رحمت است مرترا و امت ترا در کتاب مواهب لدنی آورده که نماز حق تعالی آن است که می گوید  
 سبحانی ما اعظم شأنی انا الملک لا ملک الا انا الله لا اله الا انا ارحم الراحمین بایع السموات  
 و الارض ذوالجلال و الاکرام فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز حق تعالی آن است که  
 خود را بناهای بزرگ می ستاید ولیکن غیرت کردم که مگر ابوبکر پیش از من بحضرت رب العزت رفته باشد لذا  
 آمد که یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام بدرستی که برادر تو موسی علیه الصلوٰۃ والسلام بعصای خود بسیار الفت داشت  
 پس هرگاه که خواستم که با تو کنم گفتیم و ما تلک پیچیدگی چه چیز است در دست راست تو ای موسی گفت  
 هی عصا این عصاست و مشغول شد بیا و عصا از بزرگی من و از هیبت کبریائی من و همچنین تو ای محمد  
 علیه الصلوٰۃ والسلام هرگاه که بود الفت تو بیا خود که ابوبکر است رضی الله عنه بدرستی که آفرینش تو ابوبکر رضی الله  
 عنه در خاک یکی است و او غمخوار و غمخیز نیست در دنیا و آخرت و آفریده ام فرشته بصورت ابوبکر  
 رضی الله عنه اینک آواز کند ترا بر زبان ابوبکر تا دور شود از تو میدگی و نزد ترا از بزرگی و عظمت این مقام  
 ترسی و دور کند از تو فهمیدگی چیزی که خواسته شود از تو بعد از ان ندا آمد که یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام کجاست  
 حاجت جبرئیل علیه السلام گفت بار خدا یا تو دانا تری پس گفت یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام تحقیق که دوست  
 میدارم او را در چیزی که سوال کرد و همچنین دوست میدارم کسی را که دوست دارد ترا و اصحاب ترا بعد  
 از ان ندا آمد که یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام نزدیک آنی فرمودند که حق تعالی مرا بقدرت خود نزدیک تر برد تا که



بہر اوقات جلال رسیدم حق تعالیٰ روای کبریائی از روی مقدس برگرفت مشاہدہ کردم بخود ششم چون  
بخود باز آمدم و نہ انستم کہ چہ گویم قطرہ از لطف ایزدی در دہانم چکید ز بانم کشادہ شد

## فصل پنجم در ذکر تفسیر آیہ کریمہ اَلَمْ تَرَ اِلٰی رَبِّكَ

در تفسیر وسیطہ و در تفسیر مغنی چنین آورده است کہ خدای تبارک و تعالیٰ مرصیب خود را باین آیتہ سرفراز و  
ممتاز گردانید کہ اَلَمْ تَرَ اِلٰی رَبِّكَ کَیْفَ مَدَّ الظِّلَّ مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَ مَا طَغٰ لَیْلٌ نَّکَرٌ وَ حِشْمٌ مُحَمَّدٌ عَلَیْهِ الصَّلٰوۃُ وَ السَّلَامُ  
بچپ و راست و در ننگہ شست از حدی کہ مقرر بود یعنی حشیم بہیچ ذرہ کہ از ذرات کائنات در شب معراج حکم قل  
اللہ شمر دس ہم نیفکند و ویدہ دل جز بمطالعہ جمال بے زوال آئی نکشود حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
در شب معراج قاب قوسین او ادنی دید با حسن صورت قولہ تعالیٰ و صور کم فاحسن صور کم  
باز حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بزبان دُرّ بار شکر شمار فرمودند کہ رَأٰیْتُ رَبِّیْ فِی لَیْلَةِ الْمَعْرَاجِ احْسَنَ  
صُورَةٍ وَ شَبَابٍ مَّرْدٍ صَغِيرٍ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم رَأٰیْتُ رَبِّیْ فِی لَیْلَةِ الْمَعْرَاجِ  
بِاحْسَنِ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم رَأٰیْتُ رَبِّیْ فِی لَیْلَةِ الْمَعْرَاجِ بِعَیْنِ رَبِّیْ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ  
صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم رَأٰیْتُ رَبِّیْ فِی لَیْلَةِ الْمَعْرَاجِ مَعَ جِوَادِ التَّامِّ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ  
وَسَلَّمَ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰی خَلَقَ اَدَمَ عَلٰی صُورَتِ مَبْدِیٍّ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم رَأٰیْتُ رَبِّیْ فِی لَیْلَةِ  
الْمَعْرَاجِ مِنْ رَاسِلٍ عَیْنٍ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم رَأٰیْتُ رَبِّیْ فِی لَیْلَةِ الْمَعْرَاجِ مِنْ قَلْبِ عَیْنٍ فَقَالَ  
رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم رَأٰیْتُ رَبِّیْ فِی لَیْلَةِ الْمَعْرَاجِ مِثْلَ الشَّمْسِ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم  
رَأٰیْتُ رَبِّیْ فِی لَیْلَةِ الْمَعْرَاجِ مِثْلَ الْقَمَرِ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم رَأٰیْتُ رَبِّیْ فِی لَیْلَةِ الْمَعْرَاجِ لَا  
خَدْلَ لَہٗ وَلَا نَدْلَہٗ وَلَا وَصْفَ لَہٗ وَلَا شَبْہَ لَہٗ وَلَا حُدْلَہٗ وَلَا مِثْلَ لَہٗ وَلَا کَفْوْلَہٗ وَلَا وَزِیْرَ لَہٗ وَلَا شَرِیْکَ لَہٗ فِی مَلٰئِکَہٗ  
فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّم قَوْلُهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالٰی لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ وَ هُوَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ

## فصل ششم در ذکر اختلاف در انیکہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خدای تعالیٰ چشم دل دیدہ یا چشم ہر

در تفسیر تاج التراجم چنین آورده است کہ عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا گفت کہ حضرت پیغمبر علیہ الصلوٰۃ والسلام  
حق سبحانہ و تعالیٰ زہ چشم دل دیدہ عبد اللہ ابن عباس رضی اللہ عنہما گفت چشم سر دیدہ یا کہ چشم  
سر و دل ہر دو یکے است ہچنانکہ موسیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام بدست و گوش و تمام اعضا کلام خداوندی را



شنید و هفت اندام وی همه گوش گشت و از علایق جمال هفت اندام محمد علیه الصلوة والسلام همه چشم شده تقای  
حق سبحانه و تعالی را بدید و آنکس که گفت چشم سر دید دلیل او آن است که قوله تعالی ولقد رآه نزلة اخری  
ماذا غلبه و ما طغى افتخاره و نه علی مایری و آنکس که گفت چشم دل دید دلیل او این است قوله تعالی ما کذب  
الفؤاد ما رآی و تحقیق آن است که هر دو درست است زیرا که هر دو را دلیل از قرآن است هم چشم دل دید  
و هم چشم سر دید و امام نووی در شرح مسلم می گوید که راجح آن است که نزد اکثر علماء حضرت پیغمبر صلی الله علیه  
و آله وسلم در شب اسری پروردگار را دید بهر دو چشم سر خود سزاوارست که کسی درین شک نکند و حدیث عائشه  
رضی الله عنها و غیرهاست و قرباناه بنحیا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم را در اول اسری بود  
سبحان الذی اسر به بعد از در آخر منتهی بود عند سدرة المنتهی و آنکه ما وای او بود عند حاجته المأوی  
آنکه اعلی بود و هو بالا فقل لا اعلی و آنکه قد لی بود ثم قد لی و آنکه و نوبه و فکان قاب  
قوسین او ادلی و آنکه لها بود بالا فقل لمبین و در نعت حضرت رسول صلی الله علیه و سلم و قلم

محمد ناظر دیدار حق دان	ضمیمش اقصا سرار حق دان	محمد ناظر شرع طریقت	محمد واقف سر حقیقت
نگفتم روشن اسرار مستور	که نتوان شرح ناظر گفت منظور	نهی عزت ہیبت ہی وصل	که بخانی ره و هم تن عقل
گذشت از لامکان اشیا فرو ماند	خدا محبوب خود را نزد خود خواند	باعزاز و با کرام فراوان	رسیده گشت اصل جان بجانان
محمد خواجه لولاک باشد	بر تبه بر تر ادا فلاک باشد	محمد صل عالم جامع است	محمد مبسط قرآن شرع است

## فصل نهم در ذکر روایت حضرت حق سبحانه و تعالی

در جواب هر جلای و از کتاب مخدوم جهانیان آورده است که بدانکه نزد اهل سنت جماعت روایت حق تعالی حق است  
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که آنکه لا ترون یکم حتی تموتوا یعنی گفته اند که این حکم عام است فاما خاصان  
و مقربان و اولیا مخصوص اند زیرا که قال رب ادنی انظر الیک گفت ای پروردگار من مرا بنمایا ببینم تو  
تو این دلیل است بر جواز روایت فی الجملة زیرا که استحیل از انبیاء محال است و کذا لک دعه له لن ترائی و نگفت  
لن ادی و نگفت لن ادیک یعنی ننمایم ترا بلکه گفت نه بینی مرا بنا بر عدم طاق و لکن انظر الی الجبل فان استقر  
مکانه فسوف ترائی و اگر کسی گوید که لن ادی برای نفی تاکید است جواب گویم که لا نسلم بلکه از برای تاکید است و دلیل  
است از برای اثبات روایت زیرا که نفی ادراک چیزی روایت او مستحیل باشد مع آن چیز نباشد زیرا که هر چه دیده نشود  
و دریافت نشود و اما نفی ادراک آن چیزی که دیده شود و دیده نیست بنا بر غیبت فسیحان الله تعالی تراه القلوب فی الدنیا  
بنظر الایمان و تراه الا بصار فی الاخری بنظر البصائر صحیح اخبار آنکه لترون یکم یوم القيمة کما ترون القمیر



لیلة البدل لا تضاموا فی الرویة تشبیه النظر الی المنظور مراد ازین تشبیه مرئی برئی نیست بلکه رؤیة بر رؤیة است  
یعنی چنانکه ماه را بنی حجاب می بیند خداستعالی را نه مثال بیند ماه در مکان است و خداستعالی در مکان نیست  
ماه را جسم است و خدای تعالی را جسم نیست ماه متحرک است و خدای تعالی متحرک نیست پس معلوم شد که تشبیه  
رؤیة بر رؤیة است و الخلق متفاوتون فی الرؤیة علی قدر تفاوتهم فی رؤیة المعبودیة و منازل القرب فلا انبیاء  
فی الرؤیة رتبة و الاولیاء رتبة و للعوام المؤمنین رتبة یقال المؤمنون یرون یوم القیمة کما یراه الاولیاء فی الدنیا و لکن یکون  
الرؤیة باشتراك البصر و بصره ان یطبع واحد و صفة واحدة و یراه الاولیاء فی الدنیا و یتفاوتون علی هذا المثال  
فی رتبتهم فی النبوة و الرسالة یراه خواص الانبیاء کما یراه نبینا صلعم لیل المعراج و یزاد النبی رتبة فی الرؤیة و لو  
شک ان تكون تلك الرتبة المقام المحمود الذی لا یشترک فیہ غیره فلا تخف فھمک و خیالک  
و علمک جل الملك القدوس کما تکفیه النفوس اگر چه گفته اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ  
وآلہ وسلم خدای تعالی را بدل دیدند چشم و باین آیت حجت آوردہ اند کہ ما کذب الفواد ما دای  
اگر این دیدار خدا نبود می از بہر آنکہ اگر دیدار از علم بودی خود ہم جہان را بودی از برای آنکہ ہر کہ مومن بود  
بخدای تبارک و تعالی علم بود پس باید کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را دیداری باشد بدل کہ ما را نباشد  
تا تخصیص را فائدہ حاصل آید و نیز پچیزی حجت کردند این طائفہ انس بن مالک رضی اللہ عنہ از رسول علیہ الصلوٰۃ و  
السلام روایت کردند کہ فرمودند چون برسیدم آنجا امر شد مرا کہ چشمم فراز کن فراز کردم خداستعالی نور بصر مرا برداشت  
بر دل من بر و خدای خویش را دیدم روایت میکند عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا کہ من زعمت ان محمدا علیہ الصلوٰۃ  
و السلام رای ربہ بعین راسہ فقال اعظم الفریة چشم ندید بلکه بہر ذرہ از ذرات جسم دید از فرق تا قدم  
او ہمہ دیدہ شدہ بود و فرمود ہمہ جمال تو بنیم چشم باز کنیم ہمہ نعم دلی گرد و چو باتور از کنیم ای درویش دیدار رب امرت  
و رہشت مستحیل نیست محمد علیہ الصلوٰۃ و السلام رای ربہ و هو عند سدرة المنتھی عند حاجۃ المألوٰۃ  
و لا یتحیل الرؤیة فی الجنة فاذا تجلی فالقلب العین واحد قل حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
در ان حالت بصنعت نور باشد فرای نور السموات و الارض و فی السماء صفات النور المہادی شہوی

آیت نوریکہ زدانش نبود	دید چشمی کہ خیالش نبود	دیدن آن نور مکانی نبود	فرستن آن راہ زمانی نبود
ہر کہ دین پرودہ نظر گاہیت	از بہت بی جہتی اہ یافت	دید محمد نہ چشم دگر	بلکہ بدین چشم سر از چشم ہر

فصل مشتم در ذکر نفی اثبات از رویت اللہ تعالی بحضرت رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

بدان ای محب صادق درین مسئلہ خلاف غلو و مبالغہ در احد طرفین نباید کرد تا توانی با احتیاط سخن باید گفت



که بسیاری از سلف و خلف در آن متوقف اند و بیاید و نشستن که آنکس که نفی می کند نه انکار فضیلت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میکند بلکه نظری بر آن است که درین باب تحقیقی با و نرسیده است و آنکس که اثبات می کند آن وجه میکند که این تخصیص حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم را بوده و لکل وجهه هو صلیها امام فضل الله و تشریفاتی می گوید که میل من درین مسئله با اثبات و نفی است زیرا که چون اثبات و نفی از دو صحابه یافته شود اثبات بر نفی مقدم باشد به توضیح نافی روانداریم زیرا که مفضی شود بتضلیل صحابه و این روا نیست و ایضا هذه مسئله اجتهادیه فلا ینسب صاحبها الی اضلاله و التضلیل والله یقول الحق و هو یمهد السبیل الخنین اعتقاد پاک باید کرد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم خدا را تعالی را دیده از جهتی از جهات و یا از طرفی از اطراف لا من فوق و لا من تحت و لا من القدم و لا من الخلف بلکه همه هدایت و عظمت و دید لطف و مرحمت جلال و کبریا شش مقام قرب یافت ضمیرش نور مرکاشفت و لاش مشاهدت یافت جان او حلاوت محبت یافت سر او دولت موصالت یافت چشم او نور معاینه یافت و گوش او صدای ملاطفت یافت از خود بخود گشت متحیر باند و سر در پیش انداخت نه در زبانش عبارت و نه در دلش فکر ماند گشته و حیران بماند تا از حضرت باری تعالی چه آید و چه خطاب روی نماید **فصل ست** که خداوند تعالی در شب معراج جابها از پیش چشم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم برداشت پس حق را دید و مطالعه جمال و جلال حق تعالی بی توهمی و تزلزلی نمود پس الله تعالی گفت یا محمد علیه الصلوة و السلام طائفه از مغزله و دهریه میگویند که پروردگار را معنی نیست جهودان می گویند که من بخیم ید الله مغلوله نصاری مرثالث ثلثه می گویند لکن الذین قالوا ان الله ثالث ثلثه طائفه دیگر میگویند که من خداوند جسم و صورت و طایفه دیگر میگویند که من از رؤیت مجبوبم و کسی مران تواند دید پس ای محمد علیه الصلوة و السلام تو نظر انداز و نیکو تامل کن که کدام از اینها راست میگویند و از آنچه می گویند هیچ در من می بینی یا نه فاعلم انهم باجمعهم کاذبون حقاً

حاشی که توان کرد خلقت مانند	کان محال است در اخبار تو سبحان الله
با چنین نور که هر ذره از ویابد فیض	هیچ بنیاد کند انکار تو سبحان الله
صوت آدم از آن وی چنین مطبوع است	که لجنه است نمودار تو سبحان الله

### فصل نهم در ذکر اثبات رویت

در تفسیر معنی دیدم که رفع نور عینه فوضع فی قلبه فوادیه حتی داه بنور عین راسه و قلبه و فوادیه ربا



واحد بلاحد و کلکیف یعنی نور و چشم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را برداشتن و در قلب فواد او نهادند  
تا خدای را بنور و چشم دل و فواد دید و در کتاب روح الارواح دیده ام که بعضی از ذمه عاشقان را پرسیدند  
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم خدا تعالی را چشم دل دید یا چشم سر دید گفت اذا صممت التجلی  
فالعين والقلب احد چون تجلی آشکارا شد دل چشم شد و چشم دل آرام شافعی رحمه الله علیه فرموده است  
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم پانزده بار برای تخفیف نماز است خود رفت هر بار که رفت  
خدا تعالی را بیدار پس قول اکثر متحقیان بر آنکه چشم دل دید و چشم سر را در آن یک شب دوبار  
دید که ولقد رآه نزلة اخرى قالت عائشة رضی الله عنها من زعم ان محمدا علیه الصلوة والسلام  
رای ربه بعین راسه فخب ففلا عظم القرية علی الله تعالی مقصود آن است که چشم دید بهر ذره از ذرات  
جسم بیدار از فرق تا قدم او همه دیده شده بود شعران تذکره فکل قلوب و ان قاطنة فکل عیون رباعی  
ای کاش بدی بجای جانم صد جان تا رود وصال کرد می جان افشان صد دیده دیگرم بیاید نگران  
کت سر بدین و دیده کردن نتوان پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حق سبحانه و تعالی را  
بهر ذره از ذرات جسم بدیدند

**فصل دهم در ذکر شستن آنسر و صلی الله علیه و آله و سلم بر کرسی از مروارید  
و گذشتن از نود و هفت پرده که در هر پرده قرآن مجید را بیکنام میخوانده اند  
در ویت حضرت حق سبحانه و تعالی بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم**

در کتاب بحر المعانی آورده که فرمودند رسول علیه الصلوة والسلام در آنجا فرشته بیامد دست مرا گرفت و بر  
کرسی از مروارید بنشاند که قوایم او از یاقوت بود ازین پرده ها میگذرانید که قرآن را در هر پرده بنامی میخواندند که  
در عالم دیگر بران نام نامی خوانند فرمودند رسول صلی الله علیه و آله و سلم که میان من و حق تعالی پرده ها بود که هر  
پرده را بنامی میخوانند و هر پرده مخلوق از چیزی بود و نامها این است فرمودند پرده اول از ظلمت بود آنجا  
الفرقان خوانند از آن پرده مراد گذرانید پرده دوم از لب است در آنجا العظیم خوانند از آنجا مراد گذرانید  
پرده سوم از روشنائی است آنجا البیان خوانند از آنجا در گذرانید پرده چهارم از حریر است در آنجا  
اللسان خوانند از آنجا مراد گذرانید پرده پنجم از باران است آنجا البهتان خوانند از آنجا در گذرانید پرده  
ششم از برف است آنجا الفرقان خوانند از آنجا نیز در گذرانید پرده هفتم از ستاره است آنجا الکریح



خوانند از آنجا در گذرانید پرده هشتم از ما هتتاب است آنجا الحکیم خوانند از آنجا در گذرانید پرده نهم از آفتاب  
 است آنجا طس خوانند از آنجا در گذرانید پرده دهم از نقره است آنجا طسم خوانند از آنجا در گذرانید  
 پرده یازدهم از زر است آنجا الکتاب خوانند از آنجا در گذرانید پرده دوازدهم از مروارید است آنجا  
 کلام الله خوانند از آنجا در گذرانید پرده سیزدهم از یاقوت است آنجا سید الکتاب خوانند از آنجا در گذرانید  
 پرده چهاردهم از یاقوت سبز است آنجا العزیز خوانند از آنجا در گذرانید پرده پانزدهم نیز از یاقوت است  
 آنجا المجید خوانند از آنجا در گذرانید پرده شانزدهم نیز از یاقوت است آنجا المنزل خوانند از آنجا  
 در گذرانید پرده هفدهم از جواهر یتیم است آنجا المصدق خوانند از آنجا در گذرانید پرده هجدهم از  
 زبرجد است آنجا المصدق خوانند از آنجا در گذرانید پرده نوزدهم از زبرجد سبز است آنجا المبادک  
 خوانند از آنجا در گذرانید پرده بیستم از زبرجد زر دست آنجا فضل الله خوانند از آنجا در گذرانید پرده  
 بیست یکم از زمر و سفید است آنجا الامام خوانند از آنجا در گذرانید پرده بیست دوم از مرجان است آنجا  
 العریب خوانند از آنجا در گذرانید پرده بیست سوم از مرجان زر دست آنجا العلی خوانند از آنجا  
 در گذرانید پرده بیست چهارم از مرجان سفید است آنجا الخبیر خوانند از آنجا در گذرانید پرده بیست  
 پنجم از سندس سرخ است آنجا السراج خوانند از آنجا در گذرانید پرده بیست ششم از سندس سبز است  
 آنجا المنیر خوانند از آنجا در گذرانید پرده بیست هفتم نیز از سندس سبز است آنجا البشیر خوانند از آنجا  
 در گذرانید پرده بیست هشتم از سندس سفید است آنجا المنیر خوانند از آنجا در گذرانید پرده بیست نهم  
 از استبرق است آنجا الحجاب خوانند از آنجا در گذرانید پرده سی ام از ملون است آنجا المستور  
 خوانند از آنجا در گذرانید پرده سی یکم از دیبای منقش است آنجا سبیل الله خوانند از آنجا در گذرانید پرده  
 سی دوم از الماس است آنجا الحديث خوانند از آنجا در گذرانید پرده سی سوم از آتش است آنجا مشتابه  
 خوانند از آنجا در گذرانید پرده سی چهارم از آب است آنجا المثانی خوانند از آنجا در گذرانید پرده سی پنجم  
 از نج است آنجا المحکوم خوانند از آنجا در گذرانید پرده سی ششم از نور است آنجا المصباح خوانند از آنجا  
 در گذرانید پرده سی هفتم از میغ است آنجا المفتاح خوانند از آنجا در گذرانید پرده سی هشتم از لعل است  
 آنجا المبین خوانند از آنجا در گذرانید پرده سی نهم از باد است آنجا نور الله خوانند از آنجا در گذرانید  
 پرده چهل و چهارم از جواهر سفید است آنجا الحکمة خوانند از آنجا در گذرانید پرده چهل و پنجم از عزت است آنجا  
 الموعظة خوانند از آنجا در گذرانید پرده چهل و دوم از جبر است آنجا دامت خوانند از آنجا در گذرانید  
 پرده چهل و سوم از ملک است آنجا البیئة خوانند از آنجا در گذرانید پرده چهل و چهارم از انس است آنجا



اللسان خوانند از انجا در گذرانید پرده چهل و ششم از رحمت است آنجا الالب خوانند از انجا در گذرانند  
 پرده چهل و هفتم از عظمت است آنجا البشیر خوانند از انجا در گذرانید پرده چهل و هشتم از قدرت است آنجا  
 نعمته الله خوانند از انجا در گذرانید پرده چهل و نهم از کرامت است آنجا الوحی خوانند از انجا در گذرانید  
 پرده پنجاهم از قربت است آنجا الذکر خوانند از انجا در گذرانید پرده پنجاه و یکم از معرفت است آنجا  
 المحفوظ خوانند از انجا در گذرانید پرده پنجاه و دوم از شریعت است آنجا المستود خوانند از انجا در گذرانید  
 پرده پنجاه و سوم از حقیقت بود آنجا المتلوه خوانند از انجا در گذرانید پرده پنجاه و چهارم از طریقت است آنجا  
 اهدک خوانند از انجا در گذرانید پرده پنجاه و پنجم از نور سفید است آنجا الشفاء خوانند از انجا در گذرانید  
 پرده پنجاه و ششم از نور سرخ است آنجا السناء خوانند از انجا در گذرانید پرده پنجاه و هفتم از نور سبز است آنجا  
 المصراط خوانند از انجا در گذرانید پرده پنجاه و هشتم از نور زرد است آنجا البصائر خوانند از انجا در گذرانید  
 پرده پنجاه و نهم از نور سیاه است آنجا النبأ خوانند از انجا در گذرانید پرده شصتم از مقدس است آنجا الصاء  
 خوانند از انجا در گذرانید پرده شصت و یکم از اخضر است آنجا القسم خوانند از انجا در گذرانید پرده شصت و دوم  
 از احمر است آنجا العجیب خوانند از انجا در گذرانید پرده شصت و سوم از ابیض است آنجا الثقیل خوانند  
 از انجا در گذرانید پرده شصت و چهارم از اسود است آنجا جیل الله خوانند از انجا در گذرانید پرده شصت  
 و پنجم از جلال است آنجا القول خوانند از انجا در گذرانید پرده شصت و ششم از جمال است آنجا المفضل  
 خوانند از انجا در گذرانید پرده شصت و هفتم از کمال است آنجا التنزیل خوانند از انجا در گذرانید پرده  
 شصت و هشتم از عرب است آنجا المهیمن خوانند از انجا در گذرانید پرده شصت و نهم از ربوبیت است آنجا  
 المنادی خوانند از انجا در گذرانید پرده هفتاد و نهم است آنجا الحق خوانند از انجا در گذرانید پرده  
 هفتاد و یکم از علم است آنجا الصدف خوانند از انجا در گذرانید پرده هفتاد و دوم از عقل است آنجا النجم  
 خوانند از انجا در گذرانید پرده هفتاد و سوم از حیا است آنجا البلاغ خوانند از انجا در گذرانید پرده هفتاد  
 و چهارم از حد است آنجا الروح خوانند از انجا در گذرانید پرده هفتاد و پنجم از برف است آنجا الطیب  
 خوانند از انجا در گذرانید پرده هفتاد و ششم از چشمه است آنجا الکلمه الله خوانند از انجا در گذرانید  
 پرده هفتاد و هفتم از عنبر است آنجا رحمة الله خوانند از انجا در گذرانید و پرده هفتاد و هشتم از مشک است  
 آنجا کلمه ربك خوانند از انجا در گذرانید پرده هفتاد و نهم از کافور است آنجا الصحف خوانند از انجا  
 در گذرانید پرده هشتاد و نهم از عنبر است آنجا المطهرة خوانند از انجا در گذرانید پرده هشتاد و یکم از صندل  
 است آنجا التذکیه خوانند از انجا در گذرانید پرده هشتاد و دوم از زعفران است آنجا المسرعة خوانند



از انجا در گذرانید پرده هشتاد و سوم از مرجان است آنجا التصدیق خوانند از انجا در گذرانید پرده هشتاد و چهارم  
از آب است آنجا التفضیل خوانند از انجا در گذرانید پرده هشتاد و پنجم از باد است آنجا الناظر خوانند از انجا  
در گذرانید پرده هشتاد و ششم از ابر است آنجا الناطق خوانند از انجا در گذرانید پرده هشتاد و هفتم از صدق  
است آنجا المتوصل خوانند از انجا در گذرانید پرده هشتاد و هشتم از حکمت است آنجا کلمات الله خوانند از انجا  
در گذرانید پرده هشتاد و نهم از قلم است آنجا التعلیم خوانند از انجا در گذرانید پرده نودم از قضا است آنجا  
العدل خوانند از انجا در گذرانید پرده نود و یکم از قدرت است آنجا نیز العدل خوانند از انجا در گذرانید  
پرده نود و دوم از بزرگی است آنجا ذوالذکر خوانند از انجا در گذرانید پرده نود و سوم از عظمت است آنجا  
احسن القصص خوانند از انجا در گذرانید پرده نود و چهارم از سخاوت است آنجا الشافع خوانند از انجا در گذرانید  
پرده نود و پنجم از شفاعت است آنجا المشفع خوانند از انجا در گذرانید پرده نود و ششم از برکت است آنجا  
جامع الكلم خوانند از انجا در گذرانید پرده نود و هفتم از نور است آنجا المحجة خوانند از انجا در گذرانید پرده  
تاییده دیگر هزار ساله راه بود فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون در آن جابه نظر کردم قصرهای  
گوناگون و مقامهای عجائب دیدم که صفت آن بر زبان راست نیاید چون از اینجا پیشتر شدم تا بش نور بسیار  
ظاهر شد چون در میان نور نظر کردم یک تجلی بدیدم بادیست ستم در دل من خوف از آن پدید آمد یک آواز نرم  
از جانب راست است و یک آواز از جانب چپ یک آواز از پیش و یک آواز از پس برآمد چنانکه کسی  
می گوید که ای حبیب من پیشتر بیا و از آن آواز نرم دل من نرم گشت و باز آواز آمد که ای محمد علیه الصلوة  
و السلام هیچ ترس در دل خود راه مده و امشب مرتبه بزرگی خود مشاهده کن و هر چه میفرمائی بفرمای و هر چه  
می پرسی بپرس که امشب نوبت تست ترا حبیب خود خوانده ام حبیب بناید که از دوست بترسد فرمودند  
حضرت رسول علیه الصلوة و السلام چون این ندا بشنیدم گفتم تو عظیمی و عظمی و خود را کمتر از خس می بینم چگونه  
حبیب تو باشم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة و السلام هر که خود را کمتر از کمترین بیند من او را بزرگتر از بزرگان  
می بینم ندا در رسید که ای حبیب پیشتر بیا چون روانه شدم بمقامی رسیدم که در نور غرق شدم و دل خود را پُر  
نور دیدم و عقل خود را بجنس و گیر دیدم که هرگز بگفتن راست نیاید چون نظر کردم گنبد تجلیات پیدا شدند و در  
رسید که بدرون این گنبد در آمی چون در آمدم سه دریچه دیدم که پیدایش از نور ندا در رسید که ای محمد علیه الصلوة  
و السلام این آن دریچه است که با تو گفته بودم اول از جانب در یچه راست نظر کن چون از آن دریچه نظر  
کردم هفتاد هزار عرش بدیدم و بر هر عرش هفتاد هزار کرسی بدیدم و بزرگی هر کرسی کسی نداند الا خداوند  
تعالی در تعجب بماندم ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة و السلام از دریچه دیگر قدرت مرا بین چون از دریچه



دست چپ نظر کردم روز محشر را دیدم که خلایق هژده هزار عالم جمع شده اند و آفتاب قد نیزه بر سر خلایق  
 تافته می نماید غلغلله و بانگ عذاب از هر جانب برخاسته و فرشتگان هفت طبقه آسمان و زمین جمع شده اند  
 و برای خدمت در محول بودند بعضی را بد و زخ می کشیدند و بعضی را بسوی بهشت می بردند گفتم این چه حکمت  
 ست نادر رسید که همه بد و شقی نیست اگر حقیقت این جامی را می پرستی بامت خود مگوی که کارخانه ماست  
 فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حیرت مانند نادر رسید که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام از دریچه پیش  
 نظر کن چون از دریچه پیش نظر کردم آن لوح محفوظ را باز دیدم بر نوشته او نظر کردم بهوش شدم چون بهوش  
 باز آمدم نادر رسید که هر چه در لوح دیده بامت خود نگوی و هیچ فرشته را خبر نکنی چون این ندار باشنیدم از اینجا  
 برخوایستم و آباد تمام ایستاده شدم نادر رسید که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام دیگر چه میخواهی بخواه گفتم خداوند  
 اول تقای تو میخواست بعد از آن یک حاجت دیگر میخواهم که بطلبم نادر رسید که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام مگر تو در  
 ظاهر و باطن مرا نمی بینی حضرت محمد علیه الصلوٰة والسلام گفتند که بار خدایا اگر تو مراده چندان عقل داده اما آن  
 بهوش کجاست که دیدار تو بنیم و شناسم و در باطن ترا می بینم چون و چگونه و به شبهه و نه نمونه و اگر در ظاهر  
 می بینم ترا در هر حال و در هر چیز می بینم و چون عقل را در پس تو میدوانم از همه چیز جدا می بینم و هر چند که عقل  
 میدود و بوصول تو نمیرسد و خوبی ترا بیشتر از بیشتر می بینم که دیگر و عجایب نادر رسید که یا محمد علیه الصلوٰة  
 والسلام اگر ترا در اینجا دیدار خود بنمایم امتان ترا دیدار نخواهم نمودن فرمودند چون این ندا بشنیدم بسیار  
 غمگین شدم نادر رسید که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام چرا غمگین شده ترا هم تقای خود بنمایم و امتان ترا در بهشت  
 تقای خود بنمایم ترا حبیب خود خوانده ام اگر بگوی صد بار ترا و امتان ترا دیدار بنمایم اما آن چشم کجا داری  
 که دیدار مرا ببینی فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون این ندا را بشنیدم شاد شدم گفتم خداوند  
 آن چشم را روزی کن که دیدار تو به بنیم **بسم الله** معشوق جلال الی دارد در قبضه صفات لا و بالی دارد  
 تامل نکند آنچه مراد دل او بر عاشق خود عرض حالی دارد ای برادر صفت لا و بالی از عالم خود خطاب می کند که  
 ای معشربنی آدم اگر خواهید که ما را بشناسید دلی بیارید که بلوث بلوث حدوث بنود اگر میخواهید که دیدار ما را  
 ببینید دیده بیارید که با قدر امکان آلوده بنود اگر میخواهید که کلام ما را بشنوید سمعی بیارید که بطوارق حثان  
 گرفتار بنود اگر میخواهید که ما را یاد کنید زبانی بیارید که ثنائی مخلوقات میل نکرده باشد و الا زحمت خود از راه  
 سالکان بردارید که عالم قدم زحمت حدوث بر ندارد و جهان و جوب مشغله اغیار بر در سر پرده اسرار  
 رواندار و دل شناسا آن بود که بد و شناسا بود آری صفت محبت ست چون اثر خود ظاهر کند ندای فاذا  
 احببت کنت له سمعاً و بصراً و لساناً و نوراً بی سمع و بی بصر و بی نطق و بی معرف فرمودند حضرت رسول صلی الله



علیه وآله وسلم در همین سخن بودم که یک جام پر از نور بنفش بدست من پیدا شدند و رسید که یا محمد علیه الصلوة  
 والسلام این جام نور بنفش را بر سر خود بماند از آن نور بنفش را بر سر خود انداختم از سرتاپای من همه چشم  
 شدند و رسید که ازین نور بنفش در چشم خلایق مقدار نیم دانند از فن میدهم که ایشان آسمان و ستارگان  
 را از هزار ساله راه می بینند تر که تمام تن از نور بنفش کرده ام خود را چگونه می بینی گفتم خداوند آنچه می بینم شرح  
 نتوان کردن در بحر التفاسیر آورده است که نداد و رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام بالا نظر کن چون بالا  
 نظر کردم یک صورت دیدم که بدان صورتی خوبتر ندیده بودم من عاشق آن صورت شدم بعد از آن  
 آن صورت غائب شد درین تعجب بماندم نداد و رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام آن صورت زیبای  
 که دیدم فقرست اگر ما را اینخواهی فقر را اختیار کن چنانکه رسول علیه الصلوة والسلام فرموده نال فقر فخری  
 نداد و رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام هنوز در میان ما و تو هفتاد پرده حجاب دیگرست فرمودند از خدای  
 تعالی این ندا بشنیدم در سجده رفتم گفتم خداوند آن پرده ها را بردارند و رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام  
 سر از سجده بردار چون سر برداشتم پیش نظر کردم پرده اول همچون شفق ظاهر شد و بعد از آن یک آواز رحمانیت  
 از آن پرده برآمد که صفت آن آواز نتوان کردن همراه آن آواز یک با دسر و بودید آن با و آن شفق را  
 بمثل پرده برداشت و از برداشتن آن پرده یک لقای حمافی ظاهر گشت از سرتاپای آن صورت رحم بود شک  
 از چشمهای او میرفت و در هر قطره آن صد هزار معرفت می نمود و از هر آواز و لوز او آهنگ حقیقت می شنود  
 و از رفتار شکستگی او صد هزار طریقت میکشود در حال خود نظر کردم تمام تن خود را مانند آب افتاده دیدم و دل  
 من از غربت تمام مهر گشته بودند نداد و رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام در میان ما و تو هنوز شصت نه پرده باقی  
 ست این پرده رحمانی بود که برداشتم ام گفتم خداوند پرده دیگر بردارند و رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام  
 نظر کن چون نظر کردم یک پرده دیگر برنگ آتش ظاهر شد چون در خود نظر کردم باز تن خود را تمام چشم دیدم  
 چون بران حجاب نظر انداختم یک نعره پر از هیبت برآمد و از آن نعره آن پرده شکافت و در میان آن پرده  
 یک عکس پیدا آمد فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون بران عکس نظر کردم از هیبت آن  
 بلرزیدم نداد و رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام چه دیدی گفتم خداوند آنچه گویم که از ترس هول نمی توانم  
 گفتم نداد و رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام هنوز چه دیدی در میان ما و تو شصت هشت پرده باقی ست  
 این حجاب قماری بود که برداشتم ام گفتم خداوند پرده دیگر بردارند و رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام  
 نظر کن نظر کردم باز یک پرده دیگر همچون ابر سفید پیدا شد چون دران پرده نظر کردم یک عکس دیدم که  
 نه فلک هشت هشت و همه آفرینش در دست است او بود و هفت دوزخ و پل صراط بر دست چپ او بود



بهوش شدم چون بهوش باز آمدم نداور رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام چه بهوش افتاده هنوز در میان ما  
و تو شصت هفت پرده باقی ست درین حجاب عکس جباری بود که بر داشتیم گفتیم خداوند پرده دیگر بردارند و رسید  
که یا محمد علیه الصلوة والسلام نظر کن چون نظر کردم یک پرده دیگر همچون ابر کمرخ دیدم از دور آن پرده یک آواز  
بر آمد آن پرده از میان دور شد یک عکس عجائب دیدیم در تعجب شدم نداور رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام  
چه در تعجب مانده هنوز در میان ما و تو شصت شش پرده باقی ست درین پرده عکس سبحانی بود که بر داشتیم گفتیم  
خداوند پرده دیگر بردار ناگاه پرده پنجم ظاهر شد چون نظر کردم عکس یک مرد پیری نظم افتاد موسی و لیش  
سفید بود فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم چون نظر من بر روی پیر آن مرد پیر افتاد حیا در دل من  
پدید آمد باز در یک لحظه عکس آن مرد پیر غائب شد چون این معاینه نمودم در تعجب شدم نداور رسید که یا محمد  
علیه الصلوة والسلام این صفت بزرگی من است اکنون باید که صفت این پنج حجاب که مذکور شد بامت خود  
بگوی و دیگر پرده ها که عکس خود بنمایم بامت خود هرگز نخواهی گفت و با همه صفت در روز قیامت دیدار خود  
در بهشت بامت تو نخواهم نمودن فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بهمین صفت شصت و هشت  
پرده مشرف گشتم چون به پرده شصت نهم رسیدم نداور رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام سه حجاب در میان  
ما و تو مانده است از آن سه حجاب صفت دو حجاب را بامت خواهی گفت فرمودند رسول صلی الله علیه و آله  
وسلم چون پیشتر نظر کردم پرده شصت نهم همچون ماه تابان دیدم بعد از آن از آن پرده یک شکافت  
پدید آمد چون در آن شکافت نظر کردم یک نقای پرجیای دیدم که صفت جمال آن بر زبان ننگید در آن جمال  
صد هزار خوبی و صد هزار فم و ادراک و صد هزار رحمت بود که ظاهری شد و در همه صفتها موصوف بود و  
بگوش صد هزار مهابت و صد هزار ستارگان همچون پیر وانه سلطان و پیران دیدم فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه و آله وسلم چون در آن نظر کردم صد هزار حیرت از من برخاست و بدو دیدم و نعره بر آوردم و بهوش  
افتادم و از هر موی من لفظ الله الهمی بر آمد از عرش تا تحت الثری آنچه آفرینش حق تعالی بود روشن  
شده بود فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم من در آن وقت هفتاد و هزار سال بهوش افتاده بایتم  
و بعد از هفتاد و هزار سال بهوش آمدم چون چشم خود بگشادم سر خود را بر زانوهای او دیدم زود باب برخاستم  
و در دل من هزار حیا و شرم و صد هزار نور غلبه کرد چون در خود نظر کردم همه تن خود را از نور ماه تابان دیدم  
چون باز پیشتر نظر کردم هیچ ندیدم بقرار گشتم با هزار در و دزاری بگریستم نداور رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام  
بسیج گریه کن که هنوز در میان ما و تو یک پرده دیگر باقی ست چون پیشتر نظر کردم پرده هستی و نیستی  
از میان دور شد بوصول الله تعالی رسیدم که چون در سبزه جلوه سبزه شبیه نموده بود آن یکس حاجت



کہ ماندہ بود دوران وصال عطا شدئے کام وئے زبان وئے آواز وئے لب دندان سخن در میان آنظم

محمد در مکان بی مکانی خداوند جهان را بی جهت دید وران دیدن کہ حضرت صلیح بود ہر آن حاجت کہ مقصودست در خواہ گنگار ان امت را و عا کرد دلبران ماہ سپید دیدہ ام لیک کس نیست آن کانکہ ترست این چہ نورست اینکہ تابان از تو شد نور تو از مطلع متدسی بود نیست چون ہر دیدہ را نور بصر تو کجا و خاک و آب آدمی نے ملک شد محرم اورانی فلک حق ہی گفت و محمد می شنود ہر کہ در بحر ہوایت غرق شد چون دوئی برخاست از روی بان معینی تن زن دیگر مجوی مستی از ساقی ست فی از می بدان چون برون آمد جالش از نقاب	بدید آنجا نشان بی نشانی ہر عضو تنش رقصے بر آورد دلش در شیم چشم اندر دلش بود سرای فضل بود از بخل خالے خداش جملہ حاجتہار واکرد وز جالت حسن دیگر دیدہ ام ہست نورے در جبین تو منیر ہفت کوکب نورافشان از تو شد تو مکمل از کمال کیستی تا کہ حسنت بیند از جائے دیگر بر جمال دوست تو آئینہ با تو گفت اسرار اللہ معک دہ چہ می گویم کہ در بحر وصال آب اورا ہم قدم ہم فرق شد خوض کم کن اندرین بحر عمیق ہان بدست خود ہلاک خود بجوی ما چو مست از دیدن ساقی شیم ختم کن و اللہ اعلم بالصواب	کلام سردی نے نقل شنید زہر موی دلش چشمے بر آورد خطاب آمد کہ ای مقصود در گاہ برات گنج رحمت خواست حالی چنانچہ مولانا معین الدین فرمودند خوبہ دیان را جمال دلرباست کان بصد پردہ نمی گردد ستیر نور تو از عرش نے کرسی بود مظہر نور جمال کیستی تو نور پادشاہ عالم لا جرم یک لحظہ نے آئین نہ سرنہپا نے کہ جان محرم نہ قائل و سامع ہمہ غرقند لال سیم احمد رفت باقی ماند احد تا نگردی اندرین دریا غریق نعمہ از نایست فی از نے بدان در گذشتیم ادفن باقی شیم فرمودند حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
--	---	---

علیہ وآلہ وسلم بعد از ان از وصال در اقامت آدم چنانچہ گفتہ اند بیت

من آن نیم کہ ز عشق تو پای پس دارم مترس از شب ہجران کہ چون ہی گذرد من از جمال تو ای سرو بلخ تا دیدم اگر دہند بفر و اہبشت با ہم ہمزیر	اگر بہ تیغ کشندم کہ در تو نگذارم مباد متحکسے را قوی ست دشوارم ہوس نشد کہ گئی دل رود بگلزارم بجہ نخرم من کہ مست دیدارم
--	--

يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ



باب بست و نهم در بیان تکلم نمودن حضرت حق سبحانه و تعالی  
با آنحضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم و سوال و جواب  
از طرینین و نماز پنجگانه و سی روز و روز ماه مبارک رمضان و طواف  
خانه کعبه معظمه بر رسول صلی الله علیه و آله و سلم و برستان او فرض شدن

قال الله تعالى فادخلني الى عبدة ما اوحى الي منى حق سبحانه و تعالی گفت با بنده خود محمد مصطفی صلی الله  
علیه و آله و سلم و آنچه گفت اظهار نفرمود که چه گفت زیرا که میان دوستان اسرار پوشیده بهتر است لاجرم چون  
بیان مقام او فرمود که قاب قوسین او ادنی یعنی مقدار دو گوشه کمان یا کمتر بیان کیفیت و کمیت او  
تعیین نفرمود همچنان مبهم گذاشت و در حال رسیدن او بسدره و مشاهد عجیب غریب آن گفت که از یغشمه  
السدره ما یغشمه همچنان پوشیده گذاشت و بیان خاتمی نفرمود و در نمودن آیات بنیات بوی نیز طائفه  
اسهام رعایت فرموده گفت لقد ایدای من آیات ربه الکبریه و در تکلم با وی گفت فادخلني الى عبدة  
ما اوحى تا علماً از ارباب احتیاط از تعیین آن کلمات دخل نفرموده اند و آن را از سر بهر ابهت استیجاب بیان  
نکشوده اند و دیگر از علما آنچه بنظر انوار ایشان از روایات صحیح رسیده است در رشته تقریر و ضابطه تحریر  
منتظم گردانیده اند از جمله آن یک صد و بیست قول درین کتاب اول و الا لباب معروض می گردد و قول دوم  
چنین منقول است از کتاب صحیح بخاری و از توارخ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند آنکه که مرا  
بمعراج بردند بجای رسیدم که هیچ آدمی از من مکرّم تر نبود که محمد صلی الله علیه و آله و سلم حق سبحانه و تعالی نے کام  
و نے زبان مرا گفت یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام ذات پاک مرا ثنا گوئی فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله  
علیه و آله و سلم که لا احصى ثناء عليك و كل ثناء يعود اليك جل عن ثناء جنابك لست انت كما اثنت على نفسك  
یعنی فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خداوند اسپاس تو بر زبان نیتوانم و ستایش نمی شمارم  
هر چه در صحیفه کائنات از جنس اثنیه و محامدست همه بجناب کبریای تو عاید است از دست و زبان ما  
چه آید که سپاس و ستایش ترا شاید تو چنانی که خود گفته و گوهر ثنا آن است که تو خود سفته  
آنجا که کمال کبریای تو بود و هم چنانی تو سزای تو بود و عالم نمی از بحر عطای تو بود و ما را چه حد ثنا تو بود و  
رباعی من کیستم اندر چه شمارم چه کسم با هر هئی سگانش باشد هو سم و در قافله که اوست دالم ترسم  
این بس که رسد ز دور بانگ جسم من مفضل بے فضل و ای عادل بے عدول ای قاضی بے



عزل و ای قائم نے ہزل ای ناظر نے نظیر و ای قادر نے تدویر اسے جبار نے عدیل ای قاهر نے  
 بدیل ای پادشاہ نے وزیر ای لطیف بینایان ای علیم دانایان ای خیر بے خبران یا من کا محتاج  
 الی البیکان والتفسیر ای مالک ہمہ ملوکان ای رازق ہمہ مرزوقان ای مبدع نے غلط اسے  
 صانع بے آلت ای بخشندہ نے عوض ای بخشا سنده بے غرض ای اول بے بدایت و ای آخر  
 نے نہایت ای ظاہر بے صورت و ای باطن بے ضرورت ای حی بے حیل ای قویم بے حالت  
 ای غنی بے قلت ای سمیع بے جبلت ای معطی بے منت ای منعم بے نہایت ای بینا ی بے حد بقہ  
 ای توانا ی بے جارح ای علام بے تفکر ای قسام بے تغیر ای جبار بے تجرب و ای قہار بے قہر اسے  
 مقدر می کہ تیر تقدیر ترا بھیج تدبیر دفع نتوان کردن ای مبدعی کہ رقم قلم تو بھیج آ بے مقرر و ای سلطانے  
 کہ در سلطنت مشغولی نداری و ای ملکہ کہ از مملکت معزولی نداری و ای دانندہ ضمیر و ای بینندہ  
 سرایر ای دستگیر ہر گزشتہ و ای دلیل ہر برگشتہ ای فریاد رس ہر در ماندہ ای چارہ ساز ہر بچارہ  
 ای دوستدار نیکو کاران ای غفار گنہگار ان و ای ستار تباہ کاران و ای دستگیر گونہساران ای کریم  
 پیشیان شدگان ای رحیم پریشانان ای موس پریشان ای مجیب خوانندگان ای معین درماندگان  
 ای چارہ ساز درویشان اسے پناہ بے خویشان ای خالق متفکران ای رہنمای متحران ای معبود  
 جانوران و ای روزی دہندہ بے کاران و ای شفا بخش بیماران ای سمیع گویندگان اسے بصیر  
 جویندگان اسے رحیم بایندگان ای آرزو بخش آرزومندان ای راحت بخش دردمندان ای  
 دانندہ راز و ای شنوندہ آواز ہا ای بخشا سنده محتہایا بلجاء الضحایا غنی الفقرا ای متبر از عوایق  
 ای منفرہ از حلالیق ای مطلع برد قالیق اسے بے نیاز از خلایق ای مفضلہ کہ بافضال کس ترا حاجت  
 نیست ای منتقمہ کہ انتقام ترا نہایت نیست ای عادل کہ با عدل تو کس را حجت نیست ای شمع کہ انعام  
 ترا نہایت نیست ای کریمی کہ مایدان را از بلا ی تو گریز نیست و ای قادر می کہ هیچ منازعی را بر تو

دست آور نیست محتاجات	ای ہمہ ہستی ز تو پیدا شدہ	خاک ضعیف از تو توانا شدہ
ہستی تو صورت پیوند نہ	تو بکس کس بتو مانند نہ	زیر نشین علت کائنات
ما بتو قایم و تو ستایم بذات	آنکہ تغیر نہ پذیرد توے	کا نکہ نہ مردست نمیرد توے
ما ہمہ فانی بقا بس تراست	ملک تعالی و تقدس برست	اللہ تعالی توئی یارب ہمہ خلقت
خفتہ اند بیدار توئی یارب ای بار خدایا من و خلق ہر شردہ ہزار عالم از ثنا گفتن عاجزیم قول سوم حق تعالی فرمود کہ ای محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام ثنا گفتن ترا من دوست میدارم اگر دوستی تو		



نبودی خدائی خود را آشکارا نمیکردم بعزت و جلال من که هر که ترا دوست دارد اگر برابر آسمان و زمین  
گناه دارد و آن بنده را بیا مزم و بروی رحمت کنم و هر که ترا دشمن دارد اگر برابر آسمان و زمین طاعت  
دارد چون دوستی تو در میان نباشد جای او در دوزخ باشد تا اهل عالم بدانند که ترا بدرگاه ما چنین قرب  
ست حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شاد شدند و سجده شکر بجا آوردند و پاسخی

نمودی تو جان قرار نتوانم کرد | احسان ترا شمار نتوانم کرد | اگر برتن من زبان شود هر که | یک شکر تو از هزار نتوانم کرد

**قول چهارم** حضرت خداوند جل و علا حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم را صد چندان ثنا  
گفت پس حضرت بی نیاز فرمود که اگر بندگان من که در شهرده هزاره عالم اند مرا شهرده نام میخوانند من ترا شهرده  
هزار نام بخوانم ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم بعزت و جلال من که خداوند من هر آن بنده از بندگان من  
و امته از امتان تو مرا ترا با نود و نه نام بخواند جزای خواندن او ثواب فرشتگان مقرب بد هم و ثواب نود و نه  
پیغمبران و شهبان و ثواب نود و نه ساله طاعت بد هم و هر که نود و نه نام تو با خود دارد و یاد عمر خود یکبار بخواند ثواب  
نود و نه حج و عمره را بنام او در بهشت ثبت گردد و نام از برکت این نود و نه نام کوشک در بهشت بد هم و هر کوشکی را فراخی  
یکساله راه باشد و هر که نود و نه نام ترا بخواند از مکر شیطان لعین امن باشد و هر روزی چهار فرشته مقرب بفران  
من بانگای هبانی آن بنده بروند و گویند که بنده موصدست که هیچ بدی با تو نرسد هر که این نود و نه نام تو بر زبان اند  
چنانچه تو نزد یک من عزیز می آن بنده نیز در نزد من عزیز باشد و مکرم گردد و دشمنان او مقهور شوند یا رسول الله  
هر که این نود و نه نام تو با خود دارد و هیچ کار و نهی در نماید و زود کارش ساخته گردد و از فقر مضطرب می یمن باشد  
و هر حاجتی که از درگاه ما بخواهد اجابت کنم به برکت این نود و نه نام و نود و نه نام این است **بسم الله الرحمن الرحیم**  
محمد صلی الله علیه و سلم حامد صلی الله علیه و سلم احمد صلی الله علیه و سلم محمود صلی الله علیه و آله  
و سلم مشهور صلی الله علیه و سلم قاسم صلی الله علیه و سلم عاقب صلی الله علیه و سلم فاتح صلی الله علیه و سلم  
خاتم صلی الله علیه و آله و سلم حاشی صلی الله علیه و سلم حاجی صلی الله علیه و سلم داعی صلی الله علیه و سلم  
سلج صلی الله علیه و آله و سلم منیر صلی الله علیه و آله و سلم بشیر صلی الله علیه و آله و سلم فذیر صلی الله علیه و سلم  
مبین صلی الله علیه و آله و سلم رسول صلی الله علیه و سلم نبی صلی الله علیه و سلم همتا صلی الله علیه و سلم  
مهدی صلی الله علیه و سلم خلیل صلی الله علیه و آله و سلم ولی صلی الله علیه و سلم نصیر صلی الله علیه و آله  
و سلم طه صلی الله علیه و سلم لیل صلی الله علیه و سلم قمر صلی الله علیه و سلم مدثر صلی الله علیه و سلم  
حبیب صلی الله علیه و سلم کلیم صلی الله علیه و سلم مصطفی صلی الله علیه و سلم مرتضی صلی الله علیه و سلم  
مختار صلی الله علیه و سلم صدیق صلی الله علیه و سلم قائم صلی الله علیه و سلم حجت صلی الله علیه و سلم



بیان صلی الله علیه وسلم حافظ صلی الله علیه وآله وسلم شاهد صلی الله علیه وسلم عادل صلی الله علیه وسلم  
 حلیم صلی الله علیه وسلم نور صلی الله علیه وسلم مبین صلی الله علیه وسلم برهان صلی الله علیه وسلم  
 مطیع صلی الله علیه وآله وسلم مذكر صلی الله علیه وسلم امین صلی الله علیه وسلم واعظ صلی الله علیه وسلم  
 صاحب صلی الله علیه وآله وسلم ناطق صلی الله علیه وسلم صادق صلی الله علیه وسلم مکی صلی الله علیه وسلم  
 مدنی صلی الله علیه وآله وسلم مکین صلی الله علیه وسلم عربی صلی الله علیه وسلم بطحی صلی الله علیه وسلم  
 هاشمی صلی الله علیه وآله وسلم قریشی صلی الله علیه وسلم عزیز صلی الله علیه وسلم خریص صلی الله علیه وسلم  
 رؤف صلی الله علیه وآله وسلم حیدر صلی الله علیه وسلم جواد صلی الله علیه وسلم کریه صلی الله علیه وسلم  
 غنی صلی الله علیه وسلم علیم صلی الله علیه وسلم طیب صلی الله علیه وسلم مطیب صلی الله علیه وسلم  
 فصیح صلی الله علیه وسلم صلیح صلی الله علیه وسلم شیع صلی الله علیه وسلم طاهر صلی الله علیه وسلم  
 مطهر صلی الله علیه وسلم امام صلی الله علیه وسلم متقی صلی الله علیه وسلم بار صلی الله علیه وسلم  
 شفا صلی الله علیه وسلم متوسط صلی الله علیه وسلم سابق صلی الله علیه وسلم مقتصد صلی الله علیه وسلم  
 حق صلی الله علیه وسلم قوی صلی الله علیه وسلم اول صلی الله علیه وسلم آخر صلی الله علیه وسلم  
 ظاهر صلی الله علیه وسلم باطن صلی الله علیه وسلم رحمت صلی الله علیه وسلم مشافع صلی الله علیه وسلم  
 مشفع صلی الله علیه وآله وسلم محرم صلی الله علیه وسلم محال صلی الله علیه وسلم امر صلی الله علیه وسلم  
 حکیم صلی الله علیه وسلم رقیب صلی الله علیه وآله وسلم عجیب صلی الله علیه وسلم محبت صلی الله علیه وسلم  
**قول بیستم** در روضه الواعظین آورده است که اسم محمد قلی ست و آن عبارت ست که از ثنا و مدحت  
 آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم از بسیاری ستایش وی مرحق سبحانه و تعالی که مستمی با حمد گشت صلی الله علیه وسلم  
 یعنی بسیار ستاینده و گانه یقول از بسیاری که ما ترا ستودیم محمد علیه السلام گشتی و از بسیاری که تو ما را ستودی احمد  
 گشتی صلی الله علیه وآله وسلم دوست آن بود که دوست خود را بتاید تو ما را ایستائی مانیز ترا می ستایم **بیت**

تو خاصه باش که مانیز ترا ایم	در هر دو جهان مقصود تو ایم	لاکن نهانیم تو فاج فتویم	هم از تو برای تو در گنج کشایم
ما بر صفت خویش تر جلوه نمودیم	ما زاینه ذات تو خود را بنمایم	<b>قول ششم</b> در خلاصه الحقائق آورده است که	

فرمودند که جناب حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم در شب معراج از حق تعالی پرسیدم که الی ترا بامت من فضل  
 و منت بسیار است آن کدام منت است که هیچ منت و رای آن نیست گفت یا محمد علیه الصلوة والسلام از امروز  
 تا آن زمان که دنیا بسر آید هر که از امت تو متولد شود او را نام نهند چنانکه یک حرفی از حروف بسم الله الرحمن الرحیم  
 در نام او باشد او را بیا مزم بسم الله الرحمن الرحیم از ده حروف بیش نیست و باقی آن مکرر است



## قول هفتم در بیان آیه کریمه آمَنَ الرَّسُولُ وَذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ وَجَوَابِ که درین آیت بود در سیده بالطائف و اشارات آن

علمای تفسیر قدس الدار و احقر بر آن متفق اند که چون خواهی علیه الصلوة والسلام بمقام قرب الهی رسید و سلام بشنیدی و از مرتبه علم الیقین بدرجه عین الیقین ترقی نمودی ایمان غیبی شهودی گشت حقیقی انان ایمان خبر داد فرمود که آمَنَ الرَّسُولُ بما انزل الیه من ربہ بایمان رسول خود و آنچه بر او فرستاده گواهی داد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم امت را نیز بایمان خود بر خود شریک کرده گفت و الْمُؤْمِنُونَ و آن مقامی که شهادت او را از حق تعالی جز قبول وجه دیگری نبود بر او تئیه آنکه حضرت خداوند تعالی سوال کرد که آمَنَ الرَّسُولُ ای آمَن یعنی ایمان آورد در رسول گفت آری بعد از آن پرسید که دیگر که ایمان آورد گفت و الْمُؤْمِنُونَ کل آمَن بالله تا آنجا که غفر لک ربنا و الیک المصایر خطاب آمد که قد غفرت لک و لامتک ترا و امت ترا بیا مرزیدم و نکته اینجا است که صدق رسول صلی الله علیه و آله وسلم هرگز بکذب مبدل نگردد و مقبول الله تعالی مردود نشود و بعضی گفته اند که هر دو قول خداوند است سبحانه و تعالی چنانچه گواهی داد بایمان رسول علیه الصلوة والسلام همچنین گواهی داد بایمان امتان محمد علیه الصلوة والسلام بدلیل عطف و الْمُؤْمِنُونَ زیرا که معطوف حکم معطوف علیه دارد و فیما یجب یمنع همین دلیل بسنده است چنانچه ایمان رسول را صلی الله علیه و آله وسلم زوال نیست ایمان مؤمنان را نیز زوال نخواهد بود و الحمد لله و اشارت دیگر درین باب آن است که چون خداوند عز و جل بر کسی ثنا گفته دیگر هرگز نسزد که ستوده خویش را نکوهش کند چون از کسی شکر کرد دیگر روا نباشد که گله کند باز گفت کل آمَن بالله بدین سخن ایشان را از شرک بیزار گردانید باز گفت و ملائکه بدین کلمه مؤمنان را انکاران مکه که ملائکه را بنات آدمی گفته اند ممتاز گردانید بعد از آن گفت و کتبہ و رسلہ بآله ایشان را از یهودی و ترسانی در پناه خود نگاه داشت که ایشان با بعضی از پیغمبران ایمان آوردند و با بعضی نه و با بعضی از کتب ایمان آوردند و با بعضی نه آنگاه فرمود که لا تفرق بین احد من رسلہ بین شکرست که حق تعالی ازین امت یاد می کند ایشان گویند که میان انبیاء جدائی نمیکنیم یعنی همه ایمان آریم و هیچ کدام را دروغ گوی نداریم بعد از آن میگویند که قالوا سمعنا و اطعنا یعنی شنیدیم و گوشهای خود و اطاعت کردیم بدلهای خود هر چند میشنوم ستایش تو و لیکن پایی از حد بندگی بیرون نگذاریم و بدین ستودن غره نکردیم باز گفت غفرانک ربنا مصدر است ای اغفر غفرانک تفصیل مگر که از بندگان طاعت نخواهد تا شکر کند و بعد از آنکه معصیت کردند گله کرد و شکایت نه نمود چون از معصیت آمرزش خواستند ایشان را بآن بستود



استغفار ایشان را بنص کتاب اظهار فرمود و گناه ایشان را مخفی داشت و اگر طاعت خواسته شکر گفته چون در طاعت تقصیر کرده بنده دولت شکرگزاری حضرت حق تعالی نیافته و اگر بمعصیت گناه کرده ای هم ساری جمال نمودی با تو این لطف پیش برود تا دلالت کند بر کمال دوستی نسبت باین امت کانه یقول ای بنده من از تو همین پسندم که تو خود را محتاج من دانی و این گوی که یهودان گفتند ان الله فقیر ونحن اغنیاء ایشان خود را تو نگر گفتند فقیرشان گردانیدم و ضربت علیهم الذللة والمسکنة تو فقیری را بخود اسناد کردی و بدرگاه ماگدائی پیش آوردی غفرانک سر بتنا ما ترا پادشاه ممالک جنت کردیم و اذ آیت شهم رأیت نعیما و ملکا کبیرا بعد از ان فرمود که والی علی المصایر یعنی بازگشت ما با تست ما را پاک و آسوده نزد خود بر بعد از ان فرمود که لا یکلف الله نفسا الا وسعها ای طاقتها و این جواب است مرد عای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را گفت ربنا ولا تحملنا مالا طاقة لنا به بعد از ان فرمود که لیسما ما کسبت و علیهما ما اکتسبت ای معصیتها حق تعالی خود را نیاید داشت از فعل بندگان اگر طاعت کنی تراست و اگر معصیت کنی بر تست نفع و ضرر آن با تو راجع است بعد از ان فرمود حق سبحانه و تعالی ای حبیب من امشب شب عطاست حاجت بخواه تار و انکم بطلب تأیید هم بخواه تا به خشم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که من این مراد خواهم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا و اخطانا

ذات عزیز خود را باست جمع کرد گفت ای پروردگار ما را بفراموشی نگیر ی یا عی

ای آنکه تو گویند که هر آوازی

ان نسینا من لا موسرا

در همه از لطف دران ساز

از شرم گناه سرفرویم و چنگ

شاید که بطلب خویش مان ساز

او اخطانا فی المنهی جواب آمد که لایق اخذ که الله باللعن بانکه گناه از چهار پیش نیست یا بفراموشی

کند یا بکراه یا بخطا و یا عمدا حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ازین چهار وجه وقوع را در خواست نمود و گفت یا رب

خدا و نما این دو گناه را که بفراموشی یا بخطا شده باشد بخش حق تعالی بکرمی و بزرگی خود سه گناه را بخشید

فرمان شد که یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم امت خود را خبر ده که رفعت عن امتک المخطا و النسیان

است که علیه یعنی خطا و نسیان از امت تو برداشتم و برین زیاده نیز کردم یعنی آنچه با کراه صادر شود آن را نیز در گذرانم باقی ماند گناه عمد اگر خواهیم عذاب کنیم و اگر نخواهیم عفو کنیم اما عفو کردن را دوست دارم اگر حق سبحانه و تعالی

گناه عمد را از ما بخشیدی امت امین گشتی و امین بودن از حق سبحانه و تعالی کفر است باز فرمان در رسید که یا محمد صلی الله علیه و سلم چه جای خاموشی است بخواه تأیید هم از من هر چه میخواهی بخواه بپسند

فرمان ده ملک انبیا کیست توئی

مصدق تعز من تشاء کیست توئی

روشن نظر قدر ای کیست توئی

پرورده حضرت خدا کیست توئی

امشب طیب هزار اندر هزار بسیار میباید که حاجت بخوای گفت سر بتنا



ولا تحمل علينا اصرار كما حملته على الذين من قبلنا اى پروردگار بار بارهای گران دکارهای سخت بر ما منته چنانکه  
امتان پیشین را سنادی و شریعت ما را چون شریعت ایشان دشوار مکن فان توبته من قبلنا القتل  
توبه امتان پیشین قتل بود و من اذنب منهم سراً اظهر ذلك على جبينه او علی بجا ده فعلت کذا و  
عقوبته کذا و کفارة کذا فهم المييب اشهر ذلك الكفارة لا يغيب ذلك عن ناصيته و هر که از امتان پیشین گناه پنهانی  
کردی آن گناه بر پیشانی او یا بر در خانه نوشته پدید آمدی که چنان گناه کردی و روی خود را بدین تباهی سیاه  
کردی و عقوبت آن چنین ست و کفارت تو خود را کشتن ست و یا آتش سوزان خود را سوختن ست تا آن کفاره  
ن دادی آن نوشته از پیشانی او ز رفتی و کان لا يجوز لصلاة الا في الملك او في المسجد و نماز ایشان جز در  
زمین ملک و مسجد روا نبودی و لا يجوز التيمم عند عدم الماء ایشان را تیمم روا نبودی و کان لا يطهر ثيابا بجم  
اذا اصابتهم نجاسة و انما يطهرها بالقطع و از کان التوب نفيساً اگر جامه ایشان نجس شدی شستن پاک نشدی  
با یسته قطع کردن اگر چه نفیس بودی و من طلق منهم امرأته لا تحل له غيرها حتى يتك تلك المرأة اگر کسی از ایشان  
زن خود را طلاق کردی تا آن زن نمرودی زن دیگر باور و انبودی و در بعضی روایت وارد شده است که  
هر بار گرانی که در شرایع ما تقدم وارد گشته بود یک یک تفصیل ذکر میفرمود الله تعالی اذان تجاوزی می نمود  
چنانکه اگر کسی از ایشان دشنام پدر مادر کردی موجب قتل گشته دیگر آنکه هر که گواهی بدروغ دادی کشتن  
حد او بودی و گیر آنکه زکوة مال ایشان ربع نصاب بودی مثلاً از دو صد درهم نجاه درهم بود و گیر آنکه در ایام صوم  
بعد از نماز خفتن مباشرت باهل خود جائز نبودی و دیگر اینکه افطار نیز ایشان را جائز نبودی بعد از نماز خفتن  
تا نماز شام روز دیگر و دیگر آنکه اگر کسی بفراموشی در ایام صوم تناول کردی روزه او باطل شدی حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله و سلم این و امثال این از حق تعالی درخواست نمودند حق تعالی کرم نموده این  
بار گران از امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برداشت جواب آمد که وضع عنهم اصرار و الاغلال التي كانت  
عليهم رباعی ای لطف تو دستگیر هر نا کس کس یک ذره ز رحمت مرا گردد پس  
کس نیست که دستگیرم جز کرمت یارب تو بلطف خویش فریادم رس چون خواجهر صلی الله علیه  
و آله و سلم بازار کرم را گرم دید حاجت دیگر درخواست نموده گفت دینا و لا تحملنا مالا طاقه لنا یارب  
باری که طاقت آن نداریم بر ما منته بعضی گفته اند که این دعا تا کید دعای اول ست اما مدققان میگویند که این  
بار دیگر ست بعضی گفته اند که مراد سختیهای روز قیامت ست که هیچکس را طاقت آن نیست اما می گویند  
که باری که بنده طاقت برواشتن آن ندارد آن قطعیت ست که دوست طاقت فراق دوست ندارد و  
و قطع الا وصال لیسر من قطع الوصال چنانکه بزرگی میفرمایند که آئی همما عند بنی فلا تغذ بنی بهذا المعجائب



یعنی بهره خواهی مرا عذاب کن اما بذل حجاب عذاب مکن که طاقت آن ندارم **بیت** بهره بر من کنی روا باشد  
 ترک نایدت کرا باشد جمله شداید در کات و دوزخ برو وستان آن نکند که یک محظه از فراق آماورد ناخواست  
 که هیچ در مانی نیست **بیت** باز نهم از لفظ بهالابندی | آتش بزنندی بخشایندی | بر جان عزیز من نکستایندی  
 از دوست بدیم نفرمایندی و بیشتر دعای عارفان این بوده است که یارب فراق مکن دیگر بهره خواهی بکن  
**بیت** بدان خدای که جزوی خدای دیگر نیست که از فراق تیرد جهان بلائی نیست جواب آمد که لا یكلف الله نفسا  
 الا وسعها سید چون شمارا طاقت فراق نیست من باشما فزون از طاقت شما کار نکنم و بهار فراق نگوئید  
 رباعی ای دل مطلب که یار که یاری داری غم نیز بخور که عکساری داری بوی زگل وصال کس را نرسد  
 المنة لک که تو یار داری چون خواهی علیه الصلوة والسلام وید که بهره گوید پیش میرود تا آنجا که سخن  
 میرود و خوش همت پیشتر راند و زبان شفاعت بحکم شفقت بخشا دو گفت و اعف عنا العفو اذ هاب اثر  
 الذنب از ما عفو کن و در گذار بهره که ناشایسته باشد چنانکه اثر گناه باقی نماند جواب آمد که و یعفو عن  
 السيئات گوئی حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم شرم میداشت که ذکر گناه امت کند و گفت عفو کن  
 از ما اما گفت چه عفو کن و کدام در گذار کن کریم همه خطا را راجع کرد در وقت جواب گفت و یعفو عن  
 السيئات تا دل نه که هیچ گناه از تحت عفو و بیرون نیست باز خواهی صلی الله علیه و آله وسلم دعا دیگر  
 کرد و گفت و اغفر لنا چون عفو کردی پوشش تا پرده ماوریده نشود و غیر از تو دیگر کسی قبایح افعال ما را  
 نداند که ما چه کرده ایم جواب آمد که ان الله یغفر الذنوب جمیعاً - انت تاکید را باشد الذنوب الالف  
 لام استغراق جنس را باشد جمیعاً تاکید دیگر یعنی هر آئینه که خداوند تعالی همه گناهان را بپوشد رباعی  
 در پرده جان من و غوار توئی | کارم تو نگو کن که نگو کار توئی | عیسم تو پوشش امروز از ان  
 پوشیده نمانده است که ستار توئی | باز گفت و ارحمنا صد هزار جان نثار قدیم آن عالی همت باد که هر چند  
 دوست می بخشیدی باز در خواستی کرد و گفت بر ما رحمت کن و ارحمنا سمعنا بحسب العبد و بر فیض  
 نیفته دنیا و دنیا کار هر دو جهان امت در کلمه جمع کرد که و کان یعنی چنانچه گناهان ماور گذاریدی آنرا  
 سبب روح و راحت امت ما گردان نه مستلزم زخم و جراحت جواب آمد که و کان بالمؤمنین رحیم  
 اگر رحمت اکنون کنم تو میخواهی از امت بر آید و کان اشارت ازل است یعنی تا من بوده ام بر امتان تو  
 رحیم بوده ام و دعای تو ما را در رحمت نیار و بلکه رحمت ما ترا در دعا آورد سید آن روز در خواست تو کجا بود  
 که ماند ای کرم در داده بودیم که یا هست محمد علیه الصلوة والسلام اجبتکم قبل ان تدعونا و اعطیتکم قبل  
 ان تسألونا و غفرت لکم قبل ان تستغفروا ای امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم پیش از آنکه دعا کنید اجابت



تاظن نبوی که باز آدم بودیم	کردم و پیش از آنکه سوال کنید عطا کردم و پیش از آنکه آمرزش خواهید آمرزیدم با عی
سید اعنایت ما از شفقت	آندم که نبود آدم اندم بودیم   فی رحمت عین شهن قاتل گل   معشوقه ما عشق بهم بودیم

تو پیشتر ست شفقت جانی تو این تقاضا میکند که بچشم و بیا مرزم آنگاه که تو نبودی من ایشان را بودم اکنون که هستی چرا ایشان را نباشم تو مرا ایشان را ازینکه من ترا بایشان و آدم و من ایشان را نه از انم که تو مرا بایشان و آدمی ترا ایشان بیا یافتند ما را بتو کسی را که انبیا فتد و را چندین شفقت بود پس شفقت ما چگونه بود باز خواه علیه الصلوة والسلام زبان باشا بگشادند و گفتند انت مولانا مولای که دوست مائی و یاری دهمنده مائی و گاه دار مائی و اولی بناصنا و سزاوار و سزاوار تو بما از مائی جواب آمد ذلك بان الله مولی الدین امنوا و ان الکافرین لا مولی لهم باز گفت فانصرنا علی القوم الکافرین ای خداوند ما نصرت ده مارا بر کافران فرمان در رسید که و کان حقاً علینا انصر المؤمنین ای محمد علیه الصلوة والسلام نصرت قرن رحمت است چون گفتم که رحمت کنم رحمت مائی نصرت نبودی محمد علیه الصلوة والسلام ما بایمان است تو گواهی دادیم و ایشان راستویدیم که امن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون دوست راستانید و شکر کردیم از ایشان و از دوست شکر کنند و آنچه ایشان گفتند قبول کردیم و از دوست قبول کنند و بر صدق ایشان گواهی دادیم و گواهی دوست را دهند و عیب ایشان را پوشیدیم و عیب بردستان پوشند و بارگران از ایشان برداشتیم و بارگران از دوست بردارند و از فراق ایشان امین گردیم و دوست را از فراق امین گردانند تا بدانی که همه امتان تو همه در دوستان منند پس بر ما لازم است که ما ایشان را نصرت دهیم و کان حقاً علینا انصر المؤمنین

لباعی دولت همه کلاه معشوقه است	مردی همه رسم و راه معشوقه ماست	از خلق جهان ترسم و نذریشم
پیشش پس ماسپاه معشوقه ماست	این خود لطف الهی بود اما شفقت محمدی علیه الصلوة والسلام را بشکر	

که درین دعا با نغمت که افعلى اعف عني و ارحمني فانصرني تا که خاصه وی را بودی و نگفت که و اعف عنهم و اغفر لهم و ارحمهم و انصرهم تا که همه امت را بودی و خویشان را با مت خود اندر آمنت و امت را با خود جمع کرد تا ذکر ایشان بر بیل غیبت او کردی اشارت بانکه اگر بغیبت و خفا بایشان نیست اما شفقت و دعا بایشانم و ایشان بدین مقام بذات شخص نیستند بایمان و تصدیق با من اند هر کجا ایشان را داری من بایشانم و هر کجا که مرا بری ایشان با من باشند و هر کرم که با من نمائی ایشان با من اند و هر احسان که بایشان نمائی

من از ایشان جدا نباشم	ز به پیشوای فرستادگان	پذیرم همه عذر در ماندگان
گزین کرده هر دو عالم توئی	چو تو گر کسی باشد آن هم توئی	توئی قفل گنجینه بار کلید
در نیک بد کرده بر ما پدید	هر آنچه ترا تحفه پر داختم	تو آن را تبار همه ساخته



زهر دل خاکساران خویش	فرو آمد از اوج الحان خویش	زهر دل ماسرود آمده
سزای هزاران درود آمده	درود فراوان فروان اندیش	سیاه پیر روان بود بر مرقدش

لطیفه جلیله در کمال امیدواری درین دعائش نقل است که درین سوالات پنج چیز از برای امت خود طلب نمود عفو و مغفرت و رحمت و دلالت و نصرت عفو عیودیت و مغفرت ذنوب و رحمت بر معاصی و خطایا و دلالت در اسلام و سایر عطایا و نصرت بر اعدا هر یک را جواب بر طبق مراد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد چنانچه که مبتین شد بعد از آن سر مبارک در پیش افکند خطاب در رسید که یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم ای رفیع السکات سرور گفت خداوند درین امر متفکر گشتم که بچه عمل مستحق این کرامت شدم که این همه لطف و کرم باندازه من نیست خطاب حق تعالی در رسید که انی فعلت ذلک بالفضل لا بالمکافات آنچه با تو پیش بردم از محض فضل است نه بمکافات عمل تو چنانچه مشب با تو این معامله نمودم فردا بامت تو در عرصات همین معامله و عمل خواهم کرد مناجات

ای کرمی که در سرائی وجود	دست جودت در کرم بکشود	اگر او تو پادشاه همه	جرم بخشا عذر خواه همه
ما جفا کار تو و فاداری	همه معیوب تو خریداری	باجفا پیشه گان جرم اندیش	جز و فاکرم نبردی پیش
بر ضعیفان قوی ستم نکند	بر گدا شاه جز کرم نکند	تو که مارا بخود فرو خوانی	به که بر حال ما به بخشائی

قول هشتم فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ما مور باین امر گشتم که عبد تنافی الخلو فاشفع لامتک فی الخلو یعنی عبادت ما کردی در خلوة بس شفاعت کن امت خود را در خلوة قول نهم حق سبحانه و تعالی فرمود مر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را که لولا العتاب ما کان لامتک الحساب اگر نه عذاب بامت تو دوست داشتی هرگز ایشان حساب نکردی قول دهم آنکه حق سبحانه و تعالی فرمود که یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم انا وانت و ما سوی ذلک خلقتم الا جلاک یعنی ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم همین منم و تو و هر چه ورای من و است همه مخلوق از برای توست فی نعت البنی علیه السلام

حکمت از ایجاد و دو عالم چه بود	تا بحمد کند اظها خود	در نه نورش ز دستم تافت
ز آدم عالم که نشان یافت	قرص بتاثر صبح وجود	نور طلوع از افق او نمود
کون و مکان هر دو ز خیل و بند	جان جهان جمله طفیل و بند	صحن زمین فرش سرائی و نیست
چرخ برین قبله ثانیست	بحر فلک پرور مرجان اوست	نه طبقش یک طبق از خوان اوست
چیت قلم بیدق فرمان او	لوح یکے خذ لک دیوان او	عرش که بر فرق جهان تاج اوست
منبر نه پایه سراج اوست	از چپ شد آن نور قدم طبقش	تا قدم انداد بود اطلش
اگر سی قدسی چو پدید آن شبش	بوسه همی دایم مر کبش	نعل بر آتش مگر آنجا گسیخت



مینچو چپند ز نعلش بر نیت	بر شرف عرصه ششم حصار	انجم از ان ماند مگر یادگار
ثابت و سیاره نثار ویند	بر سره مشعله داردیند	ای گل گلزار سیم بلبلان
قافله سالار سبک محلان	مایه مفلس مسکین تو بس	مونس جان من غمگین تو بس
دست بفتراک تو خواهم زدن	با تو بخلوت که وحدت شدن	در درم آیه درمان تو باش
بر قه خدمت سلطان تو باش	زنگ دل از آئینه جان زوای	بر دلم اسرار حقیقت کشای
مشعله بردار مرا جلوه ده	در دل من نور خدا جلوه ده	بر فلک آن پرده ز رخسار دوست
هانکه دلم محرم اسرار دوست	جمله ذرات وجود مرا	آئینه ساز حقیقت نما
یک شکن از نافه چین باز کن	صد گره از کار حسین باز کن	دست شفاعت بمیان اندر آ
صد چو مرا پای ازین گل برآ	تاج کرامت بر سر مانبه	هر چه مرا نیست خدا یا بده

**قول یازدهم** آن است که حق تعالی بجناب آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم وحی فرمود که بدرستی درستی که بهشت حرام است بر همه انبیاء علیهم السلام تا مادامی که تونه در آنی و حرام است بر امتان ایشان تا مادامی که امت تونه در آیند **قول دوازدهم** آن است که حق سبحانه و تعالی فرمود که ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم مال امت تو بسیار نکردم تا حساب ایشان در روز قیامت دراز نشود و عمر ایشان دراز نکردم تا دلهای ایشان محکم نگردد و ایشان را بزرگ مفاجات هلاک نکردم تا که بنی توبه از دنیا نروند و ایشان را بعد از همه مهمی در آخرین بیرون آوردم تا که مکث ایشان در قبور بسیار نشود چنانچه نقل از بنی نامه نظم

دگر داد پروردگار سیم	چنین کرده با مصطفی کلیم	اگر بیش ازین امتان دگر	بسی مادام از دولت سیم وزر
بدان مال مغرور غافل شدند	شب و روز مشغول بطل شدند	ولی امتان تو کردم فقیر	بعجز و تضرع حزین کثیر
که تا کم شودشان نظر با غرور	مباداشوند از ره رست و رور	بفقر اندر و مصلحتها بود	که فقر از در خواجه ما بود
بخش سبکبار باشد فقیر	بجنت خورد میوه پوشد حریر	ولی منعم از بهر مال حساب	فرومانده در بند سین جوب
بخش غنی گوید از تاب و تیج	چه بودی نبودی مرا مال و تیج	ولی هیچ درویش آشفته حال	نگوید چه بودی مرا تیج مال
سرانجام گفت ایش ره نمون	بشارت آباد دولت فردن	که یک لحظه از بهت ای سخی	اگر چه بود عاصی دوزخی
به از صد تن از امتان دگر	که باشند در جنت ای نامور	نزد من آن دوزخی امت	به از صد شقی است از بهمت
یکی امت توبه از صد دگر	چون صد بهشت آن صد قمر	من دگر باین شاه شمع چگل	گویم صلاوة از ته جان و دل

**قول سیزدهم** حق سبحانه و تعالی فرمود که هلاکری فی ضیاء فقی یاد کنندگان من در ضیافت و معانی من اند و اهل شکر در زیادتى نعمت اند و اهل اطاعت در کرامت من باشند و اهل محیبت را انور میدنگرد و انهم



از رحمت خود آری ایشان بیمارند اناطبیهم یعنی من شفا بخش ایشانم فان تابوا فانا حیدیمم اگر بجانب من باز گردند من حبیب ایشانم وان لم یتوبوا فادیمم بالمصائب و اگر توبه نه کنند پس بلاها و مصیبتها با ایشان فرستیم بطریق  
عن المعایب تا پاک شوند از همه عیبه با قول چهارم آنکه بوی وحی فرمود که زندگانی کن چنانچه خواهی عاقبت  
از جمله رحمت من مزدگانی یاب و دوست گیر هر که خواهی آخر کار از وی جدا نه شوی و عمل کن هر چه میخواهی که  
جزای آن کوئی نبینی و اگر بدی کنی سزای آن با تو بدی عاید شود و از همه نومید شو که بدست ایشان هیچ نیست  
و همیشه با من کن و صحبت با من دار باز گفت باز گشت تو آخر کار با من ست و دل خود را متعلق بدینا  
دار که ترا از برای دنیا نیا فریده ام قول پنجم فرمودند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم قال لی رب  
العزة جل جلاله نظرت فی ذنوبک لا اذی لوجه العفوی گفت خدای عزوجل نظر کردم در گناهان امت  
تو هیچ روی ندیدم بجز از عفو ایشان قول شانزدهم فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم  
بیا برای من چه آوردی گفتم خداوند او و قبضه آوردم در یک قبضه تقصیر طاعت و در قبضه دیگر جفا و مصیبت  
فرمود تقصیر طاعت امت ترا بر رحمت خود آمرزیدم جفا و مصیبت ایشان را بشفاعت تو بخشیدم قول هفدهم  
حق سبحانه و تعالی فرمود که یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم امت تو از دو وجه بیرون نیست مطیع اند یا عاصی اگر  
طاعت ایشان از جهت من ست قبول کنم که کریم و آنچه عاصی ست بقضای من ست بیا مرزم که رحیمم  
قول هجدهم فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم از حق تعالی درخواست کردم که تمامی امت را بمن  
بخش گفت ثلث امت ترا بخشیدم و ثلثان را در روز قیامت با تو بخشیدم قول نهم خطاب حق جل و علا  
متوجه آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شد که ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم چه میخواهی بخواه گفت آئی امت خود  
را فرمود که هفتاد هزار را با تو بخشیدم باز گفت دیگر چه میخواهی گفت امت خود را آوی می گوید که هفتصد بار  
خطاب آمد که چه میخواهی فرمود که امت خود را خطاب آمد که چند میخواهی گفت خداوند نخواهند منم و بخشنده توئی  
هر چه هست و هر که هست همه را بمن بخش فرمان آمد که همه را با تو بخشیدم و دو قسم دیگر را توقف داشتیم تا در روز قیامت  
تو میخواهی و من می بخشم تا هم رحمت من ظاهر گردد و هم در میان خلایق محشر عزت تو پدید آید قول بیستم  
خطاب از حق سبحانه و تعالی آمد که در آن روز که مریم رضی الله عنها متولد شد هر کس بکفالت او میل کردند  
من فرمودم که قلم های آهنی در آب اندازند آنها انداختند قلم بر سر زد که یا علیه السلام در آوردم قوله تعالی  
وما کنت لدیمم اذ یلقون اقلامهم ای محمد صلی الله علیه و آله وسلم اگر تو در آن میان حاضر  
بودی قلم را بنام تو بیرون می آوردم کذ لک چون روز قیامت شود در باره امت تو هر فرقه سخنی خواهند  
گفت و دعوی اولویت در باره امتان تو خواهند نمود و هر گروهی که از مطیعان باشند انبیاء علیهم السلام در صدر



شفاعت ایشان شوند و تبعه ایشان در آیین مثلا آدم علیه السلام گوید که اینها فرزندان من میباشند علی هذا القیاس  
و اگر دسپه که از عاصیان باشند و دوزخ و مالک و دوزخ و زبانیه و دوزخ و ابلیس و غیر اینها استحقاق آرند که من  
خداوندم بالقای اقلام شان دلالت فرمایم و از میان همه قلم شفاعت را بنام تو بیرون آورده تمامی امت را  
تسلیم تو نمایم **قول بست و یکم** آن است که در آن شب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم در خواست  
کرد که ای بار خدا یا حساب امت مرا با من گذار فرمود که ای محمد علیه الصلوة والسلام غرض تو ازین التماس چیست  
گفتم آئی میخواهم که امت من فضیحت شوند فرمود که حساب ایشان بر وحی نمایم که تو نیز بر قبائح اعمال ایشان  
مطلع نگردی وقتی که گناهان ایشان را از تو که پیغمبر مشفق ایشان هستی مستور داشتیم از بیگانگان بطریق اولی  
پوشیده خواهیم داشت اگر تو پیغمبر ایشان نباشی و برای ایشان شفاعت شفقت رسالت داری من برای ایشان  
رحمت ربوبیت دارم اگر تو پیغمبر و رهبری ایشان من معبود و خدای ایشانم تو امروز ایشان را می بینی و من  
از ازل تا بابد نظر عنا تیم در باره ایشان است **مناجات**

ای بآزل بود و نابود ما	دی بآبد زنده و فرسود ما	بد طعم از همه سازنده	جز تو نداریم تو از نده
از پی تست این همه میزیم	هم تو بخشا و بخش ای کریم	چاره ما ساد که بی یاوریم	اگر تو برانی بکه رو آوریم
پیش تو بانی سرو یا آیدیم	هم بامید تو خدا آیدیم	قافله شد و ایسی ما بین	ای کس ما یسکی ما بین
جز تو در قبله نخواهیم ساخت	اگر نوازی تو که خواهد نوخت	<b>قول بست و دوم</b> حق سبحانه و تعالی بآن حضرت	

صلی الله علیه و آله وسلم وحی فرمود که ای محمد علیه الصلوة والسلام اگر نه آنست که دوست میدارم که باستان تو  
سخن گویم بتلیل و کثیر بامت تو حساب نمیکردم **قول بست و سوم** فرمودند رسول صلی الله علیه و آله وسلم  
حق تعالی از امت من اظهار شکایت کرد گفت ای محمد علیه الصلوة والسلام ازین بندگان خود در نزد تو شکایت  
دارم ایشان در خلوت عصیان من میورزند و در انجمن طاعت من مینایند و لیکن من نظر اسرار بر ایشان دارم  
می آرم و پرده می پوشم **قول بست و چهارم** حق سبحانه و تعالی وحی فرمود که ای محمد علیه الصلوة والسلام  
امتان پیشین چون گناه میورزیدند من عذاب بر سر ایشان میفرستادم چون قوم نوح و قوم صالح علیه السلام  
چون امتان تو گناه کنند از کمال ستاری پرده بر قبائح اعمال ایشان می پوشم و دیگر آنکه پیشینیان را در زمین  
فرو بردم بسبب عصیان ایشان و منخ کردم چون امت تو عصیان میورزند سیئات ایشان را بحسنات  
مبدل گردانم و دیگر آنکه امتان پیشین چون عصیان می ورزیدند سنگ بر ایشان فرو می ریختم **قول بست و پنجم**  
فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم خداوند تعالی نه شکایت از امت من کرد اول آنکه گفت  
من ضامن از اراق بندگان خود شده ام و امت تو بر ضمانیت من اعتماد دارند یعنی در طلب رزق کوشش بسیار



نمایند و غم نه آمده را میخورند و دوم آنکه بهشت را از برای دوستان تو آفریده ام و امتان تو در بهشت غبت نمی نمایند  
یعنی در اعمال خیر تحصیل نمیکند سوم آنکه دوزخ را از برای دشمنان تو آفریده ام و امتان تو سعی می نمایند تا در  
دوزخ در آیند یعنی بنا فرمائی من دلیری می نمایند چهارم آنکه با من در خصومت می در آیند و با بندگان من مصالحت  
می نمایند و در خلوت گناه می کنند و از من شرم نمیدارند و در میان مردم اجتناب نمی دارند و از ملازمت  
و غرامت نیندیشند پنجم آنکه من از ایشان عمل فرمایم و از ایشان از من رزق فرماید و هفتم و ماه و سال  
می طلبند ششم آنکه من روزی ایشان را بغیر ایشان نمیدهم و ایشان طاعت مرا بغیر من میدهند یعنی  
در طاعت ریا میورزند و غیر مرا در آن شریک می سازند هفتم آنکه عزیز کننده و خوار کننده منم و ایشان امید  
بغیر من دارند هشتم آنکه نعمت بایشان من میدهم و ایشان شکر غیر مرا می گویند نهم آنکه ملائکه اعمال  
ناپسندیده ایشان را بر من عرض می کنند و من شکایت نمی کنم و اگر بلا ی ایشان بسر وقت ایشان فرستم  
همواره از من شکایت می کنند و ناسپاسی من می ورزند و یا هیچ اندیشه از آن ندارند **نقطه**

نیز بلا عاقبت انبیاست	اچیز ترا عاقبت آرد بلاست	زخم بلا بایه بیدینیست	لحی می بایه شیرینیست
چرخ که بندد گریه بر دولت	تا نکشاید گره دیگرست	شاد بر اتم که درین دهر تنگ	شادی و غم هر دو ندارد و درنگ
انجم فلک بگشتن در اند	رحمت و محنت بگذشتن در اند	هر که یقین را بتوکل سرشت	بر کرم الرزق علی الدنوشت
روزی تو باز نگرود در در	کار خدا کن غم روزی مخور	بر در او شو که زهر در به است	روزی از خواه که روزی ده است
هر چو یک روزه قرارت نداد	روزی ده سال چه باید نهاد	روزی از آنجا که فرستاده اند	آن خوری آنجا که ترا داده اند
گرچه درین خلق بسی جهد کرد	بیشتر از روزی خمی و کس نخورد	جهد بدین کن که بدین است عهد	روزی دولت نقراید عهد
تا شوی از جمله عالم عزیز	جهد تو میباید و توفیق نیز	<b>قول بیست و ششم حضرت رسول</b>	

صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که الله تعالی بمن وحی کرد که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام میان من و امت  
تو هفت شرط است بر وایت نه شرط است که سبب رفاهیت خاطر تو تواند بود اول آنکه هر که از امت تو  
طاعت کند و نکند و بقدر طاقت از ایشان طاعت طلبم و اما چون جزا و ستم بقدر طاعت ایشان ندهم  
بلکنه بخود و کرم خود عطا کنم دوم آنکه اگر کسی از امت تو گناه کند و بعد از آن توبه کند و جازم بود توبه اش را  
پذیرم و از گناهانش چنان پاک گردانم گویا هرگز گناه نکرده است سوم آنکه بهفت اندام او نظر کنم اگر  
شش اندام او در معصیت باشند و یک اندام او در طاعت آن شش اندام عاصی را بیک اندام  
مطیع نهم و هفت اندام او را از هفت دوزخ آزاد کنم و مستحق بهشت بهشت گردانم چهارم آنکه از دل بنده  
بدانم که چون گناهان خود را یاد میکنند و غمگین میشوند و را بیا مرزم و قلم در کثمت پنجم آنکه چون بنده مومن در گناه



مقر بود و پشیمانی نمی خورد و او را پنج و محنت میفرستم که تا کفارت گناهان او شود و ششم سال دو بار در هاویه را  
بکشایم یکی در تموز و یکی در بریدی از آتش و از مهر و دوزخ نصیب ایشانم تا فردا از آن محفوظ بمانند هفتم آنکه  
بامت تو شمار بفضل خود کنم نه بدل اگر طاعت زیاده آید ثواب آن باضعاف یوسه رساغم و اگر معصیت  
زیاده آید برگردن کسان بنهم که در باره او ظلم کرده باشند هفتم آنکه ایام بزرگوار ها و شهماه بر گزیده  
بسر وقت ایشان فرستم که حسنات ایشان را در آن ایام مضاعف گردانم تا روز قیامت نکوئی ایشان بسیار  
بود بر بدیها و ایشان را پنج آید نهم آنکه حسنات ایشان را در روز قیامت بگذرانم و گناهان ایشان را

نفضل خود یا مرزم مناجات	خدا یا چون گل مارا سستی	و شقیق نامه مارا نوشته
با تو خدمت خود فرض کردی	جزای آن تو بر خود قرض کردی	چو ما بر ضعف خود در بند آنیم
که بگذاریم امرت تا تو اینیم	تو با چندین عنایتها که داری	ضعیفان را کجا ضائع گذاری
بدین امیدهای شاخ و در شاخ	کرهای تو ما را کرد گستاخ	و گرنه ما که دامی خاک باشیم
که از دیوانگی رنگ تراشیم	اگر خواهی با خط بر کشیدن	بفرمانت که آر دسر کشیدن
و گر کردی زمشت خاک خوشنود	ترا نبود زیان ما را بود سود	در آن ساعت که مایا بیم هوئی
و بخشایش فرو گذار موی	بیامرز از عطای خویش ما را	که امت کن تقای خویش ما را

**قول بست و نهم** حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند و حی آمد که ای محمد علیه الصلوة والسلام  
امت خود را از من شش پیغام برسان اول آنکه اگر شما کسی را از جهت احسان دوست می دارید  
منرا و از ترسم آنکه مراد دوست دارید که احسان من در باره شما بسیار است دوم آنکه اگر از کسی بترسید از اهل  
آسمان و زمین نباید که بغضب او گرفتار شوید اولی آنکه از من بترسید از جهت کمال قدرت من شوم آنکه  
اگر از کسی امید دارید که زود بمردی رسید اولی آنکه از من امید دارید باشد که من بندگان خود را دوست میدارم  
چهارم آنکه اگر از کسی شرم دارید بجزاف نمودن در باره او اولی آنکه از من شرم دارید که از شما همه جفاکاری  
و از من و فاجبم آنکه اگر کسی را بمال و نفس خود برگزینید تا مال او صرف نکنید و تبین خدمت او نمایند اولی  
آنکه این معامله با من پیش برید زیرا که معبود شمایم ششم آنکه اگر کسی را در وعده او مصدق دارید اولی آنکه  
تصدیق من نمایند زیرا که من از کذب و خلف منزّه ام و از غرض و طمع بیبر **قول بست و ششم**  
آنکه حق تعالی فرمود که یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم من از آن بزرگوار تریم که گویم مرا شناس و توانان عالی جناب  
تری که گویم خلق را با من دعوت کن **قول بست و نهم** حق تعالی فرمود که هیچ میدانی یا رسول الله ترا آخر  
همه انبیا علیهم السلام چرا گردانیدم فرمودند گفت امت خود را از من سلام برسان و بگوی که خداوند تعالی منی فرماید



که شمار پیش بیچ متنی فصاحت نگردانم بلکه همه را پیش شافصاحت کنم **قول سی ام** آنکه فرمودند حضرت پیغمبر علیه الصلوٰۃ والسلام از حق تعالی درخواست کردم که چهل ساله گان امت مرا بخش فرمود که بیا مرزیدم گفتم پنجاه ساله گان را خداوند تعالی فرمود آمرزیدم گفتم شصت سالگان امت مرا فرمود که بیا مرزیدم گفتم هفتاد ساله گان امت مرا فرمود که ای محمد صلی الله علیه وآله وسلم بدرستی و راستی که من شرم میدارم از بنده خود که او را هفتاد سالش عمر است کنم و او درین مدت مرا پرستیده و بدرگاه من شرک نیاورده باشد و ابا آتش دوزخ چگونه بودم **قول سی و یکم** فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم خطاب آمد که یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام چشم مبارک بکشای و در زیر قدم خود نگاہ فرمای فرمودند نظر کردم مشت خاک که دیدم فرمود که هر چه در وجود آمده است همه از خاک قدم تست دوستی که بخانه دوست خود آید در راه قدم او غبار آلود گردد آن غبار قدم خود را از دوست در خواهد باد و می مضائقه نکند همه عالم غیب و شهادت غبار قدم تست در کار تو کردن نزد آسان تر است از آنکه گرد غباری در دامن دوست نشیند و بوی بخش چنانچه مولانا معین الدین فرموده اند

## غزل

علی که چو خورشید زخمیه بر افلاک  
آن بنده غلام دی آن خطار قدم است  
در در شکم بحر نهان ست دل او  
زین اسطه داغ که غم پیش قدم است  
و اریم امید که نیر بند بخت

عالم نمی از رشحه بحر کرم است  
در آرزوی سایه عالی علم است  
شادی جهان کرد خدای غم است  
در لیست که صد بحر نهان شکم است  
جانم که تپد هر نفس از شوق وصالش  
تقصیر معینی که بنا بر کرم است

آدم گفت خاکی از غبار قدم است  
هر بنده که دارد خط آزادی دوزخ  
دانست که شادی جهانی بغم است  
دانست که نیکی تو کم بود بدی بیش  
موقوف بودن بدنم بدم است  
**قول سی و دوم** فرمود

حق تعالی جل و جلاله یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام اگر یکی از امتان تو مستوجب آتش دوزخ شود و حکم کرده شود بدوزخ آن بنده نزد من دوست تر باشد از بهشتیان امت پیشین **قول سی و سوم** آنکه فرمود حضرت علیه الصلوٰۃ والسلام از درگاه الهی مسکلت نمودم که یارب من بشری ام شاید که بر یکی از امت خود دعای بد کنم تو آن را به نیکی مبدل گردان خطاب در رسید که چنان کنم بعد گفت خداوند اهر که اذامت من اقرار بحصیت کند مرا شفیع او گردان فرمود که این از آن من است بگو خود رحمت کنم اما بعضی را منت از من باشد و بعضی را از تو باشد

فتم بر جان من و اربان از آتش	بار غم بردن و از حد من ز خود ضعیف	ایک هر که یا فضیلت میکنم پس دوزخ شوم
تو مراد ده بهین کین بار را چون میکنم		

**قول سی و چهارم** آنکه حق تعالی وحی فرمود بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که یا محمد علیه الصلوٰۃ والسلام تا بکے غم امت بخاطر شریف خود راه میدی ترا از خانه امهانی تا اینجا بے تعب و بے مشقت رسانیدم کذلک



امت ترا در روز قیامت که بنجاه هزار ساله راه طول آن باشد بطرفه العین در بهشت رسانم که کلفت ایشان نرسد  
و داخل بهشت گردند **قول سی و پنجم** آنکه فرمودند حضرت سالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم از حق تعالی  
چهار چیز را طلب نمودم اول آنکه گفتم خداوند ابر قوم شیت علیه السلام آتش بارانیدی دوم قوم لوط علیه السلام  
را سنگسار کردی و زیر و زبر نمودی سوم قوم داود علیه السلام را مسخ کردی چهارم قارون را با قوم او خسف کردی  
آئی امت مرا ازین غذاها در امان داری وحی فرمود که با صلتك غفرت عنهم بامت تو آن کنم که تو خواستی  
از ایشان در گذرانم **قول سی و ششم** آنکه فرمودند رسول صلی الله علیه و آله وسلم بدرگاه حق جل جلاله التماس نموده  
گفتم خداوند دوست میدارم که امت من از گناه معصوم باشند طلب گناه بجناب تو حاضر گردند حق تعالی فرمود  
که من ایشان را با دامن دلالت کرده ام بسبب محبتی که بایشان دارم و از نواهی اجتناب فرموده ام و با وجود  
این مقرر کرده ام که بگناهان مبتلا گردند ابواب خرائن رحمت بر روی ایشان بکشایم پس ای محمد علیه الصلوة  
و السلام تو امین منی و جبرئیل علیه السلام برگزیده من و امت تو اضياف من در بهشت اند **قول سی و هفتم**  
آنکه حق تعالی فرمود که یا محمد علیه الصلوة و السلام ترا بکراماتی مکرم کرده ام که هیچکس از انبیاء ابان دولت مشرف  
نگردیده ام یک آنکه در باره تو گفتم و دفعنا لك ذکرك تا در مشرق و در مغرب در هر شبانه روز پنج نوبت  
ندا میکنند که اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله در کلمه توحید نیز نام ترا با نام  
خود مقرون ساخته ام که هر که بمن ایمان آورد و با تو ایمان نیاورد ایمان او را قبول نکنم فوج بنی الله هلاکت قوم  
خود و حاکم و اجابت کردم و همه قوم او را هلاک گردانیدم که لاک هر دو عا که امشب در حق امت خود کردی همه را  
اجابت کردم **قول سی و هشتم** در جنت الفردوس آورده است که ندا آمد که یا محمد علیه الصلوة و السلام اذین  
آسمانها و جাহا در گذشتی یا هیچ چیز ترا خوش آمد گفتم که خداوند ترا بهتر معلوم است که همه مرا خوش آمد و لیکن  
دعای قح مرا بسیار خوش آمد فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوة و السلام آن قح سبز از نور پاک تست آن دعا  
که گرد بر گرد قدح نوشته بود بید قدرت خویش از آسمانها و زمینها به پنجصد هزار سال پیشتر آفریده بودم آسمان  
و زمین را قرار نبود از بركت این دعا قرار گرفت **قول سی و نهم** در تفسیر بحر الدرر آورده است که در شب معراج  
که روز باز از رسول صلی الله علیه و سلم بود هزار حاجت وی مقضی شد مگر یک حاجت روا نشد و او آن بود که گفت  
خداوند حساب امت مرا بمن تفویض نمای فرمان آمد که مقصود ازین التماس چه داری گفت تا که کسی بر قبایح امت  
بغیر از من مطلع نگردد و فرمان آمد که ای محمد علیه الصلوة و السلام تو میخواهی که اعمال امت مرا کسی نداند بغزت و جلال من  
که خداوند آن میخواهم که توهم ندانی **قول چهارم** در تفسیر سوره و النجم آورده است که رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت  
یارب اعطنی حسابا صحتی فرمان آمد که اگر ترا امت باشند مرا بنده اند اگر ترا بر ایشان چیزی آید عفو و کرم



داری که در گذاری اما اگر ایشان را چیزی بر تو آید خزینه رحمت و فضل از کجا آری یا دنداری که رونس در  
 حرب اجزاب و در حرب اُخدا آفتاب گرم شد از خاشاک بر سر خود سایه کرد و یاران را در آفتاب گذاشته  
 تا فرمان آمد که همه را بسایه در آری یا ایشان در آفتاب باشای محمد علیه الصلوة والسلام آفتاب در روز قیامت  
 قد نیره آید گرمی و خوف بیشتر شود اگر تو حساب کنی پنج بسیاری بامت تو برسدای محمد علیه الصلوة والسلام دعا  
 و شفاعت صفت تست توبه و انابت صفت ایشان ست عفو و رحمت صفت من تو بخواه و ایشان بنالند من  
 و گذرم **قول چهل و یکم** نقل است از کتاب تاج القصاص آورده که در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله  
 و سلم گفت خداوند امتان مرا ثواب بیشتر از طاعت بده اگر عمر ایشان اندک باشد ثواب ایشان زیاده بود  
 آیت آمد که **اولئك یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا** گفت بیشتر خواهیم آیت آمد که **من جاعل بالمحسنة**  
**فله عشر اهنتها** گفت بیشتر خواهیم آیت آمد که **کم مثل الجنة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة**  
 گفت بیشتر خواهیم آیت آمد که **فیضاعفله اضعا فاکثیر** گفت بیشتر خواهیم آیت آمد که تا که بیشتر خواهی  
 گفت تا آنگاه که شمار از میان برداشته شود هر چند شمار آید اندک باشد آنگاه آیت آمد که **غایب فی الصابون**  
**اجرهم بغير حساب** **قول چهل و دوم** در تفسیر سوره و النجم چنین آورده است که فرمودند رسول  
 صلی الله علیه و آله و سلم التماس نمودم که یارب از حضرت تو چند سوله می کنم زهی قرب پر سنده فرمان آمد  
 که پرس گفت خداوند آسمان را چرا آفریدی گفت تا رفعتش پیدا کنم گفت زمین را چرا آفریدی گفت  
 تا بسیطش پیدا کنم گفت کوه را چرا آفریدی گفت تا وسعتش پیدا کنم گفت دریا را چرا آفریدی گفت تا  
 خلقتش هویدا کنم گفت دوزخ را چرا آفریدی گفت تا عقوبتش پیدا کنم گفت بهشت را چرا آفریدی گفت  
 تا نعتش را پیدا کنم این همه را بیان کرد و اظهار صفت ایشان نمود گفت عاصیان را چرا آفریدی گفت  
 تا رحمت خود پیدا کنم **قول چهل و سوم** در مستجمع الطرف می گوید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم  
 از درگاه باری تعالی التماس نمود که ای اطفال مشرکان را بمن بخش و ایشان را خدام اهل بهشت گردان  
 فرمان آمد که بخشیدم گفت الهی کل صابجی بلیز صابجی آنچه در میان یاران من رود از خصوصتی و دشتی  
 آن را بمن بخش فرمان آمد که بخشیدم و آن را کفارت گناه ایشان کردم فرمودند رسول صلی الله علیه و آله و سلم  
 الله تعالی در روز قیامت چندان گناهکاران را بمن بخشد که ابلیس که سر آمد بد بخندان ست در طلع افتد که  
 باشد که مرا نیز بخشد ای بنده اگر چه گناه داری اما خدای آمرزگار داری ای پیران وقت بیداری و ای  
 جوانان وقت هوشیاری **ست قول چهل و چهارم** از چهل مجلس آورده که فرمودند حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 حق تعالی وحی فرمود که یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم امت خود را منت ما بر ایشان برسان و بیان نما که خلق که



فی ظلمات البطن گویند که اراده حق تعالی میشود برای موجود کردن وجودی بران میشود ملک الارحام را تا قدری خاک بیار و در رحم مادرش اندازد پس دل مردود جماع مقتد شود چون آب پیر از پشت و آب مادر از سینه بیرون می آید منبج من بین الصلب والترائب پس آنجا که ازین دو آب پر میشود و بعد از چهل روز خون می شود و بعد از چهل روز گوشت بسته میشود و بعد از چهل روز دیگر حق سبحانه و تعالی دران گوشت استخوان می آفریند و صورت می بندد و رزق و اجل و سعادت و شقاوت او را فرشته می نویسد بعد از چهار ماه در وی جان بدمد یعنی روح در قالب او در آید پس از راه ناف خون روزی وی می شود و از دهان او چون نمیدهند زیرا که نام خدای تعالی را ستودای بنده در شکم مادر از دهان تو خون ندادند چون بزرگ شدی شراب نوشیدی و اخو جنک منھا و بیرون آورد و مرا از شکم مادر اگر حمله اطباء جمع شوند هیچ کو که را از شکم مادر نتوانند بیرون آوردند فی السبیل لیسه راه بیرون آمدن آدمی را خلاق جهان آسان گردانید و صبح علیک ابویک و مهربان کردم با تو پدر مادر ترا گویند که کودک در شکم مادری باشد چون وقت زادن او می شود مناجات میکند که خداوند ازین مقام خوش مرا بیرون کن فرمان در رسد که از برای تو یک غلام و کنیزک نیکو آفریده ام که پرورش تو با حسن تربیت خواهند کرد و خاطر خود را خوش دار و بیرون آی فاذا اکبرت نسیتني چون بزرگ شدی مرا فراموش کردی الا ان لا اکون لك كما كنت لیکن با تو چنان نه ام که تو با منی قول خیل و پنجم فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمان آمد که سید انجواه آنچه میخواهی هر پیغمبر را معراج دادم حاجت بخت خود در خواست نمود تو چرانی خواهی گفتم یا رب من از برای خود بے امت چیزی نخواهم فرمان آمد که انجواه آنچه میخواهی گفتم خداوند تو بهتر میدانی که در ضمیر محمد علیه الصلوة والسلام چیست امتی دارم بر ایشان حال و همه ایشان در بحر معصیت غریق و در عشق این دنیای دون حریق نه عمل دارند چنانچه ترا باید نه طاعتی دارند چنانچه ترا شاید و صفت ایشان این است که صانع صلی الله علیه و آله وسلم در رسیده که ای محمد علیه الصلوة والسلام اگر ایشان این صفت دارند مآ که حضرت ذوالجلالیم این صفت داریم که دیت غفور چون ازین عالم لامکان بعالم خاک روی امتان خود را بشارت ده که دوست چنین فرمود که اگر شما بنده اید گناه کار من خدایم آمرزگار ای محمد علیه الصلوة والسلام بشرف شفاعت تو حمله عصیان ایشان در گذشتم و قلم غفور بر جریده جرمیه ایشان کشیدم و بکرم خود آمرزیدم رباعی

ای رحمتت امسال همان پار همان	در راه غم تو گل همان حنا ر همان
تا مست همان داند و هو شیاء همان	در کتاب المعارج دیده ام

که چون حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم جمیع کرامات مکرم شد فرمان در رسیده که سید اما ادیس علیه السلام را در بهشت در آوریم و در بها بنجا بدشتیم تو چه می خواهی هر چه رضای تو باشد آن کنم حضرت رسول صلی الله علیه



والله وسلم گفت یارب همه اهل عالم در طلب این مقامند و من نیز همه عمر در آرزوی این مقام بودم چون در آرزوی خود رسیدم ندا آمد که یا محمد رسول الله ما میدانم که تو صحبت خلق نادارین مقام اختیار نکنی و این مقام از تو دور نیست ولیکن حکم کرده ام که آن قوم را بواسطه تو درین مقام جمع گردانیم در تفسیر خزینة الاسرار آورده است که بعضی گفته اند که چون رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قصد کرد که در اینجا باشد فرمان در رسید که سید حال مکرمان این است که بر مائده کرام با عزت تمام مهمان شوند و از آن مائده نه گزیده بازگردند اما پیش از آنکه ترا این مقام عطا کنم صحبت تو مر آن جماعت فقر که با تو ایمان آورده اند عطا کرده ام و آرام دل ایشان بقای تست پس لائق ماینست که ترا این مقام باز گردانیم اولی تر که لائق مانباشد که ترا از آن جماعت فقر برگیرم و ایشان را از لقای تو محروم کنیم فسیل قلبک الی حضرتنا و نفسک الی کافه سبیل دل خود را بحضرت ما سپار و تن خود را بیدل بمصاحبت الابرار حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم دل را بمشاهده حق گذاشت و تن خود را به بیان کردن شریعت بامت خود گذاشت ازینجا است که فرمود تنام عینه ولا تنام قلبه زیرا که دل من همیشه در مشاهده حق است فلا يجوز النوم علی قلبی و النوم جائز علی عینک لانهما فی صحبتکم و چشم من خواب نیست زیرا که چشم من در صحبت شماست با عی

او جد همیشه شب چه شغب می کردی	دایم دل گم گشته طلب می کردی	دست ام اکنون که گرفتار شدی
زین پیشن حال ما عجب می کردی	قول چهل و ششم فرمود حق سبحانه و تعالی که یا رسول الله خواه هر چه می خواهی اگر هر دو کون را بیک فردی بخشم از دریای رحمت من یک قطره کم نشود گفت خداوند است گنگار دارم از عذاب ایشان می ترسم است مرا بیا مرز و از آتش دوزخ امان بخش فرمان در رسید که ثلث امت ترا بخشیدم گفت خداوند ما بیفزای فرمان در رسید که ثلثان را بیا مرز دیدم دیگر گفت که ما بیفزای فرمان در رسید که همه را بیا مرز دیدم اما بشرط آنکه با من شرک نیارند هر که در دنیا یک مرتبه کلمه توحید را بصدق دل گوید او را در بهشت فرستم اگر چه گناه او بیش کوه باشد اما شرک را بیا مرزم قول چهل و ششم نقل است از کتاب حیرت الانسان تصنیف خواجه احمد بغدادی ندا در رسید که یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم اگر بگوئی ترا عمر جاودان بدهم و همه امتان ترا عمر و بقا بخشم که هرگز نمیرند حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفتند خداوند ابدم آدم علیه السلام را و همه پیغمبران علیهم السلام را برگ کردی پس هیچ ست زندگانی دنیا ندا در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام اگر بگوئی یک کشتاد هزار پیغمبران را با همراهی امتان ایشان بدو ست تو زنده گردانم رسول علیه الصلوة والسلام گفتند خداوند آثانی که رفته اند و ازین گرداب دنیا رسته اند ایشان را بے قرار کن و کسے عاشق لقا تو باشد او را باز و زود زندگانی دنیا بچارست نقطه	



نما باینه کرد و انامے راز	دهم جاودان با تو عزم دراز	همان امتانت بخشم حیات
نیاید بنزدیک ایشان موات	چنین گفت پیغمبر و بهر	برفت از همان جدمن بوالبشر
برستند زینجا همه انبیا	مناده قدم سوے دار البقا	که این زندگانی دنیای دون
پنجیزی نمی ارد و لے رہنمون	ندا آمد از حق بسع رسول	که از بهر ایشان نباشی ملول
برای تو ای سید سروران	بر انگیزم از قبر پیغمبران	که تو تاب ایشان شوی هم جلس
شوی در میان رسولان رئیس	رسول خدا سرور انبیا	چنین گفت با حضرت کبریا
کسائی که از این جهان رفته اند	از زندان دنیای دون رسته اند	مکن آن کسان را دگر بی قرار
میاد درین دهر ناپایدار		

### قول چهل و هشتم نیز در کتاب حیرت الانسان آورده که نذر سید

که یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم بدوستی تو همه امتان را بخشیدم اما دو کس را نخواهم گفت خداوند آن دو کس کدام است نداد رسید که یکی آنکه دشمنی بابو بکر عمر عثمان علی رضی الله عنهم دارد و دیگر آنکه ظالم باشد بی گنا

کے راول شکستہ کند قول چهل و نهم در کتاب معارجین آورده است کہ جمعت لہ الدنیا کلہا کسفرۃ یمل خطیبا فیجتمع رؤسہا فجل ذلک بیدیدی فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جمع کرده شود برای من همه دنیا را همچون سفره که کشید و شور شد و او را پس جمع شود مرا علی و دنیا را پیش من کرد و اقبال له

الرب تعالیٰ هذه الدنيا التي كفرها لاجلها الكافرون وهذه التي كملها جح علی مجبارون هذه التي لاجلها فرعون قال انان بكم لاعل و هذه التي هي نمرود بالسهم الى وظن انه يصيد بني لافان هذه التي خسف قات لاجلها حق تعالی فرمود که ای سید کونین این آن دنیا است که کافران برای این کفر و زیدند و گردن کشان با من سرکشی کردند و فرعون از برای این دنیا لاف و گزاف اندازد بکم لاف گفت و فرمود از برای این دنیا بسوی آسمان تیر انداخت بگمان اینکه مگر آفتی بحضرت ما رسد و قارون از کرده این دنیا در زیر زمین فرو رفت سید این دنیا بستان که کلید ماے خزائن بدست تو داده ایم هم طلبه و الا بیالوا و انا اعطيتك بلا طلب عطيتك الدنيا و انالك مع الدنيا سید ایشان دنیا طلبیدند دنیا فتنه و من ترا بی طلب و ادم و من ترا ادم و لم یلتفت الى الدنيا فقال مالي في الدنيا و انا مشغول برضا ع المولى حضرت سول

صلی الله علیه و آله وسلم گوشه چشم بسوی دنیا ندید و گفت رباعی هر کس که ترا شناخت جا نرا چه کند

فرزند و عیال و خانمان را چه کند | دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی | دیوانه تو هر دو جهان را چه کند

قول پنجاهم در تفسیر نذر اماند کرین در مجلس سبحان الذی اسرای بعدد نوشته دیدم که چون خواجه عالم صلی الله علیه و آله وسلم بمقام قرب رسید و اسرار دوستی سرکشاد فرمان آمد که یا محمد علیه الصلوٰة والسلام



هر دوستی که از سفر بیاید تحفه دهد به بیار و تو از دنیا بحضرت حاجه آوردی گفت خداوند دنیا زندان دستان  
 تست زندانی بجز موی مالیده و ناخن دراز شده و جامه دریده چه آرد فرمان آمد که دوست چه داری گفتقم  
 خداوند در یک دست طاعت با تقصیر است و دیگر دست معصیت با توفیر ایشان ند آمد که آمرزیدم عوض آن  
 دیگر دست رحمت ما را به برگناه گاران برسان و بر یک دست سلام ما بر بانیکو کاران برسان رباعی  
 امروز شما مراد تو در بر تست | زیرا که شمس امن در خبر تست | قصه چه کنم بعالم غر و جلال  
 سو گند تو از حق که بجان تست | فرمودند حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم باز فرمان در رسید که  
 یا محمد علیه الصلوٰه و السلام هر چه بخوای بخواه تا با تمام رسام و بهر مقصود که داری بر آرم گفتقم خداوند چگونه بخوام  
 فرمان در رسید که دو دست بر سر خود بنبه و بگویی که بس من ز به عزت محمد علیه السلام و ز به قربت محمد  
 علیه السلام اگر امت را امشب با تو بخشم رحمت من پدید نیاید یک بهره از امت تو امشب با تو بخشیدم  
 تا رحمت من پدید آید و بهره دیگر را در توقف و اشتهم چون روز قیامت شود خلق اولین و آخرین جمع شوند و تو در مقام  
 محمود استاده درخواست نمای تا با تو بخشم دوست دشمن به بیند و عزت تو بداند و رحمت من مشاهده نمایند  
 آورده اند که چون روز قیامت شود تختی در زیر قدم رسول صلی الله علیه و آله وسلم بنهند و تاج بر سر او  
 بنهند و در مقام محمود بنشانند انبیا علیهم السلام بامتان خود میگردند رسول علیه الصلوٰه و السلام با یاران  
 برگزیده و صحابه های پسندیده و صدیقان و شهیدان و عالمان و عابدان و زاهدان با جمع امت  
 در سندانگاه جمعی مایه بنهند که خروشان و ناله کنان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم می پرسند که یا جبرئیل  
 امین اینها کیانند جواب دهد که گنهگاران امت تواند حضرت علیه الصلوٰه و السلام تاج از سر بنهند و  
 از تخت فرود آیند و روی مبارک خود بر خاک بنهند و زار زار بنالند و گویند که خداوند امت مرا  
 بخش فرمان در رسید که یا محمد علیه الصلوٰه و السلام این جماعه بسیار گناه کرده اند حضرت علیه الصلوٰه و  
 السلام گویند این شفاعت کجاست شفاعت من فرمان آید که یا محمد علیه الصلوٰه و السلام از ایشان جبرئیل  
 و کبا کبر و وجود آمده است گویند چمت کجاست رحمت تو همه را بکرم خود آزاد کن و چون اسرار با محمد  
 علیه الصلوٰه و السلام تقریر کرد حکم کرد در کتاب خلایق آورده است که فرمان حق سبحانه و تعالی در رسید  
 که امشب حکمی کن گفت حکم من آن است که تو مرا و من بهشت را و بهشت امت مرا فرمان در رسید که بدین  
 حکم پسند نهی کنم گفت ملکاک حکم تست فرمان در رسید که سید بهشت ترا و من و تو و بهشت امت ترا  
 معلوم کرد و در کریم چون بخشد چنین بخشد رباعی | عشاق تر بهشت کوی تو بس است | منزل گاهان خام موی تو بس است  
 روزی که زمین آسمان فخر کنند | پشت دل آوردی کوی تو بس است | قول نچاه و حکم نقل است از انتخاب



حضرت شیخ المشائخ غلبی برہانوری کہ از کتاب اسرار الوحی چند قول حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ منتخب ساخته ترجمہ کرده اند و وی عن جعفر بن محمد الصادق عن ابیہ عن جردہ عن علی رضی اللہ عنہما قال هذا سؤال النبیین صلی اللہ علیہ وسلم فی لیلة المعراج قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اہی ای الاعمال افضل قال تبارک و تعالیٰ یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام لیس شیء افضل عندی من التوکل و الرضاء بما قسمت لہم یعنی رویت کردہ شدہ است از جعفر صادق و اور وایت کنند از پدر خود و او از جد خود و او از امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ کہ شریعت این حدیث قدسی در شب معراج بحکم دل جان حضرت رسول اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام ریختہ شد و حضرت رسول اللہ ازین امر جبہ ساختہ صدور طالبان از حضرت و اہب مطلق جل ذکرہ پرسیدہ بیا موخت گفت کہ ام عمل فاضل ترین علماست اللہ تعالیٰ گفت نیست بیچ عمل فاضل تر نزد من از توکل کردن بر من و راضی بودن بندہ بر آنچه قسمت کردہ ام بدانکہ معنی توکل در لغت التوکل اظہار العجز عن نفسك و الاعتماد علی غیرک یعنی آنست کہ توکل پیدا کردن یارگی باشد از خود و تکیہ کردن بر غیر و اصل توکل از وکل است وکل کردن کاری باشد بر غیر قال اللہ تعالیٰ و علیہ توکلوا ان کنتم مؤمنین و بدانکہ ورع در لغت پرہیز کردن باشد و میان ورع و تقوی فرق بسیارست زیرا کہ معنی تقوی پرہیز کردن از حرامہا باشد قول نجات دوم قال اللہ تعالیٰ یا محمد علیہ الصلوٰۃ والسلام وجبت محبتی للمتحابین فی وجبت محبتی للمتزاوین فی وجبت محبتی للمتقاطعين فی وجبت محبتی للمتواصلین فی وجبت محبتی للمتواضعین فی وجبت محبتی للمتواضعين فی وجبت محبتی للمتواضعين فی وجبت محبتی للمتواضعين فی وجبت کمال محبتی للمتوکلین علی و لیس لمحبتی علیہم غایہ و لا نہایہ کما رفعت لہم حیا لم یخطر علی قلوب الناس و لئلا الذین نظروا الی المخلوقین ینظر الیہم و لم یرفع الحوائج الی الخلق بطونہ حقیقہ من کل الحلال الغنم فی الدنیا کرمی و محبتہ و رضا عنہم یعنی ستودہ صفات واجبست محبت من بر کسانے کہ محبت از برائے من کردہ اند و واجبست محبت من بر کسانے کہ ملاقات و زیارت از بہت من کردہ اند و واجبست محبت من بتقاطعين کہ از بہت حقوق جبارے و قمارے من ب مردم نااہل و بی دین تقاطع کردہ اند و واجبست محبت من بمتواصلین کہ بہت من حق صلہ رحم و الفتویاری دارند و اخبار مرویست کہ حق سبحانہ و تعالیٰ صلہ رحم را پسید کرد و دیدہ چنگ بدامن ملک اقدس زد فرمان شد کہ دور باش گفت خدا یا بے کسان را تو کسے و پناہ من توئے در دنیا نزد من کہ مرا حقیر و خوار دارند ازینجا نزد من فرمان شد کہ برو کسی کہ ترا عزیز و متواصل دارد من او را بدر گاہ خود عزیز و متواصل دارم و کسے کہ ترا در دنیا خوار و حقیر دارد من او را بتقطیعت رحم جزا دہم و نیز مرویست کہ چون بندہ از بہت حقوق خداوندی پاے بمواصلت بندہ نہسد حق جل و علی ہفتاد ہزار فرشتہ ہمراہ آن بندہ گمارد تا آن بندہ را بہر مای خیر یاد کنند و واجبست محبت



من بر متواضعان که از جهت فرمان من تواضع ورزند و از جهت متکبری من در میان خود تکبر را راه ندهند و واجب است محبت من بر کسانی که از جهت فکر و ذکر تعلیم من در میان خود مجالست کنند تا بشرف انسا جلیس من ذکرانی مشرف شوند و واجب است کمال محبت من بر متوکلانی که بر فضل و رحمت من تکیه کنند و توقع از کسی ندارند و من از جهت توکل ایشان لطف و مرحمتی در باره ایشان دارم که به ناسیته نداشته باشند پس هر چکای که ایشان را بلند مرتبه و رفیع القدر از جهت محبت سازم در دل مردمان محبت و مودت جای سازند آن قوم اندک نگر نیستند بخلوقات و نگر نیستند بمن و نبردند حاجت خود را بخلق و شکم ایشان سبک است از خوردن حلال و نعمت ایشان در دوزخ است و ذکر و محبت من است قول نجاه و سوم قال الله تعالی یا احمد علی الصلوة والسلام ان تکون اوج الناس فارغ من الدنيا و ان تجت في الآخرة قال الله تعالی خذ من الدنيا حقها من الطعام للناس ولا تحبس شیئا للفقیر ان قلزمتم فی ذکر علی ذکر علی السلام یا رب کیف اذوم علی ذکرک قال بالخلوة من الناس بغضک الحلو و الحامض فرغ بیک من الدنيا یعنی خطاب مستطاب از رب الارباب صادر شد که ای ستوده صفات اگر خواهی که از زمره پرهیزگاران فاضل و کامل تو باشی و در حلقه متورعان امام و پیش رو باشی پس زهد کن در دنیا و دل سرد باش از اراوه مالوفت و رغبت نهای و را مورو احوال باقیه آخرت پر سید که خداوند چگونه رغبت نایم ندا از حضرت واهیبا العطیه رسید که مایه ضروری از دنیا بگیر از کم خوردن و پوشیدن در لباس و توشه بی خوشه جز بفردا پس بگذار با اعتماد و اوق مطلق دل خود را فارغ دار و بفرغ خاطر ملازم و مداوم بر ذکر من باش باز پر سید که ای پروردگار چون ملازم ذکر تو شوم کدام طریق مداومت ذکر از من در وجود آید گفت بخلوة ظاهری از مردمان و خالی بودن باطن تو از ملاحظه ایشان و دشمن داشتن شیرینی و ترشی محبوبات نفس فارغ دار خانه ظاهر را که جسد نباشد از اسباب دنیا و خاشه باطنی خود را که عرش خداست از میل و اراوه او بسوی الله تعالی قول نجاه و چهارم قال الله تعالی یا احمد علی الصلوة والسلام و احذر من ان تكون مثل العقی و اذا نظر الی لاخضر الا صفر احبه و اذا عطف شیئا من الی الحامض اغتر به قال علی السلام یا رب انی علی شیء اتقرب الیک فقال اجعل الی الی هذا و هذا لیک لیل قال علی السلام یا رب کیف یکون لک قال اجعل نیتک صلوته و اجعل طعامک الحرام خطاب از رؤف مطلق بحضرت حمیده صفات در سید که ای ستوده صفات نگار خود را که عالمین عند ار مکار دنیا مانند کو چک خرو و خافل باشی زیرا که چون کوک خافل در آشیای سبز و زرد گوناگون و مالوفات طبع خواه موزون و ناموزون بگیر و بطبع دوست دارد چون او را ازین چیزهای مالوف طبیعی خواهه شیرین و خواه ترش واده شود مغرور و فریفته گردد و عاقبت یاسچ چیز معلوم ندا حضرت رسول عالمیان صلی الله علیه و آله



وآله وسلم باز پرسید که خداوند امرایا موز و بر چیز دلالت نما که بدان چیز تقرب حضرت تو کنم فرمان در رسید  
 که شب را برو و در روز را بشب بدل کن گفت آنی مرا بیا موز فرمان آمد که خوش بگردان خوب را بنما که سبب  
 وصال است و بدل کن طعام را بگر سنگی که باعث رویه حق تعالی است **قول نبی** و **محم** قال الله تعالى يا احمد  
 عليه السلام عزني و جلالی ما من عبد ضمن لی باربع خصال الا غطته الجنة قال لب کیف قلت قال لی طوی  
 لسانه فلا یفقه الا بما یعینه و یحفظ قلبه من الوسواس و یحفظ علی نظری الیه و ینظر قرة عینه الجوع  
 خطاب مستطاب از میمن متعال بحضرت خواجه خوب خصال علیه الصلوة والسلام در رسید که اسے  
 پسندیده افعال مرا سوگند بعزت و جلال من است که مر بنده که ضامن و متشاهد میشود و چهار خصلت در آرم  
 در بهشت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که خداوند کدام خصلتهاست و طریق تعاهد و ضامنیت  
 چگونه باشد فرمان شد که یکی آن باشد که زبان بسته دارد و نکشاید مگر در بیان معنی شریعت و طریقت و دوم  
 آن است که بنده نگاهدارد دل خود را از هوا و هوس و حس شیطان و وسواس نفسانی که مرتبه فکر است  
 و خصلت سوم آنکه مطلع باشد بدانستن و دیدن من آن بنده که مرتبه مراقبه است و خصلت چهارم آنکه  
 خشک چشم او یعنی محبوب او گر سنگی بود که سبب مشاهده حق است و این مرتبه مجاهده سبب مرتبه مشاهده است  
 که عبارت از دیدن واحد مطلق در مرایای مکونات متکثره و متعدده **قول نبی** و **محم** قال الله تعالى  
 يا احمد عليه الصلوة والسلام لو ذقت حلاوة الجوع والصحمت والخلوة وما ورثها من الرضا لعلتها عليك  
 قال يا رب ما صيرت الجوع قال الحكمة وحفظ القلب والتقرب الى الله تعالى والحزن الدائم وخفة  
 المونة تبين الناس وقول الحق ولا تبالي فيما عشت بيسر و ليس فرمان حضرت ذو الجلال والا فخال  
 جلّت قدرته بحضرت خواجه ذوی الاخلاق صادر شد که ای ستوده صفات اگر شیرینی گر سنگی و خاموشی  
 و تنهایی بکام جان تو رسد و لذت میراث آن هر سه بخشی همیشه ملازم بذات خویش و مصاحب نفس  
 خود واری حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که ای پروردگار من میراث گر سنگی چیست  
 فرمان در رسید که حکمت است یعنی رسیدن حق را و مطلع شدن بر حقیقت اشیا نگاه داشت دل  
 است از ماسوی الله و قرب یافتن حق و تفکر و دام و تکیف زندگانی کردن پس پاک نداری که زندگانی  
 تو آسانی در وجود آید یا بدشواری میگذرد **قول نبی** و **محم** قال الله تعالى يا احمد عليه الصلوة والسلام  
 هل تعلم باي وقت يتقرب العبد الى قال رب لا قال الله تعالى اذا كان جالجا او ساجدا یعنی مشغول  
 احسان از قرب مجیب و دعوات بحضرت صبیح شفیع رفیع درجات و روباقت که ای ستوده صفات  
 میدانی که بنده کبدا و وقت قربت بمن می یابد گفت خداوند انمیدانم مرا بیا موز فرمان در رسید که بد و چیز



یکی گرسنگی دوم نماز در وقت گرسنگی قسادت دل ادا از نگار قلبش کم میشود و نور ذات من که همیشه محاذی  
 دل او بود بر دل او تابد و چون بنده بنام مشغول شود کمال عبودیت و نهایت ذلت ساجد به روی نماید  
 و آن سبب ظهور عزت ربوبیت و اظهار عبودیت است **قول نیجاه و هشتم** قال الله تعالى يا احمد عليه الصلوة  
 والسلام اتعجب من ثلث عبيد عجبك بعد خل في الصلوة وهو يعلم يرفع يديه قدام من يكون وهو يتعجب  
 وعجبك بعبد له قوة يوم من الخشيش او غيره وهو يهتم لغد لعبد لا يدري الى باطنه ام ساخط وهو يضحك  
 يعني توقع قهرمان و فرمان آبی در حق اهل غفلت و اصحاب لغیان بحضرت رسول عالمیان صلی الله علیه  
 وآله وسلم در رسید که ای فضل انبیا و ای حمیده فعال من از سه بنده عجب دارم بدانکه لفظ عجب  
 از جمله تشابهات است چون فرح و قره عین و تفسیر بتطاؤل کشد و غرض در اینجا ترجمه الفاظ متبرکه است نه  
 عزم شیخ تا متصدی بحث او شود یکی آنکه از بنده اهل غفلت عجب دارم که در نماز از جهت مناجات  
 در آید و یقین میداند که پیش کسی دست تضرع برداشتم و بحضور حضرت عالم السراخیات ایستاده ام  
 و برین حال خواب غفلت و نفس ذلت بروی غلبه کند دوم از بنده صاحب حرص که از و این عجب  
 دارم که او را احتیاج روزینه هست خواه از گیاه و غیره درین حال قاصد و غمخوار از برای روز آینده باشد  
 که چه خورم سوم از بنده عجب دارم که او مرده دل باشد از جهت غفلت و مساوت نداند که من اذان بنده  
 خوشنودم یانه او باینحال بنجده و عشرت مشغول باشد **قول نیجاه و نهم** قال الله تعالى يا احمد عليه الصلوة  
 والسلام ان في الجنة قصور من ثلث ذرة ليس نظره ولا وصل فيها الخواص نظر اليهم في كل يوم سبعين مرة  
 و اكاسهم بلا واسطة ولا ترجمان كلما نظرت اليهم اذ ادنى ملكهم سبعين ضعفا و اذ اقل اهل الجنة بالطعام  
 المشرب تلذوا و اولئك بذكرى و بكلامی و حدیثی بقائی قال يا رب ما علامتنا و لك في الدنيا قال مسبحون  
 قد حبسوا السننهم من فضول الكلام یعنی فرمان مطلق و معطی بر حق بحضرت رسول صادق و معتبر و اتق علیه الصلوة  
 والسلام صا در شد که ای ستوده صفات بدرستی که در بهشت عنبر سرشت کوشکی است مرصع بدر و یوا قیت  
 و مکمل بلو و باین حال التیام در و وصلت لو و در ان نباشد بدانکه در و لو هر دو بیک معنی بود یعنی ای محمد  
 علیه الصلوة والسلام بدانکه در بهشت کوشک است از مر و ارید و بالای آن کوشک دیگری نیز از مر و ارید و بالای  
 آن نیز کوشک دیگری از یکدانه مر و ارید بر زمر یکدگیر است در ان هیچ فصل نیست و هر سه کوشک با هم  
 متصل چنان آفریده ام که گویا هر سه یکی است و در ان میان شگافی نیست و اثر فضل و جمع نیست که بدانند  
 که جداست و ساکنان این قصر از خواص من باشند و من بنظر محبت ایشان را هر روزی هفتاد و باز نگریم و  
 ایشان را بکلام و گویای خود مخصوص سازم و در بعضی نسخه بلا واسطه و لا ترجمان واقع شده معنی این باشد



که سخن ایشان بمعرفت عرفان و شناسای صفت کلام بزبان اینان باشد یا حاظه صفت کلام جمیع اعضا  
 مستمع را حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که علامت آن جماعه برگزیده چیست در دنیا گفت  
 صفت ایشان محبوسان است زبان را از گفتن لا یعنی و بی فائده بند کرده اند و شکم را نگاه داشته اند از طعام  
 بی فائده که مقوم طاعت نباشد **قول شخصتم** قال الله تعالى يا احمد عليه الصلوة والسلام المحبته لله هي المحبة  
 للفقراء والتقرب اليهم قال يا رب من الفقراء قال الذين رضوا بالقليل وصابروا على الجوع وشكروا على الشدة  
 والرخاء ولم يبكوا جوعهم ولا ظماهم ولم يكذبوا بالسنتهم ولم يعصوا على ربهم ولم يغموا على ما فاتهم ولا يفرحوا بما آتاهم  
 خطاب مستطاب در رسید که ای برگزیده جماعه فقرا دوست داشتن حق سبحانه و تعالی را همین است که فقرا  
 سوخته گان را دوست داشته شود و قربت یافت و موافقت با ایشان ورزیده حضرت علیه الصلوة والسلام  
 پرسیدند که خداوند احقیت و صفت آن جماعت برگزیده چیست گفت کسانی اند که راضی شدند بقدر  
 اندک دنیا و حرص از خود دور داشتند و صبر کردند بر گرسنگی و تسایش نمودند بدشواری و آسانی و شکایت  
 احوال خود را نکردند همه را از حق دیدند و دروغ نگفتند بزبان و شتمکار نگشتند به پروردگار خود و اندیشه غم را در دل  
 راه ندادند بواسطه فوت شدن اشیای دنیوی و خوشحال نشدند با آنچه رسیده شده از اشیای نعمت سرای  
 فانیه **قول شخصت** و حکم قال الله تعالى يا احمد عليه الصلوة والسلام محبتي محبة الفقراء فان الفقراء  
 فقر رب مجلسهم و جعلوا غنلاء و بعد مجلسهم فان الفقراء احباب مستطاب از حضرت ب الارباب  
 جل ذکره در رسید که یا محمد علیه الصلوة والسلام دوست داشتن مرادوستی فقر است پس تو نزدیک شو جماعه  
 فقرا را و آن جماعه را در مجلس خود و نزدیک خود جای بده و دور واران را که بگفت مال و جاه فریفته گشته اند  
 و دور کن مجلس ایشان را از خود بد رستی که فقرا دوستان من اند **قول شخصت** و و م قال الله تعالى يا احمد  
 عليه الصلوة والسلام لا تزين نفسك بلباس و بلباس بطيب لطعام و بلباس الغداء فان النفس فادى كل شئ  
 و هي رفيقة سوء تجر الى طاعة الله و تجر الى المعصية و يخالفك في طاعة و تطيعك فيما تكره و تظغي اذا  
 اشبعت و يشكو اذا جاعت تغضب اذا افتقرت تكبر اذا استغيت تنسى اذا كبرت و تغفل اذا ملت و ينسى اذا شبع  
 و نصعب اذا وجعت لان النفس لا تذهب الى خير و هي قرينة الشيطان مثل النفس كمثل النعامة و اذا اطعمت تاكل  
 الكثير و اذا حملت عليها لا تطير و كمثل الذي لو نه احسن طعم من حضرت ب و باب بخطاب مستطاب با پیغمبر  
 حقیقت مآب علیه الصلوة والسلام چنین فرمود که ای ستوده صفات می آرای نفس خود را بزمی و نازکی  
 در لباس و بساط نگاه دار نفس خود را از تروتازگی طعام چه نفس همه منشأ بدیهای شیطانی و شهوة نفسانی  
 است و یاری ست بدخواه نیک نماینی تو او را بسوی پرستش خوانی او ترا بخالفست خواند و او فرمانبردار باشد



در چیزهای که خدای تعالی دوست ندارد و عادت بد و سو خلق او آن است که وقتی که سیر باشد بفرمان  
 و بی راه گردد و چون گرسنه شود زبان شکایت دراز کند چون محتاج شود به ستم بر خدای تعالی آید و چون  
 گاهی که غناروی نماید متکبر گردد و چون عمر او بدرازی رسد و غفلت و نسیان بر او گشاده شود و گاهی که من  
 از مصیبتها و حوادث روی نماید غافل و مغرور شود آن دوست تو نیست و او باین اخلاق ذمیه و عادت  
 قبیح یار شیطان است و آن نابکار مثل شتر مرغ است که می خورد و بسیار چون بار بر پشت او نهاده می برد و یا  
 مثل امیچون مثل خنظل است که رنگ ظاهری اوزیبا و در لریاست و لذت باطنی او تلخ و بی بهاست  
**قول شصت و سوم** قال الله تعالى يا فضل الدنيا واهلها واحبا لآخرة واهلها قال يا رب من اهل الدنيا  
 واهل الآخرة قال ان اهل الدنيا من اكثر كل وخلق و نوم و غضبه قليل الرضاء لا يعتد لى من اساء اليه ولا  
 يقبل معذرة من اعتذر اليه كسلان عند الطاعة و الشجاع عند المعصية مملو بعبد اجلة قريب يحاسب نفسه قليل  
 بالمنفعة و كثير الفرج عند الطعام قليل الخوف كثير الكلام و ان اهل الدنيا لا يشكرون عند الرضاء ولا يصبرون  
 عند البلاء و الشدة كثير الناس عندهم قليل يحبون انفسهم بما لا يفعلون و ندمون بالفنون و ينكلمون  
 بما لا يقومون يدعون على الله عز و جل و يذكرون مساوى الناس يخفون عن الخطأ مستطاب از منتقم جبار  
 در سید که اے ستوده صفات دشمن دارد دنیا را و اهل دنیا را و دوست دارد آخرت را و اهل او را حضرت  
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند که ای پروردگار من صفات اهل دنیا و آخرت چیست حق تعالی  
 فرمود که صفات اهل دنیا بسیار خوردن و نخند و مقهقه لب نمودن و خواب غفلت و تمکاری بر مردمان  
 مشغول بودن و کم باشد که از حق سبحانه و تعالی و خلق رضا باشند و اعتذار بچویند از کسی که باو شاعت  
 یا قباحیت ظلم کرده باشد و چون کسی بایشان باعتذار معاصی و اجرام آید قبول نکنند و چون وقت  
 طاعت و عبادت رسد سست و کند می باشند و چون معصیت رسد دلیر و مردانه برخیزند و ایشان را امید  
 دراز باشد و باین حال ایشان نزدیک می باشد و نشان دیگر اهل دنیا آنکه نفس را در محاسبه  
 ندارند و محاسبه آن باشد که شب و روز سالک از نفس خود حساب خواهد که کدام وقت بذکر گذرانیده و  
 کدام وقت ببطالت و غفلت ضائع گزاشته آنچه مرضای حق در وجود آمده باشد از حق داند و آنچه غیر  
 مرضای حق روی نموده باشد ملامت بر نفس خود نهد و نشان دیگر اهل دنیا آن است که اندک منفعت است  
 از مال و علم چون طعام پیش آید فرحت شهوت و بهجت طبع بسیار روی نماید و در هر گام معصیت خوف  
 خدا را ندارد و ناید و سخن لایق بسیار گوید و باک ندارد و عادت ایشان آن است که خود را می ستایند  
 بچیزهای که از ایشان در وجود نمانده باشد و مذمت و بدی می کنند محض گناه فاسد و بعضی سخنها را بیوده



بمن فائدة گویند با تمام زسانند و مجلس خوب و اخلاق پسندیده را پوشند قول شصت و چهارم  
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا رب العالمين هذا العيب في اهل الدنيا قال يا احمد عليه السلام ان عيوب  
اهل الدنيا كثيرة فيهم الجمل والحمق لا يتواضعون ولا يتعلمون منهم عند انفسهم عقلاء وعند الناس احمقون حضرت  
پيغمبر عليه الصلوة والسلام باز پرسیدند که ای پروردگار من بجز این عیوب مذکوره و شناعت مسطوره عیب  
و غیر هم در ایشان هست حق تعالی گفت اے ستوده صفات بد رستی که با ایشان عیبا چندان هست که  
پیش تو یک یک شمارم در ایشان حماقت و جهالت است که سرایه قباح و شناعت است از بهت خود  
فروشی تواضع نکنند کسی را که از علم دین و حقایق بیا موزند و باین همه خور از مایه قلان و انزاد و رنزد  
و انانیان احمقانند قول شصت و پنجم قال الله تعالى يا احمد عليه الصلوة والسلام ان اهل الآخرة  
رقيقة وجوههم كثير حيا لهم قليل حقيق منفعتهم مكر الناس منهم في اداة انفسهم منهم في تعب  
كلامهم موزون محاسبون لا انفسهم متبعون لها لا ينال قلوبهم اعينهم باكية و قلوبهم ذاكرة  
اذ كتب الناس من الغافلين كتب اولئك من المتكبرين في اول النعمة يحمدون الله وفي آخرها يشكرون  
دعائهم عند الله مرفوع و كلامهم عند الله مقبول مسموع تفح بصم الملائكة يدور دعاتهم  
تحت العرش و يحب الرب ان يسمعه كلامهم كما يحب الوالد كلام الولد لا يشغلهم شيء عن ذكر الله  
طرفة العين لا يزيدون كثرة الطعام والشراب ولا كثرة اللباس الناس عند الله موفون الله  
عند هم حتى قيوم كريم يدعون المدبرين كرماء ويريدون المقبلين تالطفا قد صارت الدنيا  
والآخرة عندهم واحدة يموت الناس مرة واحدة ويموت احد هم في كل يوم سبعين مرة  
من مجاهدة انفسهم و كثيرا هم الهوى والشيطان لا تجرى في عروقهم ولو غرقت ریح  
لرعرعته وان قام بين يدي فكانه بتيان مرصوص لا يرى في قلبه شغلا فخلق قوئ عزق  
وجلالي لا حبيته حيوة طيبة حتى اذا فارقت روحه لا اسلط عليه ملك ولا يلي قبض و غيره  
فاي كرامة افضل من هذا ولا فتح لروحها ابواب السماء ولا رخص الحجب كلها و لا يوبن  
الجنات كلها فالتربن و الكور العاين فلتشرف الملائكة فلتصلن و الاشجار فلتمرن و الثمار  
الجنة فلتدللن و الامرن و يحاين الروح التي تحت العرش فلتعلم جبالا من الكافور المسك  
الاذ فرقتين صرن و قودا امن غيرا فلتدحين و لا يكون بيني وبين روحه ستر فاقول له  
عند قبض روحه مرحبا و اهلا بقدر و ملك علي اصعد بالكرامة و بالتبشير بالجنة و بالرضوان  
وجنات لهم فيها نعيم مقيم خالد فيها ابدا والله عنده اجر عظيم فلورأيت يا احمد عليه السلام



الروح كيف تزف بين الحجب والملائكة كيف ياخذ بها واحد وكفلى بها آخرت یعنی خطاب مستطاب  
 از رحیم غفار بحضرت سید مختار صلی الله علیه وآله وسلم صادر شد که ای ستوده صفات رویهای اهل آخرت یترو  
 و بارت میباشد یعنی اثر گریه برایشان ظاهری شود و در ایشان شرم بسیار که از جمله شاخهای ایمان است و  
 حاکت ایشان کم است و نفع رساننده اند مردمان را و صورت و غا و فریب کم میدانند و جمیع مردمان از جهت  
 ایشان براحت باشند و ذات ایشان و ریاضت باشد و پنجهای بی فائده نگویند و همیشه عادت  
 ایشان محاسبه نفس باشد و چشمهای آن جماعت می خسید و دلها را ایشان بیدار باشد و چشم گریان  
 دل ذاکر نشان آن جماعت است پس چون وقتی که مردمان را از جمله ذاکران نویسد ایشان باشند و می ستایند  
 حق سبحانه و تعالی را و اول نعمتها و شکر میگویند در آخر و خواهش و مراد ایشان نزد الله تعالی مرفوعه است و سخن ایشان  
 نزد حق سبحانه و تعالی مقبول و مسموع است و فرشتگان حجاب عظمت بر کرده اند ایشان و حالات ایشان خوشحال  
 می گردند و دعای ایشان دور می کنند زیر عرش و حق سبحانه و تعالی از شنیدن کلام ایشان چنان دوست  
 میدارد که پدر مشفق دارد و کلام فرزند خود را باز ندارد ایشان را هیچ شئی از ذکر خدای تعالی در لجه و مراد ایشان  
 ازین سرای فانی نه بسیار خوردن و بسیار جامه فاخر پوشیدن بود چه مردمان نزد ایشان همه مرده اند که برای آنها  
 تکبر در جامه و ریاضت و طاعت و طعام می کنند و حق سبحانه و تعالی نزد ایشان حی و قیوم می باشد و میخواند فاسقانرا  
 بکرم و انعام خود و میخواند مقبلان را بلطف و رافت و ایشان باین احوال سنیه و باین افعال علیه بمقام  
 رسیده اند که تحقیق دنیا و آخرت نزدیک ایشان از جهت مشاهدۀ واحد حقیقی یکے شده مردمان بیکبار می بینند  
 باضطراب و ایشان هر روز با اختیار خود هفتاد بار می بینند فانی شوند از جهت مشاهدۀ ذوات خود و هوای طبیعی خود  
 گاهی در مرتبۀ فانی افعال در تجلی افعالی و گاهی در مرتبۀ فانی اخلاق حمیده و ذمیه فانی شود و در تجلی صفات  
 و گاهی در مرتبۀ ذات که فانی حقیقی عبارت از ان است فانی شوند و باز درین مراتب فنا چند بار می آیند  
 و میروند و چون ایشان بهمه تجلیات مخصوص شوند سوگند بعزت و جلال من است که هر آینه زنده و سازم  
 ایشان را بزندگانی خوب یعنی قبل ازین بر روح زندگانی داشتند اکنون بصفت رحمانیت زنده باشند پس  
 چون روح از حسد طبیعی مفارقت کند بر ملک الموت را نفرستم و بغیر از من و الی قبض روح کس دیگر نباشد  
 و هر آینه که بچشایم بر روح ایشان درهای آسمان را و جمیع پرده ها را از پیش بصیرت ایشان بردارم جز پرده  
 ذات عزت و هر آینه مهیا سازم بهشت را از برای ایشان و گو که ایشان بوصول نزدیک باشند و بر سر  
 خدمت فرشتگان را مهیا سازم پس گو که اطباق رحمت بر ایشان فرو برند و آراسته سازم درختها را برای  
 ایشان پس گو که آن میوه های گوناگون نزدیک ایشان قریب شود و هر آینه بفرستم بایشان نسیم وصال پس



گو که بردارنده کوهها از کافور و مشک نیکو بود پس گو که همیشه باشد و نباشد میان من و جان آن بنده پرده  
غیرت بلکه او را در حال موت مشاهده واحد حقیقی روی نماید پس می گویم من آن بنده را در وقت مفارقت  
روح با روح پاک او که از جسد ملوث بیرون بحدوث نیک آمدی و باشای یار خود پیوسته و از بیگانگان  
رستی نیک بخت باش عز و شرف و همسایه گی من ایشان را از زانی باشد کاشکی تو بین فرشتگان را  
که چگونه دست بدست گیرند یکدیگر را **قول شصت و ششم** قال الله تعالى يا احمد عليه الصلوة والسلام  
ان اهل الآخرة لا يهنأ لهم الطعام منذ عرفوا ربهم ولا يشغلهم مصيبة منذ عرفوا سيئاتهم  
بيكون خطاياهم لا يتبعون انفسهم ولا يرجون نجانا اهل الآخرة مسرحين العابدین مونسهم معونهم  
التي يفيض خلددهم جلوسهم مع الملائكة الذين يمشون على ايمانهم شامائلهم ومناجاتهم مع الجليل  
الذي فوق العرش اهل الآخرة قلوبهم في اجوافهم قد خرجت يقولون متنته من من دار الفناء الى دار البقاء  
يعني خطاب مستطاب ازرب و هاب باو غیر عالی جناب علیه الصلوة والسلام دارد شد که ای ستوده  
صفات خداوندان آخرت و مستحقان آن در امر گوارش طعام لذت ایشان را نباشد از آن زمان که  
پروردگار خود را شناخته اند باز ندارد ایشان را از ذکر حق سبحانه و تعالی مصیبت دنیوی از آن زمان  
که گناه خویش شناخته اند عادت ایشان گریه است که بر جرایم و قبایح خود میگیرند و مشقت مجاهده میدهند  
نفس خود را چه بد رستی که راحت اهل آخرت و مستحقان او در مرگ است که سبب رویت و تقاست و در آخرت  
جای راحت عابدان است و مونس ایشان اشکهای ایشان که بر خسار جاری شود و همنشین آن قوم  
جامعه ملائکه میگردند بر راست و چپ و مناجات ایشان را از گفتن بد و دست که توانای بر عرش است بد رستی  
که دلهای خداوندان سرای در شکم ایشان مجروح شده از جهت شدت فراق در اشتیاق و می گویند که  
که بود یارب که ما براحت و فرحت از دار فنا خلاصی یابیم و بقای جاویدانی و نعمت ربانی زندگانی  
کنیم **قول شصت و نهم** قال الله تعالى يا احمد عليه الصلوة والسلام اتعرف ماللراهدین عند الله تعالى ان  
لا قال يبعث الخلق و يناقشون في الحساب هم من لك امنوا انما اعطى للراهدین في الآخرة ان اعطيتهم  
مفاتيح الجنان كلها حتى يفتحوا ابوابها و الا احجب وجهي عنهم ولا طعمتهم من انواع التلذذ من كل كرامة  
ولا جلستهم في مقعد صدق فاذا ذكرهم ما صنعوا و تقبوا في دار الدنيا و ما صنع لهم و افتخر لهم ربهم ابواب باب  
يدخل عليهم منه الهدى يا بكرة و عشيا من عندك و باب من ينظر اليك كيف شاء بلا صعوبة باب يطلعون منه الى النار فينظرون الى  
الظالمين كيف يعذبون باب يدخل منه صايف الخواص الحو العین قال یارب من هؤلاء الزاهدين الذين  
وصفتم قال الزاهد الذي ليس له بيت يخرب فيه من خزائنه لا له دین فی نوز مویة و لا له مال فاذهب فخير نوز به هابة